

زنده باد حزب پیشتاز انقلابی

فهرست موضوعی مطالب:

حزب پیشتاز انقلابی کارگران

تشکل مستقل کارگری

اول ماه مه، روز جهانی کارگر

آنارشیزم

مذهب

نقد سیاسی

گزارش های کارگری

بحث آزاد

- ۱ سرمقاله: چشم انداز سازماندهی کارگری در آستانه اول ماه مه
- ۳ نکاتی دربارهٔ تشکل های مستقل و حزب کارگری
- ۹ در آستانه اول ماه مه، و موقعیت زنان طبقه کارگر
- ۱۳ مقدمه ای بر مفهوم حزب پیشتاز کارگری (بخش اول)
- ۱۷ مفهوم حزب پیشتاز کارگری و ویژگی های آن
- ۳۱ یادداشتی خطاب به ناصر پایدار از فعالین گرایش موسوم به «جنبش لغو کار مزدی»

* مباحث نظری

- ۳۲ یک حزب کارگری (ف. انگلس)
- ۳۵ ملی سازی و مدیریت کارگری (ل. تروتسکی)
- ۴۰ مذهب در شوروی (بخش اول)
- ۴۳ بخشی از نامه انگلس دربارهٔ باکونین
- ۴۴ تاجر: بدیلی وجود نداشت

* گزارش های کارگری

- ۴۸ گزارش شرکت علیرضا بیانی در سمینار رفقای «اخگر» در پاریس
- گزارش شرکت در سمینار «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه و کارگران اعتصابی بندر مرسین
- ۵۱ بندر مرسین
- ۵۲ پیش به سوی برگزاری متحدانهٔ روز جهانی کارگر (کمیتهٔ حمایت از شاهرخ زمانی)
- ۵۴ بازگرداندن رضا شهابی را به زندان محکوم می کنیم (کمیتهٔ حمایت از شاهرخ زمانی)

* بحث های فیس بوک

- ۵۵ نقدی بر میزگرد حمید تقوایی دربارهٔ «انقلاب»

* بحث آزاد

- ۶۰ دربارهٔ مذهب



چشم انداز سازماندهی کارگری

در آستانه اول ماه مه

بحران رهبری

بحران درونی رژیم رو به فزونی است. کافی است نگاهی داشته باشیم به اختلافات میان جناح های مختلف رژیم سرمایه داری در آستانه انتخابات ریاست جمهوری آتی. می گویند زمانی که هیئت حاکم در بحران به سر می برد، و توده های وسیع مردم زحمتکش بر اساس فشار های اقتصادی و سیاسی روزافزون زیر فشار مضاعف قرار بگیرند و رو به اعتراض بیاورند، شرایط برای تدارک تحولات نوین در جامعه آماده است. محققاً این وضعیتی است که ما امروز در آستانه اول ماه مه با آن روبه رو هستیم. اما، باید توجه داشت که تحولات نوین برای تغییر وضعیت موجود و استقرار وضعیت نوین، نیاز به تدارکات سازمان یافته دارد. این سازمان دهی متمرکز، تنها می تواند به دست پر توان خود کارگران انجام پذیرد. ولی این سازماندهی به شکل خود انگیخته و خودبه خودی به فرجام نخواهد رسید. برای این سازماندهی نیاز به نهاد تشکیلاتی خاصی است.

ما در سال های پیش فعالیت های خودبه خودی و خود انگیخته کارگری را تجربه کردیم. فعالیت های سندیکالیستی و علنی صورت پذیرفتند. عده بشمارای از فعالان کارگری مجرب و با تجربه، بهای سنگینی برای اهداف خود پرداختند و هنوز هم در حال پرداختن هزینه های مبارزاتی خود هستند. تمامی مبارزات کارگری قابل ارج و تقدیرند. ما بی تردید باید همواره از تمامی فعالان کارگری که برای خواست های صنفی- سیاسی خود مبارزه کرده اند، حمایت کنیم. اما دست آخر، هیچ یک از این فعالیت ها ما را گامی به جلو نبرده اند. متأسفانه فرصت های بسیاری از دست رفته است. رهبران عملی کارگران که در یک مقطع خاص با مطالبات رادیکال و ضد سرمایه داری پا به عرصه مبارزاتی می گذارند، نهایتاً به علت نبود یک نهاد سراسری و سیاسی، یا دلسرد می شوند و به کناری می روند، و یا در مقابل گرایش های بورژوازی تمکین می کنند (نمونه منصور اسانلو در ماه های اخیر نشان دهنده این روند بوده است).

بنابراین می توان اذعان داشت که شرایط عینی تغییر نظام غیر عادلانه و ضد انسانی کنونی وجود دارد. شرایط برای سرنگونی این نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری به شکل عینی موجود است. آن چه غایب است، نهادی است که این تدارک را ببیند و طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم را سازمان دهد. این نهاد چیزی نیست جز **حزب پیشتاز کارگری**.

نیاز مبرم به تدارک برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری برای تدارک انقلاب آتی، همین امروز و در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۲ بیش از هر زمان دیگری احساس می شود.

ایجاد تمامی نهادهای کارگری، مانند اتحادیه ها و سندیکای های کارگری، تشکل های مستقل کارگری، مجامع عمومی کارگری و اتحاد عمل های کارگری و غیره، امروز، در گرو ساختن حزب پیشتاز انقلابی قرار گرفته است.

اتحاد عمل ها

در سال های پیش ما شاهد اتحاد عمل هایی در درون نهادهای مختلف کارگری، کمیته ها و محافل کارگری موجود، بوده ایم. اما این اتحاد عمل ها به علت نبود تشکیلاتی که **تداوم و دمکراسی درونی** آن ها را تضمین کند، با تفرقه و پراکندگی مواجه شده اند. برای تدارکات و سازماندهی کارگران، نهادهای کارگری باید به شکل درازمدت میان کارگران بوده و در کنار آن ها به مبارزه پرداخته باشند. برای این اقدامات درازمدت، نهادهای کارگری موجود در وهله نخست باید نهاد **مستقل** و **دمکراتیک** داشته باشند. مستقل از دولت سرمایه داری، احزاب سیاسی قیم مآب غیر کارگری و همچنین مستقل از بوروکراسی کارگری. استقلال از دولت سرمایه داری و احزاب خرده بورژوازی موجود برای بسیاری از فعالین کارگری، امری است شفاف و روشن. اما استقلال از «بوروکراسی کارگری» در درون این نهادها امری است مخفی و ناروشن. نهادی کارگری که «دموکراسی کارگری» در آن حاکم نباشد و تصمیمات سیاسی و عملی بر اساس توافقات غیر شفاف و زدوبند، بده بستان، باند





بازی و روابط خصوصی صورت گیرد، فاقد خصلت تشکل مستقل رزمنده کارگری است. نبود دموکراسی کارگری میان کارگران پیشرو نقش تعیین کننده آنان را برای دخالت، رهبری و بسیج کارگران برای تجمعاتی مانند مراسم اول ماه مه، مسدود می کند.

تنها راه توفیق در اتحاد عمل (به ویژه در مراسم اول ماه مه) درگیر کردن خود کارگران (به شکل توده ای) است. بدیهی است که شرکت صد ها هزار تن از کارگران در چنین روزی تمام اقدامات مخرب رژیم را می تواند خنثی کند و روحیه جدیدی در میان مردم عادی به وجود آورد. درگیر کردن کارگران نیز شدنی نیست، مگر این که کمیته های موجود از ماه ها پیش میان کارگران تدارک این اقدام را برنامه ریزی کرده باشند. بدیهی است که کارگران را نمی توان صاعقه وار (آن هم در جامعه اختناق آمیز کنونی) آماده شرکت در مراسمی کرد (حتی اگر این مراسم خود کارگران، یعنی اول ماه مه، باشد). متأسفانه کمیته های موجود کارگری به جای کار پیگیر میان کارگران «از پایین» و «مخفی»، به کارهای «از بالا» و علنی روی آورده اند. این ندانم کاری ها عملاً تعداد بیشتری از فعالان را غیر فعال و دلسرد کرده است. این اقدامات در سال پیش بار دیگر ضرورت ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی را مورد تأیید قرار داده است. بدون وجود یک حزب پیشتاز کارگری، رهبران عملی بورورکرات موجود، فعالیت های کارگری را به کجراه می برند و مسیر تحولات نوین در جامعه کارگری را مسدود می کنند.

تنها چنین حزبی قادر است که نهادهای کارگری را واقعاً مرتبط و درگیر مسایل جنبش کارگری کند و رابطه تنگاتنگ با مسایل روزمره کارگری و رهبران عملی کارگری داشته باشد. نهادهای کارگری کنونی عقب تر از خود جنبش کارگری هستند، و به جای اتحاد، افتراق را تشدید می کنند.

کمیته های مخفی کارگری

تجربه اول ماه مه سال های پیش بار دیگر به ما می آموزد که برای کار سیاسی در درون طبقه کارگر، نیاز به ساختن کمیته های مخفی کارگری است. اشتباه خواهد

بود که رهبران عملی کارگران شناسایی شوند و هر لحظه بنا بر تصمیم مزدوران دولت سرمایه داری دستگیر و مورد آزار قرار گیرند. زیرا شناخته شدن و دستگیری این فعالان به تداوم مبارزات لطمه می زند. این کمیته های مخفی می توانند با افرادی که از پیش با آن ها آشنا بوده اند و مورد اعتماد هستند، کمیته های دائمی ایجاد کنند، چه هنگامی که در سطح کارخانه ها فعالیت دارند و چه زمانی که اعتراض یا مراسمی را سازمان می دهند. دولت سرمایه داری کنونی با وجود قدرت نمایی هایش، با وجود لباس شخصی ها و وزارت اطلاعاتش، در قیاس با قدرت کارگران ایران، یک دولت توخالی و ضعیف است. اگر سازماندهی کارگری با برنامه و تدارکات و سازمان یافته صورت گیرد، نه تنها هزینه های کمتری پرداخت می شود که دولت در وضعیت ضعیف تری قرار خواهد گرفت. این سازماندهی نیز تنها از طریق این کمیته های عمل مخفی امکان پذیر هست.

کمیته های دفاع از خود

در مراسم اول ماه مه سال های پیش چند صد نفر «لباس شخصی» و نیروهای انتظامی دولت سرمایه داری شرکت کنندگان را متفرق و ارباب کردند. ماهیت «لباس شخصی ها» به ویژه بعد از سرکوب های پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸، بر کسی پوشیده نیست. این ها مزدورانی هستند که از سوی هیئت حاکم استخدام شده اند تا هر گونه حرکت مستقل کارگری را در نطفه خفه کنند. در میان این لباس شخصی ها، همیشه افرادی مسلح به سلاح گرم و بی سیم حضور دارند که خود مستقیماً به «مرکز» عملیات وصل هستند و در واقع دیگر همکاران خود را هدایت می کنند؛ این ها همان چهره های نسبتاً شناخته شده ای هستند که در تمامی تظاهرات، از تجمع معلمان در مقابل مجلس و اعتصاب سندیکای شرکت واحد در سال ۸۴ گرفته تا مراسم اول ماه مه سال ۸۶ در ورزشگاه شیروودی و اعتراضات سال ۸۸، به طور سیستماتیک حضور دارند و بعضاً حتی برخی از آن ها از سوی فعالین سیاسی و کارگری فعال طی این دوره شناسایی شده اند.

واقعیت این است که هیچ فرد، دسته، حزب و دولتی حق



نکاتی دربارهٔ تشکل های مستقل و حزب کارگری



مصاحبهٔ میلیتانت با مازیار رازی

پرسش: رفیق مازیار اخیراً مباحثاتی در مورد تشکل های مستقل کارگری و نقش سندیکاها در جنبش کارگری میان برخی از فعالان کارگری باز شده است. شما در این مورد مقالات متعددی در طی سالیان گذشته نگاشته اید. در ابتدا توضیحاتی در مورد مفهوم رایج تشکل مستقل از دیدگاه سازمان های سنتی بدهید.

پاسخ: از دیدگاه سازمان های سنتی- که «حزب» یا «سازمان» خود را نقداً ساخته اند- عموماً درک مشخص و مشترکی از طرح این شعار دارند. از دیدگاه آنان فعالیت سیاسی بر دو محور خاص «کمونیستی» و «دموکراتیک» تقسیم می شود. اول، کار «کمونیستی» که مربوط به سازمان سیاسی خود آنان بوده و براساس برنامه و تشکیلات خاص خودشان متمرکز شده است. به زعم آنان گرایش های سیاسی موجود، دچار بحران بوده و صرفاً خود آنان هستند که پاسخگوی نیازهای جامعه می باشند. از این رو از کارگران کمونیست می خواهند که به سازمان آنان بپیوندند و مبارزات سیاسی و تشکیلاتی را در درون سازمان آنان انجام دهند. دوم، کار «دموکراتیک» است که شامل کار در درون «تشکل های مستقل کارگری» (و سایر تجمع ها) می شود. «کمونیست» های این سازمان ها برای نفوذ و کسب مقام «رهبری»، وارد این تجمع ها شده و دخالت «دموکراتیک» را انجام می دهند. به اعتقاد آنان چنین تشکل هایی تنها در صورتی موفقیت نهایی خواهند یافت که به انحصار سازمان «کمونیستی» آنان درآیند. اعضای

جلوگیری از هیچ تجمعی به ویژه مراسم اول ماه مه را ندارد. اما این حق کارگران را مزدوران دولت سرمایه داری به کارگران اعطا نخواهند کرد. این حق، یعنی حق تجمع نیز همانند هر حق دیگری باید از آنان با سازمان دهی و قدرت کارگری گرفته شود.

کارگران پیشرو برای مقابله با «لباس شخصی ها» تنها یک روش در مقابلشان باقی مانده است: سازماندهی کمیته های مخفی دفاع از خود. آن ها بایستی کمیته های مخفی خود را ایجاد کنند. عناصر اطلاعاتی و نفوذی رژیم در درون تجمعات و اعتراضات کارگری بایستی از سوی کمیته های مخفی کارگری شناسایی شوند و به هر شکلی که خود کمیته ها صلاح می دانند، عملیات مخرب آن ها متوقف گردد.

اکنون چه؟

در آستانهٔ اول ماه مه ۱۳۹۲ و با اتکا بر تجارب سال های پیش، یک وظیفهٔ اصلی در مقابل کارگران پیشروی ایران وجود دارد که متأسفانه بیش از حد به تعویق افتاده، و آن هم تدارک برای ساختن حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که از دل کمیته های مخفی کارگری تکامل خواهد یافت. کمیته های مخفی هستند که می توانند امر سازماندهی اتحاد عمل ها و دفاع از خود و دخالتگری در حوزه های صنفی و سیاسی کارگران را به عهده بگیرند. کمیته هایی که دموکراسی درونی سایر نهادهای کارگری را تضمین کنند و از طریق تجارب عملی خود کارگران، نطفه های اولیهٔ یک برنامه انقلابی کارگری را برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری فراهم سازند.

پیش به سوی تدارک فوری کمیته های مخفی کارگری

پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز کارگری

پیش به سوی تدارک سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

اردیبهشت ۱۳۹۲





همان روش های انحرافی به شکل های مختلف دنباله روی می کنند.

در واکنش به سیاست ها و روش های سازمان های سنتی، بسیاری از مبارزان کارگری به این نتیجه رسیده اند که مفهوم «تشکل مستقل کارگری» در وهله اول یعنی تشکل هایی که می بایستی «مستقل» و «جدا» از سازمان های چپ باشند. و از آن جایی که اکثر این سازمان ها به وسیله «روشنفکران» بنیاد گذاشته شده و یا اکثراً متشکل از «روشنفکران» اند، پس مفهوم تشکل مستقل کارگری به طور مشخص یعنی تشکل هایی «مستقل» از روشنفکران؛ تشکل هایی که به وسیله خود کارگران و برای خود کارگران ساخته شده اند.

اول، در این که تشکل های مستقل کارگری بایستی به وسیله خود طبقه کارگر (و یا در ابتدا کارگران پیشرو) ساخته شود، نباید تردیدی داشت. بدیهی است که «تشکل های کارگری» را یک عده «روشنفکر»- هر چند هم انقلابی- نمی توانند به طور واقعی تشکیل دهند. هم چنین تشکل های کارگری بایستی مستقل از سازمان های سیاسی باشند؛ یعنی نمی توان آن ها را به زائده ای از یک یا چند سازمان چپ- هر چند هم انقلابی- تبدیل کرد. اما این واقعیت ها به این مفهوم نمی تواند تلقی شود که به نحوی- برای حفظ استقلال این تشکل کارگری- اعضای کارگر یک یا چند سازمان چپ حق دخالت و یا فعالیت در درون چنین تشکل هایی را نداشته باشند- و گرنه «استقلال» زیر سؤال می رود.

واضح است که هر کارگر (چه به طور انفرادی و غیروابسته به یک سازمان سیاسی و چه وابسته به یک سازمان سیاسی با برنامه مشخص) بایستی قادر باشد تا عضو یک تشکل کارگری شود و آزادانه و بدون محدودیت- همزمان با فعالیت در درون تشکل کارگری- از عقاید و برنامه سازمان خود دفاع کند. کارگران آگاه، خود، براساس فعالیت و مبارزه اعضای درون تشکل های کارگری است که همزمان شان را انتخاب می کنند و نه وابستگی سیاسی آن افراد. چنان چه اعضای کارگر یک سازمان سیاسی خاص آن چنان فعالیت داشته باشند که از سوی سایر کارگران به اکثریت رهبری یک تشکل کارگری انتخاب شوند، نمی توان با روش های

کارگر این سازمان ها در واقع برای ساختن و پیش برد فعالیت های تشکل های کارگری به درون آن ها نمی روند، بلکه برای «رهبری» سایر کارگران به آن ها راه می یابند. و در مواردی هم در صورت عدم توفیق در هدف های خود، به تخریب این تشکل ها دست می زنند. بدیهی است که چنین روشی از مداخله نه تنها غیراصولی و انحصارگرایانه است، بلکه به تفرقه هر چه بیشتر تجمع های کارگری منجر می شود. کارگران متعلق به این سازمان ها خود را تافته ای جدا بافته از کارگران در تشکل های کارگری می پندارند و در مقابل، سایر کارگران به آنان به چشم افرادی جدا از خود می نگرند.

پرسش: موضع مارکسیست های انقلابی چگونه است؟

پاسخ: روش برخورد کمونیست های انقلابی در درون تشکل های مستقل کارگری چنین نیست. از دیدگاه کمونیست ها، تشکل های مستقل کارگری ابزاری لازم و ضروری اند، و گسترش و تکامل آن ها- حتی اگر تحت کنترل کمونیست ها نباشند- به پیشبرد مبارزات ضد سرمایه داری کمک شایانی می کند. در نتیجه کمونیست های انقلابی همواره بایستی به طور جدی در جهت ساختن و گسترش این تشکل ها- بدون توقع های لحظه ای- مبادرت کنند. هر چه تشکل های مستقل کارگری گسترده تر و متشکل تر باشند، نهایتاً توازن قوای طبقاتی- به نفع طبقه کارگر (و کل چپ) و علیه دولت سرمایه داری- تغییر می یابد. بنابراین تخریب و یا مداخله در جهت تحمیل غیراصولی عقاید خود بر این تشکل ها، چنین تشکل هایی را در مقابل رژیم های سرمایه داری تضعیف می کند.

پرسش: موضع فعالان کارگری که تعلق به این سازمان های سنتی ندارند، چیست؟

پاسخ: گرچه اغلب فعالان کارگری به روش های سازمان های سنتی آشنایی داشته و- براساس تجربه خود، به خصوص پس از انقلاب ۵۷ ایران- از آن فاصله گرفته اند، اما هنوز به علت ناروشنی در مورد مفهوم تشکل های مستقل کارگری و زمان و چگونگی طرح آن و رابطه یک حزب کارگری با چنین تشکل هایی، تحت تأثیر سیاست های همین گروه ها قرار می گیرند و از





بوروکراتیک و غیراصولی آنان را- زیر لوای وابستگی به یک سازمان خاص- محکوم و اخراج و یا منزوی کرد.

اگر امروز جنبش کارگری ایران به چنین وضعیت اسفباری دچار شده که یک سازمان کارگری که در برگزیده بخش قابل ملاحظه کارگران پیشرو باشد، وجود ندارد، این امر نباید به این معنی تلقی شود که «نداشتن تعلقات سازمانی» از محسنات یک کارگر کمونیست است. اگر سازمان های سیاسی به «چپ» و «راست» زده و هیچ یک بدیلی انقلابی تشکیل نداده اند، نباید پیشروی کارگری را به این نتیجه برساند که بدون برنامه سیاسی و سازمان سیاسی- و صرفاً متکی بر تشکل های مستقل کارگری- می توان انقلاب آتی را سازماندهی کرد.

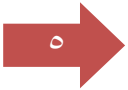
دوم، بنابر تجربه جنبش کارگری در سطح بین المللی، تشکل های مستقل کارگری صرفاً یک مفهوم دارند و آن هم استقلال آنان از سازمان های بورژوازی است. اگر بورژوازی برای حفظ منافع خود تشکل های خود را به وجود می آورد، طبقه کارگر هم تشکل های «مستقل» خود را نیاز دارد. آنان که مدافع یک جامعه طبقاتی اند و به طور متشکل در یک سازمان طرفدار رژیم سرمایه داری فعال اند، نمی توانند در درون یک تشکل کارگری راه داده شوند. کارگران پیشرو در جهت استقلال خود از طبقه متخاصم بایستی اصرار داشته باشند و نه عقاید سازمان های کمونیستی متفاوت (در شرایطی که چنین سازمان هایی وجود داشته باشند).

سوم، بحث بر سر «کارگر» و «روشنفکر»، و به نوعی مرزبندی سفت و سخت میان این دو، یک بحث انتزاعی است که برخی به راه انداخته اند و هیچ نتیجه ای جز تفرقه انگیزی در صفوف جنبش کارگری ندارد. بورژوازی سنتاً کار اجتماعی را به کار «فکری» و «یدی» تقسیم کرده و «روشنفکران» را صاحب امتیاز قلمداد می کند. این عده با همین روش از تقسیم کار، می خواهند «کارگران» را صاحب امتیاز کنند. در صورتی که هدف باید از بین بردن هرگونه امتیاز انحصاری در جامعه باشد. مارکسیست های انقلابی به این گونه تقسیم کار اجتماعی اعتقادی ندارند. در جامعه سرمایه داری دو

طبقه اصلی وجود دارد (بورژوازی و پرولتاریا). ایدئولوژی حاکم در جامعه، ایدئولوژی طبقه حاکم است. عقاید و تبلیغات سرمایه داری در تمام سطوح جامعه از جمله مابین کارگران رخنه می کند. در نتیجه در چنین جوامعی خط طبقاتی به طور سیاه و سفید تقسیم نمی شود. کلیه «روشنفکران» الزاماً ضد انقلابی نیستند و هم چنین کلیه کارگران به منافع دراز مدت خود به طور یک پارچه واقف نمی شوند. برخی از کارگران تحت تأثیر ایدئولوژی طبقه حاکم قرار گرفته، و برعکس برخی از روشنفکران به صفوف طبقه کارگر می پیوندند. در نتیجه آن چه برای جنبش کارگری بایستی اهمیت داشته باشد، این نیست که چه کسی «کارگر» است و چه کسی «روشنفکر»، آن چه مهم است اینست که چه فردی «مبارز انقلابی» (یعنی کسی که به منافع دراز مدت طبقه کارگر در عمل وفادار باشد) است. برای مثال در ایران، کسی که یک روز در عمر خود کار «یدی» نکرده، اما خواهان سرنگونی رژیم و جایگزینی آن با حکومت کارگری است (و در عمل هم در این جهت گام بر می دارد) یک «مبارز انقلابی» است و از طرف دیگر فردی که تمام عمر خود کار مشقت آمیز در کارخانه کرده و امروز در صف حزب الله قرار دارد و مدافع رژیم است، یک «مبارز انقلابی» نیست.

اضافه بر این، همان طور که در سازمان های سیاسی، هم «روشنفکر» وجود دارد و هم «کارگر»، در تشکل های کارگری هم پس از دوره ای عده ای از کارگران پدید می آیند که دیگر کار یدی نمی کنند و به «رهبران حرفه ای» تبدیل می شوند. اتحادیه های کارگری در غرب بسیاری از این قبیل کارگران «روشنفکر» زده (یا بوروکرات) را در درون خود دارد. کسانی که به کلی مخالف «روشنفکران» هستند، چرا اعتراضی به حضور این گونه عناصر در درون تشکل های کارگری نمی کنند؟ بدیهی است که تقسیم بندی مبارزان کمونیست به «روشنفکر» و «کارگر» یک بحث کاذب است که کمکی به اتحاد و استحکام صفوف کارگران پیشرو نمی کند- همان طور ایجاد تفاوت بین کارگر سفید و سیاه، ایرانی و عرب.

می گویند که تمایز بین «کارگر» و «روشنفکر» لازم است، چون تمام بلاها را روشنفکران بر سر جنبش





بر سر این موضوع اختلاف وجود دارد.

تحت وضعیت فعلی سیاسی ایران، به طور عمومی دو برخورد وجود دارد. یکی بر تداوم سازماندهی کمیته های عمل مخفی تأکید کرده و دیگری بر سازماندهی علنی و سراسری کارگری (اتحادیه ها). برای تشخیص روش صحیح سازماندهی کارگری، باید تحلیلی از ماهیت رژیم ارائه داده شود. رژیم فعلی یک رژیم سرمایه داری است که در بهترین حالت آرزوی بازگشت به دوران «طلایی» شاه را در سر می پروراند. نظام سرمایه داری متکی بر امپریالیسم که از طریق سرکوب و اختناق قادر به استثمار طبقه کارگر باشد. این رژیم همانند رژیم شاه هیچ گاه قادر به اعطای آزادی های «دموکراتیک» (مانند دولت های غربی) نخواهد بود. ایجاد گشایش های دموکراتیک فوراً به بهای سرنگونی رژیم تمام می شود (همان طور که در مورد رژیم شاه چنین شد). بحران اقتصادی این قبیل رژیم ها آن چنان شدید است که حتی تحمل آزادی نسبی و کوتاه مدت را هم نخواهند داشت. با این وصف، ماهیت ضد کارگری رژیم به این مفهوم نیست که تشکل های ظاهری کارگری هم مطلقاً شکل نمی گیرند. برعکس گاهی همین رژیم، به علل مختلف، تشکل های کارگری را به وجود می آورد. اما این امر به علت «عقب نشینی» رژیم نیست، بلکه سیاست مشخص تهاجم به کارگران است از طریق دیگر. و «اتحادیه»هایی که هم ایجاد می شوند، «اتحادیه های زرد» هستند. نمایندگان رژیم هم در آنان شرکت داشته و کاملاً تحت کنترل اند (مثلاً ایجاد تشکل های کارگری در دوره خاتمی با همکاری «سازمان بین المللی کار»).

بدیهی است که شعار کارگران پیشرو نمی تواند تبلیغ برای ایجاد چنین تشکل هایی باشد. همچنین واضح است که در عین حال کارگران پیشرو در صورت وجود چنین تشکل هایی- بایستی از آنان برای پیشبرد امر مبارزاتی خود استفاده کنند. اما، برای انجام موفقیت آمیز چنین کاری، کارگران بایستی تشکل های مستقل خود- منطبق با وضعیت فعلی- را ساخته باشند. این تشکل ها چیزی جز تشکل هایی که- طی سال های گذشته کارگران پیشرو برای سازماندهی مبارزات ضد رژیمی نقداً ساخته اند- نمی تواند باشد. این تشکل ها را می توان کمیته ها (محافل) عمل مخفی نامید. تنها تضمین ادامه فعالیت های

کارگری ایران آوردند؛ و اگر کارگران به حال خود رها شده بودند وضعیت به این وخامت نمی بود. این بحث هم ناصحیح است. مسبب اصلی شکست انقلاب ایران سیاست های اشتباه سازمان های «چپ» و برنامه های انحرافی آنان بوده است. این برنامه ها را صرفاً «روشنفکران» به درون جنبش کارگری نیاوردند، بلکه «کارگران» عضو این سازمان ها به درون جنبش کارگری منتقل کردند. برای درس گیری از تجارب گذشته، بایستی به ریشه مسأله پرداخت.

چهارم، مفهوم تشکل کارگری صرفاً محدود به «سندیکا» و یا اتحادیه کارگری نمی شود. در اغلب نوشته ها، از واژه های «تشکل مستقل کارگری» و «سندیکای کارگری» به یک مفهوم استفاده می شود. اتحادیه کارگری صرفاً یکی از شکل های تشکل مستقل کارگری است. تشکل مستقل کارگری، تشکلی است که کارگران درگیر مبارزه مشخص کارگری برای پیشبرد مبارزه خود ایجاد می کنند. در دوره های اعتلای مبارزات و ایجاد روزنه های دموکراتیک، تشکل های کارگری به شکل سندیکاها (اتحادیه های سراسری) ظاهر می شوند. در دوره های اعتلای انقلابی، تشکل های کارگری خود را به عالی ترین شکل خود یعنی «شوراهای کارگری» به نمایش می گذارند و در دوره های رکود مبارزات طبقاتی و سرکوب، کمیته های عمل مخفی و غیره شکل می گیرند.

پرسش: آیا طرح شعار تشکل های مستقل کارگری امروزه ضروری است؟

پاسخ: بدیهی است که یکی از تبلیغات اصلی هر سازمان و یا تشکلی که خود را مدافع طبقه کارگر اعلام می دارد، بایستی بر ضرورت ایجاد تشکل های مستقل کارگری تأکید داشته باشد. چون که در نهایت، رهایی طبقه کارگر به دست خود طبقه کارگر و با اتکا به نیروی خود آن و سایر زحمتکشان صورت می گیرد. بنابراین طرح شعار «زنده باد تشکل های مستقل کارگری» (یعنی هر تشکلی که کارگران برای پیشبرد مبارزات خود لازم تشخیص می دهند و مستقل از بورژوازی است) درست می باشد. اما، بایستی از این شعار عام فراتر رفت و روشن کرد که شعار خاص جنبش کارگری (امروز) چه باید باشد؟





کارگری (چه مخفی و چه علنی) ایجاد، احیا و گسترش چنین کمیته‌هایی است. گرچه چنین کمیته‌هایی نقداً طی چند سال گذشته ساخته شده‌اند، اما هنوز یا همه جا ایجاد نشده‌اند و یا هماهنگ نیستند. بنابراین هنوز یکی از وظایف اصلی کارگران پیشرو، احیا، ایجاد و گسترش چنین کمیته‌هایی است. هر چه این کمیته‌های عمل مخفی بیشتر و سازمان یافته‌تر باشند، امکانات مبارزاتی (چه مخفی و چه علنی) بیشتر می‌شوند.

طرح شعارهای «ایده‌آل»- مانند تشکیل اتحادیه‌های کارگری زیر چکمه‌های دیکتاتوری آخوندی- بدون پشتوانه عملی، صرفاً به یک تبلیغات تو خالی دهن پُر کن تبدیل می‌شود. اگر گرایش‌های طرفدار طبقه کارگر خود تاکنون نتوانسته‌اند در تشکیل حتی یک کمیته عمل مخفی (چند نفری) دخالت داشته باشند، چگونه می‌خواهند میلیون‌ها کارگر را در اتحادیه سازمان دهند؟ اتحادیه‌های کارگری (حتی اگر تحت چنین رژیم‌های امکان‌پذیر باشد) نیازی به تبلیغات گروه‌های سیاسی ندارد (آن هم گروه‌هایی که عمدتاً در خارج هستند). خود کارگران در وضعیت مشخص به ایجاد چنین تشکلی‌هایی دامن می‌زنند. آن چه گروه‌های سیاسی و پیشروان کارگری می‌بایستی توجه خود را بدان معطوف کنند، ایجاد ستون فقرات چنین اتحادیه‌هایی است. زیرا که حتی اگر رژیم به اتحادیه‌های واقعی تن دهد، این امر موقتی خواهد بود و به همان سرعت می‌تواند آن‌ها را تعطیل کند (البته پس از شناسایی مبارزان کارگری و دستگیری و یا اعدام آن‌ها). اگر چنین شد باید چکار کرد؟ آیا بایستی دوباره سال‌ها انتظار کشید تا نسل جدیدی از کارگران اقدام به ساختن تشکلی‌های کارگری مخفی خود کنند؟ واضح است که مسأله امروزی ما ساختن نطفه‌های محکم و مخفی تشکلی‌های کارگری است، کمیته‌هایی که بتوانند در هر وضعیتی خود را سازمان دهند. چنین کمیته‌هایی خود تعیین می‌کنند که چگونه به سندیکاهای کارگری و یا هر تشکلی دیگری پاسخ دهند.

پرسش: نقش حزب کارگری در ایجاد تشکلی‌های مستقل کارگری چیست؟

پاسخ: در برخورد با مسأله تشکیل حزب طبقه کارگر (و

رابطه آن با تشکلی‌های مستقل کارگری)، همچنین، دو روش متفاوت وجود دارد. اولی، بر این نظر است که حزب طبقه کارگر را می‌توان در ابتدا جدا از پیشروان کارگری ساخت و سپس- طی دوره‌ای- آنان را متقاعد به پیوستن به آن حزب کرد. گروه‌های سنتی ایرانی عموماً چنین روشی را اتخاذ کردند و برداشتی نادرست و مکانیکی از یک حزب کارگری انقلابی دارند. دومی، بر این اعتقاد است که حزب طبقه کارگر بایستی از درون تشکلی‌های مستقل کارگری به وجود آید. عناصری از سابقه جنبش کارگری به خصوص پس از مشاهده عملکرد سازمان‌های موجود در انقلاب و پس از آن به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند.

در واقع این دو برخورد، دو روی یک سکه هستند. نقطه مشترک هر دو اینست که هیچ‌یک- با توجه به ساختن حزب- به ارتباط تنگاتنگ سه گانه مابین پیشروی کارگری یا «کارگران روشنفکر» (رهبران طبیعی و عملی جنبش کارگری)، پیشگام انقلابی یا «روشنفکر کارگری» (رهبران نظری و سیاسی جنبش کارگری)، و توده‌های کارگر و زحمتکش، توجه خاص نمی‌کنند. دسته اول، دسته دوم را متهم به داشتن انحرافات «سندیکالیستی» می‌کند و گروه دوم، اولی را متهم به داشتن انحرافات «روشنفکرانه». این دعوی کاذب به مشکلات موجود پیشروی کارگری می‌افزاید و افتراق را در درون جنبش کارگری تشدید می‌کند.

دسته اول تصور می‌کند که «سازمان» و یا «حزب» خود، مرکز جنبش کارگری است و با عده‌ای «روشنفکر و کارگر انقلابی» بدون دخالت میان پیشروی کارگری می‌توان حزب طبقه کارگر اعلام کرد. و دسته دوم با اتکا به سابقه کارگری خود می‌پندارد که «کارگران» به خودی خود نهایتاً بدون نیاز به پیشگام انقلابی می‌توانند به طور جمعی (صرف نظر از ناهمگونی سیاسی و درجه آگاهی) از درون یک تشکلی کارگری (مانند اتحادیه کارگری)، حزب خود را بسازند.

برخورد به گروه‌های سنتی از حوصله این بحث خارج است (در مقالات پیشین در این مورد نوشته‌ایم)، در این جا می‌پردازیم به نظر دسته دوم. این عده به درستی ایراداتی به گروه‌های سنتی می‌گیرند و بر لزوم





درگیری پیشروی کارگری در ایجاد حزب طبقه کارگر تأکید می‌کنند. اما خود، ایراداتی دارند. ایرادات به این نظر چندگانه است.

اول، گرچه طبقه کارگر در کل مورد استثمار قرار می‌گیرد، اما آگاهی طبقاتی به شکل یکپارچه و همگون در کل طبقه کارگر ایجاد نمی‌شود. در بین کارگران هم، گرایش‌های متفاوت و گاه متضاد مشاهده می‌شود. در درون تشکل‌های کارگری هم همین وضعیت حاکم است. بنابراین، صحبت از «ایجاد حزب طبقه کارگر از درون تشکل‌های کارگری» به میان آوردن بحثی است غیرعملی و ناوارد. در تاریخ جنبش کارگری کلیه حزب‌های «کارگری» که از درون تشکل‌های مستقل به وجود آمدند، به نحوی از انحاء منحل و یا بورژوایی شدند (نمونه بارز آن «حزب کارگر» بریتانیا است). در واقع صرفاً بخشی از طبقه کارگر در مراحل اولیه، پیگیرانه از منافع کل طبقه کارگر دفاع می‌کند. این بخش را می‌توان «پیشروی کارگری» نامید. کارگرانی که در صف مقدم جنبش کارگری، صرف نظر از جزر و مد مبارزات، قرار می‌گیرند- این بخش رهبران طبیعی و عملی کارگران هستند.

دوم، حزب طبقه کارگر، نیاز به برنامه انقلابی دارد. این برنامه بایستی ریشه در تجارب تاریخی طبقه کارگر، نه تنها در ایران که در سطح بین‌المللی، داشته باشد. این برنامه بایستی متکی به تئوری انقلابی تکامل یافته دو قرن اخیر جنبش‌های کارگری باشد. کارگرانی که روزی ۸ تا ۱۰ ساعت در کارخانه‌ها و ادارات و مؤسسات مشغول به کار مشقت بار هستند، یک شبه و به شکل خودبه‌خودی به این تئوری‌ها دست نمی‌یابند. طبقه کارگر (همانند طبقه بورژوا) نیاز به تئورسین‌های خود دارد. بدیهی است که این نظریه پردازان کارگری می‌باید از درون خود طبقه کارگر بیرون آیند. بخش‌هایی از طبقه کارگر در مبارزه ضد سرمایه داری خود به آگاهی سوسیالیستی می‌رسند. به سخن دیگر آگاهی مبنی بر ضرورت سرنگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظامی نوین سوسیالیستی. اما این آگاهی به شکل خطی و گسترده صورت نمی‌گیرد. همان‌طور که آگاهی سوسیالیستی در درون طبقه کارگر به وجود می‌آید به همان نسبت توهم نسبت به سرمایه داری در درون بخش

دیگر به وجود می‌آید و این آگاهی به دست آمده از میان می‌رود. زیرا که به گفته کارکس مارکس ایدئولوژی غالب در جامعه همانا ایدئولوژی هیئت حاکم است. در نتیجه، از ابتدا طبقه کارگر نیاز به تشکیلاتی دارد که این آگاهی به دست آمده را محفوظ نگاه دارد و گسترش دهد. این تشکیلات چیزی نیست جز **حزب پیشتاز انقلابی**، متشکل از «کارگران روشنفکر» و «روشنفکران کارگری» (که خود را در خدمت جنبش کارگری گذاشته‌اند- و در عمل هم آزمون خود را به طبقه کارگر پس داده‌اند). بنابراین بایستی پیوندی میان آن بخش پیگیر طبقه کارگر (رهبران عملی) و این روشنفکران- از ابتدا- ایجاد شود. رابطه «پیشروی کارگری» و «پیشگام انقلابی» را نمی‌توان به طور مصنوعی ایجاد کرد. گرچه این دو در ابتدا به طور جداگانه تشکیل می‌شوند، اما بلافاصله به یکدیگر پیوند می‌خورند و وجه تمایزی بین آن‌ها نخواهد بود- همه از اعضای یک تشکیلات هستند که به دور یک برنامه جمع شده‌اند. اصرار بر اعطای امتیاز ویژه به «روشنفکران» و یا «کارگران»- صرف نظر از قابلیت‌های سیاسی و تشکیلاتی- ریشه‌های انحطاط را در این تجمع اولیه ایجاد می‌کند. هر عضو بنا بر قابلیت و جدیت سیاسی، جایگاه خود را در درون یک تشکیلات واحد می‌یابد.

سوم، حزب طبقه کارگر در درون جامعه سرمایه داری تا دوره پیشا انقلابی و تسخیر قدرت، بایستی از حملات و نفوذ طبقه متخاصم محفوظ بماند. حزب‌های بی‌در و پیکر و توده‌ای همیشه مورد حمله دشمنان طبقه کارگر قرار می‌گیرند. در نتیجه حزب کارگری، باید با عده‌ای **متعهد** (از لحاظ سیاسی و برنامه‌ای)، **جدی** (از لحاظ فعالیت و کار سیاسی)، **منضبط** (از لحاظ وفاداری به تشکیلات) و با رعایت اکید مسائل امنیتی ساخته شود. بنابراین چنین حزبی در ابتدای کار، حزبی کوچک خواهد بود که به تدریج رشد کرده و در دوره پیشا انقلابی به حزب «توده‌ای» تبدیل می‌شود. تصور این که رژیم سرمایه داری (به خصوص در کشوری مانند ایران) اجازه ساختن یک حزب توده‌ای را به طبقه کارگر خواهد داد کاملاً تخیلی است. حزب طبقه کارگر، حزب اقلیت کارگران است (پیوندی از بهترین عناصر طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی).

چهارم، چنین حزبی می‌تواند فعال‌ترین و متعهدترین





در آستانه اول ماه مه

و موقعیت زنان طبقه کارگر

سارا قاضی

شرایط اقتصادی-اجتماعی-سیاسی کنونی ایران، به مانند کوه آتشفشانی که هر دم آماده انفجار و فوران باشد، به لحظه شماری درآمده است. اما انفجار خود به خودی، فاقد رهبری و بی برنامه باز هم به همان عاقبت اعتراضات سال ۱۳۸۸ منتهی می گردد و ثمری برای زندگی و موقعیت طبقه کارگر و زحمتکشان ندارد. در آن روزها جای رهبری طبقه کارگر منسجم، سازماندهی شده و آماده مبارزه و پشتیبانی از آن اعتراضات خالی بود، ولی این نباید به بی حرکت و منفعل بودن طبقه کارگر ما تعبیر شود. برای طبقه کارگر نه تنها آمادگی شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود می باید فراهم گردد که شرایط ذهنی آن هم که آمادگی طبقه کارگر باشد، لازم است تا حرکت انقلابی در جهت به دست گرفتن حکومت شکل گیرد.

وضعیت اقتصادی طبقه کارگر ایران و کلیه زحمتکشان و مزد بگیران جامعه ما طی این سی و چهار سال حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی مرتباً رو به زوال رفته و حلقه بر گلوی آنان تنگ تر و تنگ تر شده است. اما این دوران اخیر، پس از شاخ به شاخ شدن رژیم با امپریالیسم و در نتیجه سقوط آزاد ارزش ریال، فشار مالی بر خانواده های کارگری و توده های زحمتکش سراسر کشور، جو اجتماعی را نیز پر نوسان و ملتهب کرده و فقر و گرسنگی نه تنها بر چهره زنان، مردان و کودکان خیابانی، که حتی بر چهره آنان که هنوز شاغل اند هم پنجه انداخته است. برای تغییر مسیر این سرنوشت مصیبت بار چه می شود کرد؟ آیا بهتر است دست روی دست گذاشت و منتظر فرارسیدن یک انقلاب خود به خودی شد؟ تا باز هم به سرنوشت انقلاب ۵۷ محکوم گردد؟ و یا این که از این فرصت می باید برای آماده شدن در سازماندهی کل طبقه کارگر و افسار ستمدیده برای پیشبرد انقلاب به منظور سرنگون کردن کل نظام سرمایه داری و روی کار آمدن طبقه کارگر و به دست گرفتن قدرت از سوی این طبقه در ایران استفاده

اعضای کارگر خود را برای مبارزه سیاسی (به دور برنامه انقلابی) در تشکل های مستقل کارگری شرکت دهد. تنها تضمین گسترش و تداوم کار تشکل های مستقل کارگری، وجود چنین نهادی است. تشکل های مستقل کارگری (حتی کمیته های عمل مخفی) بدون دخالت آگاهانه یک حزب انقلابی، نهایتاً پراکنده شده و از بین می روند.

پرسش: به نظر شما حزب کارگری چگونه تشکیل می شود؟

برخلاف نظرات گروه های سنتی و مدافعان «ساختن حزب کارگری از درون تشکل های مستقل کارگری»، تدارک ایجاد نطفه های اولیه حزب کارگری آتی ایران را می توان از هم اکنون (چه در ایران و چه خارج) آغاز کرد. همان قدر که ساختن حزب طبقه کارگر، بدون پیشروی کارگری و دخالت در جنبش کارگری انحرافی است، به همان ترتیب در انتظار «ناجی» نشستن هم اشتباه است. یکی از طرق دخالت، در جهت پیشبرد مبارزات کارگری موجود (کمیته های عمل مخفی)- و در عین حال تدارک ساختن نطفه های اولیه یک حزب کارگری- تشکیل «هسته های کارگری سوسیالیستی» است («کارگری» در جهت گیری و ترکیب فعالین، و «سوسیالیستی» در برنامه). هسته هایی که در ابتدا به طور جداگانه در هر نقطه ای از ایران و یا خارج حول یک برنامه انقلابی روشن و با افراد متعهد، جدی و منضبط ساخته شده و مداخله درون تشکل های کارگری (کمیته های عمل) را سازمان می دهد. این هسته های کارگری سوسیالیستی به تدریج به دور یک نشریه کارگری می توانند به یکدیگر- در سطح عملی و سیاسی- نزدیک شده و پایه های اولیه یک گروه کارگری و نهایتاً حزب کارگری آتی ایران را بنیان نهند. پیوند هسته های کارگری سوسیالیستی و تشکل های کارگری موجود (کمیته های عمل مخفی)، تنها روشی است که تداوم کار تشکل های مستقل کارگری را تضمین کرده و اتحاد هسته های کارگری سوسیالیستی- طی دوره ای- تنها روشی است که- در وضعیت کنونی- تدارک ایجاد یک حزب کارگری را می تواند تضمین کند.

فروردین ۱۳۹۲



بیاندازیم و سپس به «حزب پیشتاز انقلابی» و لزوم آن بپردازیم. برای افراد با هر گونه خط مشی سیاسی که خواهان فعالیت مؤثر در صحنه سیاست هستند، حزب، آن تشکیلاتی است که آنان حول محور برنامه شان فعالیت می کنند. در این صورت، حزب یک ابزار کار به شمار می آید. «حزب پیشتاز انقلابی» بنا به نامش حزبی است که پیشتازان انقلابی طبقه کارگر را حول محور برنامه خود گرد می آورد. این حزب و فعالیت درون آن می باید به شکل مخفی باشد. علت مخفی بودن آن وضعیت خفقان حاکم است. مخفی نگاه داشتن هویت این افراد اساس حفظ حزب، برنامه اش و از همه مهم تر افراد درون آن است. پس اصل اول، حفظ اصول و ضوابط مخفی کاری است.

اصل دوم، برنامه این حزب است. این برنامه باید بتواند طبقه کارگر و اقشار تحت ستم امروز را آماده انقلابی بکند که در آن قدرت حکومتی دست خود کارگران بیافند و آن ها بتوانند این قدرت را حفظ و نظام نوینی را پی ریزی و اداره کنند. نام این نظام در مارکسیزم «دیکتاتوری پرولتاریا» یا «دموکراسی کارگری» است. اما قبل از این که کارگران پیشتاز انقلابی ما بتوانند چنین برنامه ای را ارائه دهند، لازم است تا با جهان بینی مارکسیزم آشنا بشوند و آگاهی سوسیالیستی انقلابی را با تجربیات خود پیوند زنند. این آگاهی تنها از طریق آموختن «تنوری مارکسیزم» کسب می گردد و در درون «حزب پیشتاز انقلابی» در عمل متجلی و تجربه می گردد.

مارکسیزم، یک جهان بینی علمی برای شناخت نه تنها جامعه، تاریخ و نیروی محرکه آن یعنی مبارزه طبقاتی، بلکه همچنین برای شناخت کل طبیعت، هستی و جهان پیرامون ما انسان ها است. علمی است که در آن روند تاریخ بشر از دیرباز تاکنون و درس هایی که در پی انقلابات طبقه تحت ستم علیه طبقه استثمارگر گرفته شده، به شکل اصولی تجزیه و تحلیل شده است تا برای طبقه کارگر و انقلابات بعدی به طور بسیار دقیق قابل استفاده باشد. شناخت از آن که درک صحیحی را از نظم جامعه و چگونگی آغاز مبارزات طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری به دست می دهد، تضمین کننده پیروزی انقلاب طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان و ستمدیدگان در سطح یک جامعه و در نهایت در سطح بین المللی است.

پیشروان طبقه کارگر به خوبی می دانند که برای دستیابی به تمامی مطالباتشان به طور کامل، تنها یک راه کار بیشتر جلوی روی خود ندارند و آن مبارزه برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است و تنها طبقه ای که می تواند چنین هدفی را دنبال کند، طبقه کارگر است؛ جریانی که از بطن طبقه کارگر برنخاسته باشد، قادر نیست این بار را به دوش بکشاند و به منزل رساند. در نتیجه این مسئولیت و وظیفه در این مقطع که ایران دارای هیچ گونه سازماندهی تشکیلاتی و حزبی کارگری نیست، اول بر دوش پیشروان و پیشتازان این طبقه سنگینی می کند.

پیشروان طبقه کارگر مانند کل این طبقه از زنان و مردان مترقی با ستم سیاسی و مبارزاتی شکل گرفته است. لذا وظیفه به دوش کشیدن و به منزل رساندن یک انقلاب کارگری به عهده این زنان کارگر هم هست و با توجه به توانایی و قدرتی که ما از زنان در سال ۱۳۸۸ دیدیم، آن هم بدون سازماندهی و آگاهی طبقاتی، تصور کنید که اگر چنین نیرویی از پشتیبانی طبقه کارگر برخوردار شده و سازماندهی داشته و به طور اصولی کانالیزه شود، چه قدرت بزرگی خواهد بود؛ هیچ نیرویی حتی با مدرن ترین اسلحه هم قادر به مقاومت در برابرش نخواهد بود. لذا من در این جا مایلم، طبقه کارگر را به طور کل و زنان کارگر را به طور اخص مورد خطاب قرار دهم.

نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما، بارها به تجربه (دوران حکومت پیشین و در این رژیم چه دولت میانه رو و اصلاح طلب و چه دولت اقتدارگرایان) ثابت کرده است که به طور ساختاری خواهان برآورده کردن هیچ گونه از مطالبات اقشار تحت ستم جامعه نیست. لذا امیدی به انتخابات و روی کار آمدن یک جناح یا جناح دیگر نمی شود بست، حتی اگر سبز باشد. به جای آن پیشروان کارگری از این فرصت می توانند برای آموزش و سازماندهی خود استفاده کنند. عمده ترین هدف در این مرحله ایجاد یک «حزب پیشتاز انقلابی» است. این چگونه حزبی است و از کجا باید شروع کرد؟

شاید بهتر باشد که اول به خود مفهوم «حزب» نگاه



پیش‌تاز انقلابی» بسازند، بی شک واجب و ضروری است و تطابق اصول مارکسیزم با برنامه حزب پیش‌تاز دقیقاً بستگی به میزان دانش کادرهای حزب با دیدگاه مارکسیزم دارد.

با توجه به مقدمه بالا، اکنون تأملی می‌کنیم بر چگونگی ایجاد این حرکت تا پیشروان کارگری تصویری نسبتاً عملی و منطبق بر اصول مارکسیزم داشته باشند:

همان طوری که در پیش آمد، هدف و برنامه حکومت فعلی در ایران حفظ منافع سرمایه دارانی است که این حکومت را به قدرت رساندند. نظام حاکم برای رسیدن به این هدف از هیچ گونه استثمار کارگران به طور اعم و استثمار مضاعف زنان کارگر کوتاهی نکرده و برنامه حکومت که از درون حزب بیرون می‌آید، تضمین‌کننده دستیابی به این هدف است. حزب، شیرازه اصلی و نگهدارنده حکومت در برابر پستی و بلندی‌های سیاست‌های روز است. لذا بسیار روشن است که برای مبارزه و مقابله با چنین سیستمی، طبقه کارگر نیز باید مسلح به همین ابزار باشد: حزب و برنامه!

حزب پیش‌تاز انقلابی، شیرازه انسجام بخش کارگران پیشرو با روشنفکران مارکسیست انقلابی بوده و برنامه انقلابی آنان تضمین‌کننده پیروزی آنان در مبارزات روزمره با دولت وقت و در مبارزات دراز مدت برای برچیدن کل نظام حاکم است که ما آن را «برنامه اقدام کارگری» می‌نامیم و این برنامه از ابتدایی‌ترین مطالبات امروز کارگران آغاز می‌شود و با تشریح روند حرکت، نوع مبارزه، شعارها و... شکل می‌گیرد. اما برای تدوین یک «برنامه اقدام» نهایی و کامل که انقلاب را به سرانجام برساند، طبقه کارگر به پشتیبانی تمامی اقشار تحت ستم و فقیر تا نیمه مرفه (و حتی عناصر مترقی خرده بورژوازی مرفه) نیاز دارد. کارگران پیشرو و انقلابی ایران مسلماً در سراسر کشور و در زمینه‌های مختلف شاغل هستند و به این ترتیب امکان ایجاد آشنایی و ارتباط را با نیروهای مترقی و پیشروان اقشار مختلف زحمتکش مانند بیکاران (که دائماً تعدادشان در جامعه در حال افزایش است)، زنان، جوانان، معلمان، اقلیت‌های ملی و... از گذشته داشته و یا فعلاً دارند. کارگران پیشرو می‌باید این نیروها را تشویق به تنظیم و

من در این مقطع مطالعه «مارکسیزم دوران ما» اثر لئون تروتسکی را به همه آنان که احساس می‌کنند نیاز به دانستن دارند و به طور خاص به تمام پیشروان طبقه کارگر پیشنهاد می‌کنم و امیدوارم که به مناسبت و بزرگداشت «روز کارگر» این کتاب را مطالعه کنند. زیرا که در آن مفاهیمی مانند: مارکسیزم و دانش رسمی، قانون ارزش کار، نابرابری و استثمار، رقابت و انحصار، تمرکز ثروت و رشد تضادهای طبقاتی، «تئوری فروپاشی»، پوسیدگی سرمایه داری و مانند این‌ها باز شده و برای ما قابل درک و ملموس گشته است. تروتسکی در بخش «روش مارکس» می‌گوید:

«انسانی که از علم هم چون ابزار شناخت برای تکرار عینی طبیعت استفاده کرده، همواره لجوجانه و مصرانه تلاش نموده تا خودش را خارج از حوزه این علم قرار دهد و امتیازات خاصی را در شکل به اصطلاح تبادل با نیروهای ماورای حسی (مذهب) و یا با فرضیات اخلاقی بی انتها (ایده آلیزم)، برای خود محفوظ دارد. مارکس، انسان را قاطعانه و برای همیشه از این امتیازات نفرت آور محروم کرد و به او به عنوان پیوندی طبیعی در روند تکامل تدریجی طبیعت مادی، به جامعه انسان به عنوان سازمان تولید و توزیع، و بالأخره به نظام سرمایه داری به عنوان مرحله‌ای از پیشرفت جامعه بشری نگریست.»

تئوری‌های مارکسیزم به تفکر قانع نشده از فرهنگ و ایدئولوژی سرمایه داری و به اندیشه جستجوگر امروز پاسخی علمی و در نهایت قانع‌کننده می‌دهد. برخورد موشکافانه مارکس با کلیه مسائل اعم از اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی در دنیا و دیدگاه نوینی که به روی انسان می‌گشاید، پیش از او سابقه نداشته و بعد از او هم کسی هنوز نیامده که بتواند جهان بینی بهتری را به بشریت ارائه دهد. شناخت از مارکسیزم در واقع روح در زنجیر درآمده انسان‌ها را رها کرده و به آن‌ها توانایی از جا برخاستن و مبارزه کردن می‌بخشد. این دیدگاه قدم به قدم انسان را در مسیر مبارزاتش هدایت کرده و هرگز انسان را چه در ابتدای راه و چه در کوران مبارزاتش بر روی زمین و آسمان رها نکرده و گمراه نمی‌کند. آشنایی کامل با اصول مارکسیزم در نتیجه، بر تمام پیشروان طبقه کارگر که می‌خواهند از خود کادری برای «حزب



خود می پوشاند. از این رو است که عناصر مترقی و انقلابی درون تشکلات مستقل می باید این جنبه از فعالیت خود را کاملاً مخفی نگهدارند. فعالین درون کمیته های مخفی رابط بین حزب و تشکلات مستقل هستند، ۲. حزب پیشتاز انقلابی بنا به ماهیت خود متشکل از رهبران طبیعی و انقلابی طبقه کارگر و کل اقشار تحت ستم است. به همین دلیل باید حفظ اصول مخفی کاری اصل اول کار سیاسی در آن به شمار آید. حزب، مغز متفکر و قدرت طراح کلیه مبارزات علیه رژیم است، حتی اعتراضات دموکراتیک مانند مبارزات زنان، دانشجویان، معلمان... که وقتی از پشتیبانی این حزب برخوردار می شوند، نه تنها به نسبت از آسیب حملات و سرکوب رژیم محفوظ می مانند، بلکه قادر خواهند شد تا رژیم را به عقب نشینی نیز وادارند و به این نحو، مرحله به مرحله مطالبات خود را برای بهترین نتیجه طرح کرده و به اجرا درآورند.

برنامه انقلابی حزب پیشتاز تدارک انقلاب کارگری است. در عین حال، حزب پیشتاز تنها ابزاری است که توان متحد کردن نه تنها کل طبقه کارگر را دارد که می تواند مبارزات همه اقشار تحت ستم را هم با یکدیگر و با مبارزات طبقه کارگر متحد و هماهنگ سازد. به این ترتیب است که کلیه مبارزات صنفی و دموکراتیک که امروز به راحتی از سوی رژیم سرکوب می گردد، در این زمان و از درون چنین شبکه ای خواهد توانست تا رژیم را به عقب نشینی وادارد و به مرحله اول پیروزی دست یابد.

زنائی که به طور اخص در جنبش سال های اخیر از خود جسارت نشان داده و پیشرو بوده اند، باید بتوانند در سازماندهی مبارزات ضد استبدادی و دموکراتیک اقشار مختلف فعالیت سازنده داشته باشند و زنان کارگر پیشرو در شکل گیری حزب پیشتاز پیش قدم بشوند و سپس از درون حزب در سازماندهی مبارزات طبقاتی کارگران و مبارزات دموکراتیک اقشار مختلف تحت ستم دخالت کنند. به این ترتیب شبکه ای قوی در راستای مبارزات خود شکل دهند که هم از نفوذ عمال رژیم محفوظ باشد و هم از ضربه پذیری در برابر سرکوب های آن.

نگارش مطالبات خویش (برنامه اقدام هر اقلیتی) کنند و این مطالبات را در برنامه حزب بگنجانند. در این جا است که سازماندهی و ابزار آن مطرح و مهم می گردد.

در شرایطی که رژیم با قدرت هرچه بیشتر به سرکوب هر گونه مبارزه ای می شتابد، لازم است که کارگران پیشرو نیز برای دفاع از خود و سایر کارگران و اقشار مبارز، از ابزار موجود در دست خود استفاده نمایند و حفاظت از خود و سایر مبارزان را در چارچوب محافل علنی و مخفی بررسی کنند و به دست بگیرند:

الف. محافل علنی که شامل گردهمایی هایی است صرفاً اجتماعی یا صنفی و در آن ها هر یک از اقشار بحث های خود را مطرح می کند. این گونه تشکیلات را ما «تشکلات مستقل» می نامیم. مثل تشکلات مستقل کارگری در سطح یک محل یا کارخانه، تشکلات مستقل زنان، تشکلات مستقل دانشجویان، تشکلات مستقل معلمان... ترکیب این تشکلات باز است، اما ضروری است که مستقل از تمام ارگان های حکومتی، عناصر رژیم پیشین و حتی تأثیر و دخالت کلیه گروه های سیاسی سنتی داخل و خارج کشور کار خود را پیش ببرد. برای مثال کارگران درون این تشکل ها می توانند بحث های خود را حول فرضاً اعتراضات اخیر خود و چگونگی پیشبرد این اعتراضات مطرح کنند. حتی زنان کارگر می توانند بحث ها و نظرات و مشکلات خود را در تشکل مستقل خود مطرح کنند و با هم فکری راهکار مسائل مربوط به استئمار مضاعف در محل های کار خود را بیابند.

البته عناصر مترقی و انقلابی درون طبقه کارگر که قصد فعالیت سیاسی دارند و یا نقداً فعال هستند هم می توانند در این تشکلات حضور داشته باشند و به بحث ها جهت بدهند و در نتیجه گیری ها و تصمیمات نقش داشته باشند، اما مشخصات و هویت سیاسی خود را الزاماً مخفی نگاه دارند.

ب. محافل مخفی که شامل کمیته های عمل مخفی و حزب پیشتاز انقلابی است: ۱. کمیته های عمل مخفی رابط بین حزب و کل طبقه کارگر و سایر اقشار تحت ستم است. تصمیمات حزبی از درون این کمیته ها جامعه عمل به

هم به کرات در موردش صحبت کرده اند، با این وجود برای آغاز به ساخت یک بین الملل جدید، بسیار اهمیت دارد که پیش از هر چیز - هرچند البته مسائل مهم دیگری هم وجود دارند- ما قبل از آغاز به شکل گیری سازمانی فعالیت ها و متمرکز شدن بر تکامل ایده های خود، درک روشن و مشخصی نسبت به این مفهوم داشته باشیم.

دوم؛ آن چه که قصد دارم در این جا اشاره کنم، ایده هایی است که به عنوان مقدمه ای بر حزب لنینیستی مطرح می شود. بنابراین این ایده ها قرار نیست که جامع و کامل باشد. به شخصه اعتقاد ندارم که من یا گرایش مارکسیست های انقلابی ایران هنوز به جمع بندی عمیقی بر سر این مسأله رسیده ایم. بنابراین در واقع ماایلیم که در این مورد با سایر رفقای که تجارب و برداشت های مختلفی دارند، دیالوگ داشته باشیم تا جمعاً به درک مفهوم حزب لنینیستی برسیم. به همین دلیل، آن چه می گوئیم در واقع یک نسخه نهایی از ایده هایمان نیست. بلکه صرفاً بحثی است برای انتقال تجربیات خود به سایر رفقا، بنابراین در حقیقت در این مرحله از بحث است که می توانیم به طور جمعی چیزی را تکامل ببخشیم.

مفهوم حزب

به طور کلی، تاریخاً در سنت طبقه کارگر در طی تقریباً ۱۵۰ سال گذشته، دو مفهوم پایه ای از حزب وجود داشته است. یک مفهوم، حزبی توده ای بوده است که در واقع از زمان نقطه اوج بین الملل دوم آغاز و از سوی انگلس معرفی شد. نهایتاً ایده حزب توده ای به عنوان یک حزب سوسیال دموکرات شناخته شد که هزاران نفر از کارگران کشورهای مختلف جهان را دربر می گیرد و به سوی خود جذب می کند. این حزب، در درون طبقه کارگر دست به دخالتگری می زند و علیه نظام سرمایه داری فعال است.

با این حال، ایده حزب توده ای در آن مقطع زمانی و ابتکار آغاز آن، در موقعیتی بود که مسأله انقلاب هنوز عملاً در مقیاس جهانی مطرح نشده بود. هرچند مارکس خود از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، نیاز سرمایه داری به تخریب خود و فرارسیدن یک نظم نوین صحبت کرده بود، اما هنوز فعلیت انقلاب طی آن دوره در دستور



مقاله پیش رو بر مبنای دخالت گری رفیق مازیار رازی در بحث های پیرامون حزب پیشتاز انقلابی که در تاریخ ۳ ژوئن ۲۰۱۰، پس از انشعاب از سازمان «گرایش بین المللی مارکسیستی» (IMT) و همراه با اعضای سابق این گرایش در تجمع «به سوی یک گرایش بین المللی» انجام گرفت، به زبان انگلیسی نوشته شده است و اکنون ترجمه فارسی آن برای نخستین بار در نشریه میلیتانت منتشر می شود.

ادای سهمی بر مفهوم حزب پیشتاز کارگری (بخش اول)

مازیار رازی

بحث پیرامون حزب پیشتاز، برای شکل گیری آتی یک سازمان جهانی، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است؛ به علاوه حزب پیشتاز یکی از مسائل اساسی پیش روی مارکسیست هاست که باید به منظور دست یافتن به یک برداشت و درک مشترک از آن، مورد بحث قرار بگیرد. پیش از آن که ما به سمت ساختن یک بین الملل حرکت کنیم، ضرورتاً باید مطالبی در این مورد بنویسم و دست آخر به یک قطعنامه برسیم.

به منظور بنا نهادن یک سازمان جدید، نکات زیادی درباره محتوای این سازمان آتی وجود دارد که باید واقعاً از پیش روشن و ابهامات آن رفع شود. اول؛ مسأله سازمان پیشتاز به طور اخص یکی از بحث های حیاتی است که باید مورد بررسی قرار بگیرد. هرچند اکثر مارکسیست ها شخصاً با این ایده آشنا هستند و در گذشته



روز قرار نداشت.

بین الملل دوم قرار داشت، به تدریج این «حزب پیشتاز»، «حزب لنینیستی» نامیده شد. اما در واقع توصیف دقیق چنین حزبی، همان «حزب پیشتاز انقلابی» است. لنین البته یکی از نخستین کسانی بود که ایده این حزب پیشتاز را به طور منسجم پروراند و برای آن به مبارزه پرداخت. اما انقلابیون دیگری در آن زمان و حتی پس از او هم بودند که این تئوری را، یعنی تئوری حزب پیشتاز، تکامل دادند. یکی از آن ها، آنتونیو گرامشی بود که سهم بزرگی در این ایده حزب پیشتاز داشت و پس از آن حتی رزا لوکزامبورگ که ضمن انتقاد از این ایده در نوشته های خود، در تکامل آن سهمی ایفا کرد. همین طور تروتسکی و پس از او لوکاچ و کارل کورس و بسیاری دیگری از انقلابیون که زوایای مختلفی را شکل می دهند، عملاً این ایده را از آن زمان به بعد توسعه دادند. بنابراین ایده حزب پیشتاز انقلابی در واقع تماماً متفاوت از ایده احزاب توده ای بود.

آگاهی سوسیالیستی

ایده اصلی مفهوم حزب پیشتاز انقلابی، به آگاهی سوسیالیستی ارتباط داشت: چگونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را حفظ کرد و مصون نگاه داشت؟ گونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را که درون توده کارگران یا حزب پیشتاز آن ها توسعه پیدا می کند، تکامل بخشید؟

نقد لنین به حزب توده ای در «چه باید کرد» بر پایه این ایده بود که آگاهی سوسیالیستی می تواند در درون کارگران توسعه پیدا کند، اما آگاهی و عقاید سوسیالیستی در درون احزاب توده ای کارگری با افت و خیزهایی رو به رو است. آگاهی سوسیالیستی می تواند از ایدئولوژی بورژوایی که در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی غالب و مسلط است، متأثر شود.

بنابراین اگر این آگاهی سوسیالیستی که در این احزاب توده ای توسعه پیدا می کند، به حال خود رها شود، با وجود آن که برخی از کارگران به این آگاهی و عقاید خواهند رسید، اما در عین حال پس از مدتی آن را از دست خواهند داد. چرا که در جامعه سرمایه داری، آگاهی سوسیالیستی در درون مبارزه کارگران علیه سرمایه داری توسعه پیدا می کند، ولی همزمان به دلیل

بنابراین احزاب توده ای به تکمیل دو برنامه مجزا دست زدند: یکی برنامه حداقلی بود که برنامه ای برای اصلاحات و رفم، اعمال فشار بر نظام به منظور کسب امتیازات برای کارگران بود. و دیگری برنامه حداکثری، برنامه ای که آن ها هرگز قصد نداشتند بلافاصله یا در آینده نزدیک مورد استفاده قرار بدهند. بنابراین برنامه حداکثری صرفاً شامل اهدافی بود که به دوره ای طولانی در آینده، یعنی به زمان فرارسیدن تب و تاب انقلابی، موکول و در برنامه گنجانده شده بود. با این حال آن ها طی این مقطع خاص شاهد هیچ گونه تب و تاب انقلابی نبودند. هرچند ایده خود مارکس و بسیاری از فعالین انقلابی در آن دوره، این بود که آگاهی سوسیالیستی در طبقه کارگر به شکل خطی تکامل خواهد یافت. یعنی کارگران به تدریج این آگاهی را از مقیاس کوچک تر به مقیاس بزرگ تر تکامل می دهند و نهایتاً این آگاهی عمیق تر و عمیق تر می شود تا به دوره انقلاب برسد.

بنابراین، برداشت آن ها به طور کلی به دلیل موقعیت عینی آن دوره، به این شکل بود که فعلیت یافتن انقلاب در دستور روز نیست و آگاهی کارگران به تدریج توسعه پیدا می کند. بنابراین آن ها باید علیه سرمایه داری مبارزه کنند، به دولت سرمایه داری فشار بیاورند، امتیازاتی برای کارگران کسب کنند، رفم هایی در درون جامعه به وجود بیاورند، اما به تدریج فعالیت کنند، به مبارزه ای ممتد علیه سرمایه داری دست بزنند، و مبارزه علیه این نظام را تا زمان فراسیدن دوره انقلابی ادامه دهند. بنابراین آن ها برای مطالبات حداقلی، برای رفم در جامعه مبارزه می کردند. این یک ایده نسبت به حزب کارگر بود که در نقطه اوج فعالیت های بین الملل دوم به رهبری خود انگلس وجود داشت و بعدها نیز به وسیله انقلابیونی مانند کائوتسکی و سایرین تکامل پیدا کرد.

لنین در سال ۱۹۰۲ مفهوم دیگری از حزب کارگری را توسعه داد که به «حزب پیشتاز انقلابی» شهرت یافته است. این همان مفهومی است که در «چه باید کرد؟» مطرح شده. از آن جا که لنین مبتکر ایده یک حزب جدید بود که در تقابل با مفهوم حزب کارگری توده ای از زمان





این کتاب با وجود نکات فراوانی که جای بحث و تحلیل را بازمی‌گذارد و در واقع باید گفت نکات فراوانی که بعضاً طی آن مقطع صحیح نبودند (به این موضوع باز خواهیم گشت)، به طور کلی و به گمان من، یک پیشرفت در مارکسیزم در جهت ساخت حزب، حزب کارگری، بوده است. این مفهوم تماماً جدید بود، در گذشته وجود نداشت و پیشرفت جدیدی در درون جنبش طبقه کارگر بود؛ در نتیجه می‌توانیم ببینیم که انقلاب روسیه بر پایه همین مفهوم در مبارزه علیه تزار و سپس دولت بورژوازی و ایجاد دولت کارگری، موفق شد.

در مورد مسأله ضرورت ایجاد حزب لنینیستی، یک موضوع مهم وجود دارد و آن ایده آگاهی سوسیالیستی است که در این جا اشاره کردم. آگاهی سوسیالیستی، برخلاف برخی عباراتی که در سال ۱۹۰۲ از سوی لنین نوشته شد و بعدها از طرف خود او نیز اصلاح گشت، از بیرون به داخل حوزه فعالیت های طبقه کارگر وارد نمی‌شود. آگاهی سوسیالیستی در درون طبقه کارگر تکامل پیدا می‌کند. کارگران در درون مبارزات روزمره، از خلال فعالیت های عملی و تجارب زندگی روزمره به آگاهی سوسیالیستی می‌رسند، یعنی آن‌ها موضوعات را بدون مطالعه ادبیات مارکسیستی یا اطلاع داشتن از عقاید مارکسیستی، می‌فهمند. کارگران خودشان به این نتیجه می‌رسند که نظام سرمایه داری در مقابل منافع آن‌ها قرار دارد و این نظام باید کنار گذاشته شود و نظم نوینی جای آن را بگیرد. این نوع از آگاهی سوسیالیستی نابالغ و مقدماتی در درون خود کارگران تکامل می‌یابد.

بنابراین این جنبه از خود لنینیزم، این جنبه از حزب پیشتاز که در سال ۱۹۰۲ در «چه باید کرد؟» مطرح شد، به این معنای اخص صحیح نیست. البته باید در نظر داشت که لنین در آن مقطع، جوانی بود با تجربیات اندک فعالیت های تشکیلاتی؛ در عوض این کائوتسکی به عنوان یک مارکسیست برجسته بود که ایده ورود آگاهی سوسیالیستی از بیرون، یعنی روشنفکران، به درون توده های کارگر را توسعه داد. چرا که گمان می‌شد توده های کارگر قادر به تکامل هیچ گونه آگاهی سوسیالیستی نیستند، و بنابراین ایده انتقال تئوری سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر در اصل از سوی کائوتسکی بسط داده شد.

تبلیغات عمیق و سنگین ایدئولوژی بورژوازی از طریق ابزارهای مختلف در داخل طبقه کارگر، توهماتی نیز در درون طبقه کارگر رشد می‌نماید. بنابراین کارگرانی که در زمانی خاص به آگاهی سوسیالیستی می‌رسند، در زمانی دیگر ممکن است آن را از دست بدهند (یعنی در زمانی که نمی‌توانند به طور ممتد و برای دوره ای طولانی‌تر، از این عقاید محافظت کنند). در درون حزب توده ای نیز ایدئولوژی های دیگری وجود دارد: ایدئولوژی خرده بورژوازی و سایر ایدئولوژی هایی که به جنبش های توده ای حقه می‌شوند و در نتیجه توسعه یک آگاهی سوسیالیستی انقلابی در درون این اقشار طبقه کارگر را متوقف می‌سازند. این امر در واقع تاحدودی کارگران را از مبارزه تابه آخر- یعنی سقوط سرمایه داری و ایجاد دولت کارگری و سپس جامعه سوسیالیستی- باز خواهد داشت.

عقاید خرده بورژوازی، نظیر آنارشیزم، سندیکالیزم، آنارکو-سندیکالیزم و سایر اشکال گرایش های خرده بورژوازی در درون طبقه کارگر وجود دارد. به همین جهت تدارک برای انقلابی سوسیالیستی، در درون احزاب توده ای واقعاً نمی‌تواند صورت بگیرد. چرا که در تحلیل نهایی، این احزاب توده ای تحت سلطه ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار دارند و همین موضوع مانع توسعه آگاهی سوسیالیستی و محافظت از آن در درون کارگران برای حرکت به سوی انقلاب و ایجاد دولت کارگری است.

بنابراین موضوع محوری لنین در آن مقطع، یعنی سال ۱۹۰۲، این بود که ما باید در واقع خودمان را تا درجه ای از توده ها جدا کنیم. هرچند می‌خواهیم در درون توده ها باشیم، می‌خواهیم برای تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی دخالت گری کنیم، اما همزمان به خاطر این وضعیت، به خاطر سلطه ایدئولوژی و برنامه های بورژوازی و خرده بورژوازی بر احزاب توده ای، نیاز به تفکیک بخش پیشتاز کارگران، یعنی پیشروان سوسیالیست طبقه کارگر از توده های مردم داریم. بنابراین طرح پیشنهادی یک سازمان که یک سازمان اقلیت است، در سال ۱۹۰۲ و به وسیله لنین پیش کشیده شد.



به حزب وارد می شود و برای بهبود و تکمیل برنامه حزبی به کار گرفته می شود. این برنامه می تواند از لحاظ تئوریک تکامل پیدا کند و به کارگران برای تدارک انقلاب یاری برساند.

تئوری همیشه دو جنبه همراه خود داشته است: یک جنبه به طور اخص از طریق تجربه، تجربه عملی طبقه کارگر، شکل می گیرد و جنبه دوم، یک تئوری عام تاریخی و بین المللی است که از دل مطالعه تاریخ، و به وسیله تکامل ایده هایی که به روند توسعه بین المللی و تاریخی طبقه کارگر در گذشته تعلق دارد، بیرون می آید. بنابراین حزب به معنای اخص کلمه، یعنی حزب پیشتاز انقلابی، در واقع خود را بر این جنبه های تئوری متکی می سازد. یک جنبه، تئوری های تاریخی و بین المللی است که اساساً به دست روشنفکران انقلابی در درون حزب ساخته می شود؛ چرا که تردیدی نیست این افراد زمان بیشتری برای مطالعه، فهم و توسعه تئوری های تاریخی و بین المللی در اختیار دارند. اما در عین حال، جنبه دیگری تئوری دقیقاً نظریه ای که شکل چکیده یا متمرکز فعالیت های پراتیکی خود کارگران یا فعالین سیاسی در جامعه را به خود می گیرد.

ابزاری برای تدارک انقلاب

این مفهوم، که به طور اخص از سوی لنین طرح شد، ابزاری به دست ما می دهد تا این آگاهی سوسیالیستی را که در درون طبقه کارگر آغاز به تکامل می کند، حفظ کنیم و ایمن سازیم: چه در برابر عقاید ترید یونیونیستی، چه عقاید آنارشستی و چه هر انحراف دیگری که در جامعه وجود دارد.

بنابراین حزب در واقع جایی است برای جذب کردن پیشرفته ترین عناصر و بخش پیشتاز طبقه کارگر که مشغول کسب آگاهی سوسیالیستی به منظور جمع بندی تجارب و همین طور توسعه آن از طرق فعالیت هایشان هستند. این ها به ویژه همراه با طبقه کارگر که از تجربیاتی غنی برخوردار است، مبارزه و برنامه ای را تکمیل می کنند. آن ها سپس برنامه را درست مانند یک سیکل، به درون جامعه می برند و تلاش می کنند تا به فعالیت هایی در درون جامعه دست بزنند.

پس از این، لنین به وضوح از همین ایده استفاده کرد. طی چند سال بعدی در ۱۹۰۷، لنین گفت که در آن مقطع او «در حال خم کردن بیش از حد ترکه» به نقطه مقابل اکونومیست ها بود، چرا که اکونومیست ها اعلام می کردند که طبقه کارگر همه چیز است و ما باید دنباله روی آن باشیم، هر آن چه طبقه کارگر می گوید صحیح است و توده ها می دانند که چه می کنند و غیره. بنابراین این گفته لنین، واکنشی بود به اکونومیست هایی که شدیداً «کارگر کاری» و بیش از حد دنباله روی هر آن چه کارگران می گفتند، بودند. بنابراین لنین می گفت که «خیر، موضوع این نیست»، این تئوری نمی تواند به معنای دقیق کلمه در درون خود طبقه کارگر تکامل پیدا کند و باید از طرف برخی روشنفکران و از خارج از طبقه کارگر به داخل عرصه کارگران وارد و منتقل شود. این صرفاً واکنشی بود از سوی لنین، چند سال بعد لنین خود اشاره کرد که او عملاً در مورد این ایده مبالغه کرده بوده است. او اکنون معتقد بود که پیشتاز کارگران می تواند تئوری ها را از خلال فعالیت های عملی خودش تکامل دهد، هر چند اگر این پیشتاز در درون احزاب یا جامعه اساساً به حال خود رها و تنها گذاشته شود، آگاهی خود را از دست خواهد داد.

بنابراین حزب پیشتاز به ضرورتی برای ایمن ساختن این توسعه آگاهی و همین طور جمع بندی تجارب و ایجاد برنامه ای برای حزب به منظور مداخله بهتر و عمیق تر در طبقه کارگر و تدارک برای انقلاب، تبدیل شد. بنابراین در آن مقطع خاص، یعنی ۱۹۰۷، لنین کم و بیش می گفت که آگاهی سوسیالیستی در درون کارگران و پیشتاز کارگران توسعه پیدا می کند، و ما باید خودمان را به پیشتاز کارگران، و نه چند روشنفکری که خارج از طبقه کارگر تئوری هایی برای خود دارند، مرتبط بسازیم. اکنون لنین در حول و حوش این زمان، لنین در واقع این ایده را می پروراند که تئوری «تجربه متمرکز» است. بنابراین تئوری در پشت درهای بسته و به دست تئوریسین هایی که با خواندن چند کتاب بایدها و نیایدها را به کارگران نشان می دهند، شکل نمی گیرد. تئوری در واقع شکل چکیده فعالیت های پراتیکی کارگران است. آن ها در مبارزه خود علیه دولت، به تاکتیک ها، ایده های خاص، رویکردهایی می رسند که نقطه اوج همه این ها



مفهوم حزب پیشتاز انقلابی کارگری و

ویژگی های آن

آرام نوبخت

مقدمه

وجود یک رژیم سرمایه داری عقب مانده، سرشار از تناقضات داخلی، و سرکوبگر در داخل ایران، نه فقط وضعیت اقتصادی-اجتماعی حادی را به وجود آورده، بلکه کوچک ترین منفذی نیز برای بروز اعتراضات سیاسی و اجتماعی، ولو خفیف و کنترل شده از بالا، باز نگذاشته است. به همین دلیل از زمان تثبیت جمهوری اسلامی در فردای انقلاب ۵۷ تا زمان فعلی، و به ویژه طی چند سال گذشته، وضعیت داخلی ایران از هر نظر بیش از پیش به حالت انفجاری می رسیده است.

در واکنش به حجم بالای سرکوب سیاسی و وضعیت وخیم اقتصادی-اجتماعی، بارها و طی مقاطع مکرر، پیوسته اعتراضاتی از سوی جوانان صورت گرفته است. بخشی از این اعتراضات که ابتدا رهبری خود را در کانال اصلاح طلبان جستجو می کرد، با پی بردن جوانان به محدودیت های منطقی جریان اصلاح طلبی و بعضاً افشای خیانت های آن در مقاطع حساس (مانند اعتراضات پس از انتخابات ۸۸)، از این جریان روی برگردانده و جذب آلترناتیو های چپ و رادیکال شده است.

جریان پیدا کردن اعتراضات نسل جوان به سوی آلترناتیو های چپ و رادیکال، فی نفسه یک عامل مثبت به شمار می رود؛ به علاوه عملکرد مفتضحانه سازمان های چپ استالینیست در گذشته و حال، این گونه جریان ها را نزد نسل جوان چپ بی اعتبار ساخته و این خود نکته مثبت دیگری است.

با این حال، حتی با وجود این چرخش مهم، ولی ناکافی، همچنان مسأله خلأ و بحران رهبری و نحوه سازماندهی، به قوت خود باقی مانده است و این موضوع خود یکی از دغدغه های کنونی نسل جوان چپ است.

متأسفانه در این میان، دو عامل منفی نیز وجود داشته و دارد که برآیند آن ها تا حدود زیادی عوامل مثبت فوق را خنثی می کند. اول؛ حجم شدید خفقان و سرکوب

بنابراین این حزب که باید به عنوان یک ابزار ساخته شود، باید دموکراتیک ترین شکل هر نهادی باشد که تاکنون وجود داشته. یعنی باید کاملاً دموکراتیک باشد، به این مفهوم که هر کسی بتواند دیدگاه های خود را مطرح کند. به همین دلیل است که ما از سانترالیزم دموکراتیک صحبت می کنیم. هرچند این ترمینولوژی مورد سوء استفاده های بی شماری از سوی استالینیست ها و شبه تروتسکیست ها قرار گرفته است، اما دقیقاً به معنای یک سیستم دموکراتیک، حق ابراز دیدگاه ها و عقاید، حق شکل گیری یک گرایش یا جناح و غیره است.

مقصود من از سانترالیزم یا مرکزیت، یک پروسه دو وجهی است. این مرکزیت دو جنبه دارد: یکی آن است که تجارب به حزب وارد و جمع بندی می شوند، تجربیات پراکنده و محدود به فعالیت های عملی متمرکز و سپس به تئوری (یعنی برنامه حزب) مبدل می گردند؛ بعد جمع بندی آن متمرکز می شود و به جامعه باز می گردد، تا دور بعد، یعنی سال بعد پس از کنگره بعدی، در درون جامعه آزمون می شود.

عملکرد این ابزار آن است که در این دوره، یعنی دوره پیشا انقلابی، ما به محل و فضایی ایزوله نیاز داریم تا بخش اندکی از افراد دور یک دیگر جمع شوند و این ایده ها را تکامل ببخشند؛ هدف، تدارک برای انقلاب به دست طبقه کارگر است، نه صرفاً به دست حزب آن ها. البته آن ها خود را به عنوان یک حزب آماده می کنند، اما سپس طبقه کارگر را برای انقلاب آماده می سازند.

بنابراین لنین به این شکل استدلال می کند که ما می توانیم در واقع عمل متحدانه را تجربه کنیم و تئوری ها نیز در سطح تاریخی و بین المللی همگی در درون این حزب تکامل پیدا می کنند؛ این حزب در درون خود طبقه کارگر فعال خواهد بود.





۱ - مفهوم حزب پیشتاز انقلابی

انقلاب سوسیالیستی، نخستین انقلاب در طول تاریخ بشر خواهد بود که قرار است به طور «آگاهانه» و با «برنامه» صورت بگیرد. انقلاب سوسیالیستی به هیچ وجه بدون مبارزه پیگیر و به صورت «خود انگیخته» به وجود نمی آید و اصولاً بدون آگاهی و برنامه ریزی، قابل تصور نیست. بنابراین تردیدی نمی ماند که برای وقوع چنین انقلابی، به دست کم دو فاکتور اساسی و تعیین کننده نیاز است: بالاترین سطح آگاهی حداقل بخشی از طبقه کارگر، و همین طور بیشترین میزان مشارکت طبقه کارگر، یعنی خودسازماندهی کارگران و سایر توده های تحت ستم.

اما این را هم می دانیم که طبق ابتدایی ترین اصول ماتریالیسم دیالکتیک، آگاهی، محصول عملکرد هدفمند (پراتیک) است. ولی سطح فرهنگ و آگاهی طبقاتی گروه ها و اقشار مختلف کارگران، ناموزون و غیریکسان است. دقیقاً همین واقعیت که پرولتاریا و متحدانش از درجات مختلفی از آگاهی و تجربه برخوردار هستند، نیاز به یک بدنه تشکیلاتی هماهنگ کننده را ضروری می سازد و این همان چیزی است که حزب نامیده می شود. در واقع اگر طبقه کارگر به لحاظ آگاهی طبقاتی همگن بود، اگر کل طبقه کارگر به بالاترین سطح آگاهی می رسید، دیگر مسأله ای به نام رهبری و تشکیلات هماهنگ کننده اصولاً موضوعیت پیدا نمی کرد. اما این هم یک حقیقت بدیهی است که متأسفانه تمامی کارگران قادر نیستند تحت حاکمیت سرمایه داری به سطح بالایی از آگاهی طبقاتی برسند؛ چرا که اولاً مسیر رشد آگاهی طبقاتی آن ها، نه یک مسیر مستقیم و خطی، بلکه مسیری ناهموار و متناوب است (در نتیجه هر طیفی از این طبقه می تواند برداشت متفاوتی از مبارزه داشته باشد)؛ و ثانیاً، دستگاه بورورکراسی عریض و طویل دولت سرمایه داری سعی می کند با استفاده از امکانات تبلیغاتی وسیع خود- که از پشتوانه منابع عظیم مالی و نظامی برخوردار است- یک «ضد آگاهی» یا «آگاهی وارونه» را به طبقه کارگر تحمیل کند.

توده های کارگران در مبارزات «روزمره» خود، تنها و تنها قادرند به یک آگاهی اولیه دست پیدا کنند. این گونه

سیستماتیک که به خصوص از دهه ۶۰ آغاز شد، نه فقط امکان سازماندهی را بسیار دشوار، هرچند نه ناممکن، ساخته، بلکه امکان انتقال تجربیات تاریخی داخلی و بین المللی جنبش کارگری و سوسیالیستی، و همین طور درس گیری از اشتباهات گذشته را هم تا حدود زیادی مسدود کرده است. و دوم این که هرچند نسل جدید چپ به درستی عملکرد و نوع رهبری و سازماندهی سابق و کنونی سازمان ها و احزاب چپ سنتی را بی اعتبار و بی ربط به مسأله خود می بیند، ولی بعضاً به جای شکافتن این انحرافات، پی بردن به ریشه مشکل و ارائه یک بدیل انقلابی، تجارب مارکسیزم انقلابی در زمینه سازماندهی و رهبری را یک سره کنار می گذارد و تلاش می کند تا بدون کنکاش در ادبیاتی که حاصل ۲۰۰ سال مبارزه کارگری و کمونیستی در سطح جهان و به خصوص پیروزی یکی از بزرگ ترین انقلاب های قرن بیستم بوده است، راهکارهایی جدید پیدا کند. در واقع این نسل جوان که از شدت بالای بی برنامهگی، بوروکراسی، قیم مآبی، نبود دموکراسی در درون جنبش چپ و کارگری فعلی جامعه ایران سرخورده و منزجر است، به درستی به دنبال بدیلی در مقابل آن می گردد. اما به جای اتکا به ادبیات غنی مارکسیستی، کاربست آن ها متناسب با شرایط کنونی، تئوریزه کردن نتایج عملکرد خود و دیگران در مسیر فعالیت هایشان و سپس آزمودن مجدد آن، بدیل خود را تئوری های پرطمطاق جامعه شناسی و سیاست بورژوایی جستجو می کند. به این ترتیب است که مفاهیمی نظیر «رهبری افقی»- در مقابل رهبری «عمودی»، فعالیت «شبکه ای» به جای «سازماندهی لنینیستی»، مفهوم بورژوایی از حزب و نظایر این ها، وارد ادبیات یا به اصطلاح «گفتمان جدید» شده اند، در صورتی که در این موارد انبوهی از تجارب پرکاربرد وجود دارد که ضامن پیروزی در مبارزه و سلامت روند سازماندهی است.

از آن جا که در این ادبیات «جدید»، مفاهیم حزب، سازماندهی، رهبری، دموکراسی کارگری، و غیره، یک سره از زاویه غیر مارکسیستی بررسی می شود، لازم است تا مجدداً بحث هایی بر سر این مفاهیم صورت بگیرد. در ادامه به مفهوم حزب پیشتاز انقلابی از نقطه نظر مارکسیزم انقلابی، و خصوصیات و ویژگی های آن مختصراً پرداخته می شود.





دعوت به «پیوستن» می کنند (اما در عین حال فاقد کوچک ترین درجه تأثیر گذاری یا ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر هستند) کاملاً معلوم می شود. «لنین» در این رابطه در تزه‌های «کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی» در ژوئیه ۱۹۲۰ نوشت:

«فقط حزب کمونیست، چنان چه حقیقتاً پیشاهنگ طبقه انقلابی باشد، بهترین نمایندگان این طبقه را در خود جمع داشته و از کمونیست های کاملاً آگاه و صدیقی ترکیب شده باشد که در عرصه پیکار انقلابی سرسخت تجربه آموخته و آبدیده شده باشند و نیز چنان چه این حزب بتواند با سرپای زندگی طبقه خود و از طریق این طبقه با تمام توده استنمارشوندگان پیوند ناگسستنی برقرار سازد و اعتماد کامل این طبقه و این توده را جلب کند، قادر خواهد بود پرولتاریا را در مبارزه نهایی، کاملاً بی امان و قاطع علیه تمام نیروهای سرمایه داری رهبری کند. از سوی دیگر فقط تحت رهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می تواند تمام نیرو و شور انقلابی خویش را به کار اندازد و بی علاقه‌گی ناگزیر و گاه مقاومت اقلیت ناچیز آریستوکراسی کارگری فاسد شده به دست سرمایه داری و سران قدیمی اتحادیه ها و تعاونی ها و غیره را، خنثی کند»^۱

حزب پیشتاز، یعنی پذیرش تفکیک پیشگام از طبقه کارگر و در عین حال پیوستگی آن با این طبقه. حزب پیشتاز کارگری دربرگیرنده تمام طبقه، یا توده های کارگران، نیست، بلکه شامل پیشاهنگ طبقه کارگر است. پیشاهنگی که دارای آگاهی سوسیالیستی می باشد. در واقع به اعتقاد ما، این پیشاهنگ ترکیبی است از روشنفکران مارکسیست انقلابی یا «روشنفکران کارگری» و کارگران «پیشرو» یا «کارگران روشنفکر».

نخستین عملکرد یک سازمان پیشتاز انقلابی، حفظ و تداوم دستاوردهای تئوریک، برنامه ای، سیاسی و

آگاهی، آن ها را الزاماً به شورش های پیگیر روزانه علیه نظام سرمایه داری هدایت نمی کند، هرچند در اهمیت و حیاتی بودن وجود این قبیل مبارزات، کوچک ترین تردیدی نیست، چرا که اگر طبقه کارگر به مبارزات روزانه اش برای بالا بردن حقوق و مزایا، کاهش ساعت کار، کسب حقوق معوقه و غیره دست نزند، به یک توده کاملاً منفعل و دمورالیزه (مأیوس) تبدیل می شود. در نتیجه طبقه کارگر به ناچار باید برای مطالبات آنی و کوتاه مدت پیش روی خود مبارزه کند؛ اما این مبارزه مطلقاً نمی تواند طبقه کارگر را به صورت خود به خودی به مبارزه متشکل در جهت نابودی کلیت نظام سرمایه داری حرکت دهد. به علاوه این را هم باید در نظر داشت که کارگران هر روز و هر لحظه نمی توانند اعتصاب و مبارزه کنند. اجبار به زندگی از طریق فروش نیروی کار، یعنی تقلا کردن برای حفظ ابتدایی ترین شرایط معیشت، چنین چیزی را ناممکن می کند. قطعاً بنا به دلایل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و روانشناختی و بسیاری عوامل دیگر که هر یک به تنهایی جای بحث دارد، آن ها نمی توانند هر روز، هر سال یا هر مثلاً پنج سال انقلاب کنند.

در نتیجه بخش کوچکی از طبقه کارگر که هم در تئوری و هم در عمل به ضرورت تشکل یابی دست یافته است، وارد عرصه می شود و این همان بخشی است که عموماً «بخش پیشرو» یا «پیشروان» این طبقه می نامیم. آن ها قادرند علاوه بر مبارزه با اندیشه های انحرافی درون طبقه کارگر، از طریق ارتباط ارگانیک با سایر متحدین این طبقه، مبارزات را به سطوح وسیع تری بکشانند. کارگران، کسب آگاهی کمونیستی و انقلابی را تنها در مبارزه برای متشکل کردن خود و یا به گفته دقیق تر پی ریزی یک حزب انقلابی کسب می کنند.

یک سازمان انقلابی زمانی می تواند به یک حزب پیشتاز تبدیل گردد که بهترین و مؤثرترین بخش طبقه کارگر - یعنی جوانان انقلابی، زنان و ملیت های تحت ستم و کارگران پیشرو و غیره - عمیقاً آن را به عنوان حزب خودشان بپذیرند. بنابراین تکلیف انواع سازمان ها و احزایی که خود را حزب متعلق به طبقه کارگر می نامند و این حزب «از پیش ساخته» را به عنوان بدیل «حاضر و آماده» رو به روی کارگران قرار می دهند و آن ها را

¹ V. I. Lenin, "Theses on Fundamental Tasks of the Second Congress of the Communist International" (1920): <http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1920/jul/04.htm>





مبارزات خود انگیزته پرولتاریا قادر نیست در چشم انداز درازمدت، پرولتاریا را به سمت سوسیالیسم جهت بدهد. مجموعه برنامه سوسیالیستی- با همان تعریف مختصر بالا- نه به وسیله کل طبقه، بلکه به وسیله پیشروی پرولتاریا دست یافتنی است. پیشرویی که حتی در دوران رکود مبارزه هم، سنگر مبارزه طبقاتی را ترک نمی کند و سعی می کند این مبارزه را در سطوح مختلف آن دنبال کند و زنده نگاه دارد.

رهبران این حزب باید رهبرانی باشند که مورد تأیید کارگران و شناخته شده در جنبش کارگری باشند. اصولاً این حزب یک حزب کارگری، یک به طور دقیق تر یک حزب پیشروی کارگری خواهد بود. حزبی خواهد بود متشکل از «کارگران روشنفکر» (کارگرانی که مغز متفکر طبقه کارگر هستند). یعنی کارگرانی که در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری حضور داشته اند (امروز بسیاری از این ها در ایران وجود دارند). رهبران عملی طبقه کارگر که آزمون خود را به جنبش کارگری پس داده اند و مورد اعتماد کارگران هستند. نظریه رایج ورود مطلق آگاهی کمونیستی «از خارج» به درون طبقه کارگر از سوی روشنفکران انقلابی صحت ندارد. بدیهی است که تشکیل حزب پیشتاز صرفاً با اتکا به «پیشروان کارگری» عملی و ممکن است، اما روند آن بدون «پیشگام سازمان یافته» آهنگی کند و پیچیده خواهد داشت. چرا که پیشرو کارگری باید به سلاح تئوری، برای مقابله با انحراف های موجود در جنبش (رفرمیسم، آنرکوسندیکالیسم، آنارشیزم و غیره) مجهز باشد. بنابراین این ضرورت موجب خواهد شد که بخش دیگری در این حزب جای داشته باشند. گرایش های روشنفکری که می توان آن ها را «روشنفکران کارگری» نامید. روشنفکرانی که در خدمت طبقه کارگر هستند؛ نظرات تاریخی و بین المللی را توانسته اند به جنبش منتقل کنند و در کنار طبقه کارگر باشند و از همه مهم تر مورد تأیید پیشروی طبقه کارگر قرار گیرند. یعنی شناخته شده باشند. به اعتقاد ما، پیوند این دو، یعنی «کارگر روشنفکر» و «روشنفکر کارگری» است که نطفه های اولیه این حزب را می تواند به وجود بیاورد. حزبی که از دل طبقه کارگر ظاهر گشته، و در درون طبقه کارگر نفوذ داشته، در حوزه های مختلف و کمیته های عمل، کمیته های مخفی کارگری حضور داشته و خودش از

سازمانی است؛ دستاوردهایی که طی دوره قبلی فعالیت و آگاهی طبقاتی بالای کارگران به دست آمده بوده است. سازمان پیشتاز انقلابی در حکم حافظه دائمی طبقه و جنبش کارگری است، حافظه ای که به نوعی در برنامه ای تدوین شده است که به کمک آن می توان نسل جدید را آموزش داد و بدین ترتیب لازم نیست تا این نسل جدید، از ابتدا و از طریق مداخله مشخص در مبارزه طبقاتی، همه چیز را از نو آغاز کند.

بنابراین نخستین عملکرد سازمان پیشتاز انقلابی، تضمین تداوم درس هایی است که از تجارب انباشته تاریخی گرفته می شود؛ چرا که مفهوم برنامه سوسیالیستی همین است: مجموع کلیه دروسی که از تجارب مبارزات طبقاتی واقعی، انقلاب های واقعی و همین طور ضد انقلاب واقعی در طول حدوداً دویست سال گذشته کسب شده.

تعداد معدودی از افراد از عهده چنین برنامه ای برمی آیند و باید تأکید کرد که هیچ کسی- مطلقاً هیچ کسی- به تنهایی نمی تواند از پس آن بربیاید. در این جاست که وجود سازمان لازم می شود. ضمناً با توجه به ماهیت جهانی این تجارب، شما هم به سازمانی ملی و هم به سازمانی جهانی نیاز دارید تا قادر به ارزیابی مداوم کلیه آن تجارب تاریخی و جاری مبارزه طبقاتی و انقلاب باشید؛ تا این تجربیات را با درس های جدیدی که از انقلابات جدید کسب می شود، غنی تر سازید؛ تا آن ها را هر چه بیش تر در راستای نیازهای مبرم مبارزات طبقاتی و انقلاب پیش رو، بیرورانید. اهمیت چنین سازمانی در شرایط رکود مبارزه یا خفقان شدید، به ویژه در ایران، کاملاً واضح است. چرا که به دلیل سرکوب های سیستماتیک حاکمیت در طول سه دهه گذشته، جنبش کارگری در موارد متعددی یا به سوی رفرمیسم و ممانشات چرخش کرده (مانند موج «طومار نویسی» اخیر) و یا نتوانسته است تجربیات و سنن انقلابی گذشته خود را (مثلاً تجربه شوراها در اوایل انقلاب ۵۷) به نسل های جدید منتقل کند، به همین دلیل بی شک برای رشد و تقویت خود و کسب آمادگی برای دوره های پیش رو، به تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان نیاز پیدا خواهد کرد.

۲. ماهیت طبقاتی حزب





از صد نفر ابله (کادر غیر حرفه ای و نامنضبط) است. جامعه سرمایه داری با تقسیم کار و تخصصی کردن مشاغل عملاً بخش وسیعی از پیشروان کارگری را در زندان کارخانه ها، مؤسسات، ادارات و مراکز تولیدی اسیر کرده است؛ اگر چه پیشروان کارگری دارای انگیزه و آگاهی های لازم برای مبارزه علیه سیستم سرمایه داری هستند، ولی به علت فشردگی زمان، محدودیت های تکنیکی و مالی، صرفاً قادرند در اعتراضات انفجاری این طبقه حاضر شوند. این روش از کار بدون تردید از یک طرف، باعث تحلیل نیروی پیشروان کارگری و رشد گرایش های انحرافی در این طبقه، و از طرف دیگر سبب دوری پیشروان کارگری از عرصه های مختلف تصمیم گیری می گردد. برای برطرف کردن این مشکل بسیار حاد، حزب پیشتاز باید با به کارگیری امکانات مادی خود، کارگران پیشرو را برای مدت زمان های کوتاه و بلند از درون کارخانه بیرون بیاورد و آن ها را در سطوح دیگر مبارزه درگیر کند تا علاوه بر ایجاد زمینه های مناسب جهت شناخت و کسب آگاهی، پیشروان کارگری مسئولیت های سنگینی نظیر رهبری جنبش را نیز تجربه کنند.

یک کادر حرفه ای حزب باید بتواند در عین حال چندین کار مختلف را انجام دهد و خود را برای مبارزه در میادین کوچک و بزرگ طبقاتی آماده کند. مثلاً اعتصاب را رهبری کند، در پلمیک های سیاسی و تئوریک دخالت کند، در اتحادیه ها و تشکلات صنفی با ظرافت تمام نفوذ کند، برای نشریه نظری سازمان خود مقاله بنویسد، با پلیس سیاسی رژیم و نیروهای امنیتی رژیم سرمایه داری بجنگد و به معنای واقعی، و به دور از اغراق، یک انسان همه فن حریف گردد. بنابراین همان طور که لنین در «چه باید کرد» اشاره می کند، کادر حرفه ای «باید به عنوان تئوریسین، مبلغ، آژیتاتور و سازمانده» به میان تمام طبقات مردم برود.²

در حقیقت یک کادر حزب از طریق شرکت پیگیر و خستگی ناپذیرش در مبارزات طبقاتی، علاوه بر نقش

مؤسّسین و بانیان این کمیته ها بوده است و از این طریق می تواند در پیوند ارگانیک و روزمره با طبقه کارگر باشند. این حزبی است که می تواند انقلاب آتی را در هر جامعه ای و به ویژه جامعه ایران سازمان دهد.¹

در نتیجه یکی از فاکتورهایی که حزب طبقه کارگر را از سایر احزاب خرده بورژوا متمایز می کند، ترکیب پرولتری آن است. این باعث می شود که این حزب علاوه بر برنامه سوسیالیستی داخلی، برنامه روزمره خارجی را با دید پرولتری و با موفقیت به انجام برساند. هیچ گروه یا جمعی از روشنفکران هر قدر هم که برنامه منحصر به فرد و جامعی در اختیار داشته باشد، قادر نیست خود را جایگزین حزبی سازد که ریشه در طبقه کارگر دارد. بنابراین، حزب پیشتاز کارگری، برخلاف احزاب و سازمان های «کارگری» و «کمونیستی» مدعی موجود، قیم طبقه کارگر نیست، بلکه متعلق به آن است.

۳- فعالیت حرفه ای و کادر حرفه ای

حزب برای پیشبرد مبارزه باید دارای کادرهای ورزیده و حرفه ای باشد. کادرهایی که بتوانند در سرد و گرم روزگار، خود را حفظ کرده و بر روی مبارزات زنده جامعه خود تأثیر گذارند. در کشورهای استبدادی نظیر ایران، هر چقدر تعداد اعضای حزب کمتر، ولی کارا تر باشد، احتمال شناسایی و نابودی آن ها از سوی نیروهای امنیتی رژیم کمتر خواهد شد. به قول «لنین» به دام افتادن ده نفر انسان عاقل (کادر حرفه ای) به مراتب دشوارتر

¹ نگاه کنید به:

مازیار رازی، «حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله»:

<http://nashr.de/2/razi/hez/1.pdf>

مازیار رازی، «حزب پیشتاز کارگری»:

<http://nashr.de/2/razi/hez/4.pdf>

مازیار رازی، «تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد؟»، (متن سخنرانی در جلسات پالتاک)، بخش اول و دوم:

<http://militaant.com/?p=1661>

<http://militaant.com/?p=1664>

² V. I. Lenin, "What is to be done?", Chap 3:

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1901/witbd/iii.htm>





دستگاه فکری مارکسیزم مسلح شده اند، باید قادر باشند تا در هر موقعیتی بین کار مخفی و علنی خود، پیوندی به وجود آورند. این شالوده درک مارکسیستی از فعالیت سیاسی است. **تلفیق شیوه کار مخفی و علنی، روش کار انقلابیون بوده و هست.**

یک جنبش، و یا گرایش سیاسی را نمی توان پنهان کرد. اما سازماندهی و تشکیلات آن قابل پنهان سازیست و به ویژه در شرایط خاص ایران اکیداً باید باشد؛ جوهره تلفیق کار مخفی و علنی در همین نکته نهفته است: سازماندهی و تشکیلات بایستی تماماً مخفی باشد و هیچ کسی خارج از تشکیلات از آن باخبر نباشد. حتی این اطلاعات باید درون تشکیلات نیز طبقه بندی شده باشد، به این معنا که همه افراد به تمام اطلاعات دسترسی نداشته باشند. تحت چنین شرایطی، ضربه پذیری گروه و گرایش پایین می آید. اما در برابر آن، جنبش و گرایش سیاسی علنی است، آکسیون ها در روز روشن و در دید دیگران انجام می شود، شعارها را دیگران می شنوند، نشریات را می بینند و خلاصه حضور جنبش، هم زمان با مخفی بودن سازماندهی و تشکیلات آن، می تواند به طور نسبی علنی باشد.

هر گونه مخدوش کردن رابطه این دو جنبه از فعالیت سیاسی، به خصوص در شرایط استبدادی ایران، می تواند یک تشکل انقلابی را به نابودی تمام بکشاند و موجب مرگ سیاسی کسانی بشود که در پروسه تبدیل شدن به کادرهای حرفه ای هستند (ضربه ای که جبران آن، در خوشبینانه ترین حالت، چندین سال به طول خواهد انجامید). در نتیجه بین این اشکال مختلف کار حزبی باید تناسب صحیحی، بسته به شرایط، برقرار شود (چرا که در مورد نوع فعالیت، اعم از مخفی، علنی، نیمه مخفی- نیمه علنی، ما هرگز یک فرمول همیشگی نداریم).

۵- سانترالیزم دموکراتیک

به دنبال تجربه استالینیزم، مفهوم «سانترالیزم دموکراتیک» عموماً با پیشینه و بارمعنایی منفی به ذهن تداعی می شود (آن چه که ما «سانترالیزم بوروکراتیک» می نامیم). یعنی تصور می شود که در این جا، مقصود یک اقلیت متمرکز تصمیم گیرنده است که اکثریت را به شکل خشک و بی چون و چرا به تبعیت از تصمیمات

مؤثرش در تکامل آگاهی انقلابی، با پیوند با جنبش کارگری است که به مثابه پیشگام شناخته می شود.

یک کادر حرفه ای علاوه بر تفکیک خودش از طبقه (به شکل عام کلمه، یعنی کلیت طبقه) خواستار پیوندش به طبقه (به شکل خاص کلمه، یعنی پیشروان کارگری) است. تلاش یک کادر حرفه ای، در جهت ایجاد رابطه بین دو حیطه متضادی است که در نگاه اول وحدتشان غیر ممکن نشان می دهد؛ ولی با پیگیری در امر مبارزه به وسیله کادرهای حرفه ای و مجرب، این ناممکن ها، ممکن می شود. این عناصر متضاد عبارتند از: تضاد بین کار حرفه ای و متمرکز از یک سو و روند بوروکراتیزه شدن تشکلات انقلابی از سوی دیگر. یعنی از یک طرف، عملکرد بجا و تعیین کننده کادرهای حرفه ای می تواند در حکم نقطه قوت یک تشکل انقلابی عمل و به روند سیادت طبقاتی و کسب قدرت به دست طبقه کارگر کمک کند. و از طرف دیگر، کادر حرفه ای اگر نتواند با مبارزات پیشروان کارگری و پیشگامان انقلابی پیوند بخورد، باعث بوروکراتیزه شدن و اضمحلال حزب می گردد.

۴- فعالیت مخفی و علنی

برای یک مارکسیست، فعالیت سیاسی (خواه تشکیل یک هسته و گروه صرفاً مطالعاتی باشد، و خواه مبارزه مسلحانه) مانند هر پدیده دیگری، از یک سری عناصر و جنبه های متضاد تشکیل شده، که بعد علنی و بعد مخفی تنها یکی از همین جوانب است. اما اشتباه محض این جاست که این دو بعد را، دو مقوله متفاوت و بعضاً در تقابل با یکدیگر درک کنیم (یا این، یا آن؛ ولاغیر!) برای یک مارکسیست، این دو جنبه یک ارتباط ارگانیک و کاملاً دیالکتیکی باهم دارند (یا باید برقرار کنند). این که وزن و اهمیت کدام یک از این دو جنبه بیشتر است، تماماً به شرایط مشخص بستگی دارد. یعنی با تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که می توان تشخیص داد باید ترکه را به سمت علنی گرای بی بیشتر خم کرد یا به سوی مخفی گرای.

کادرهای حرفه ای یک حزب می توانند با در نظر گرفتن کلیه جوانب امنیتی حاکم بر جامعه، رابطه بین جنبه علنی و مخفی فعالیت را تنظیم کند. کسانی که ادعا می کنند به





تقریباً یک ماه بعد بلشویک ها قطعنامه ای را با عنوان «درباره سازماندهی مجدد حزب» به تصویب رساندند که طی آن مفهوم سانترالیزم دموکراتیک به کار گرفته شد و سپس در فراخوانی که به وسیله کنگره اتحاد سوسیال دمکرات ها (کنگره وحدت بلشویک ها و منشویک ها) در آوریل ۱۹۰۶ برگزار شد، جا داده شد.

«لنین» که اصطلاح «سانترالیزم دموکراتیک» را در چارچوب «آزادی بحث» و «وحدت عمل» خلاصه کرد، به درستی بر این اعتقاد بود که حزب انقلابی باید یکپارچه و متحد عمل کند و در عین حال فضای مناسب را برای بحث آزاد و انتقادهای سازنده - تا آن جایی که به این وحدت عمل حزبی آسیب نرسد - فراهم سازد. در چنین ساختاری اقلیت حزبی از حق عملکرد مستقلی که باعث مختل شدن تصمیم گیری و عمل اکثریت می شد، منع گردیدند. چراکه بهترین راه برای اثبات یا عدم اثبات تصمیمات اکثریت، آزمودن تصمیمات آن ها در عمل بود. در عین حال، «لنین» در ژوئیه ۱۹۱۴، در «گزارش کنفرانس بروکسل سوسیالیست های روسی» که از سوی «دفتر سیاسی انترناسیونال دوم» سازماندهی شده بود، متذکر شد که «اقلیت باید از حق بحث در مقابل کل حزب برخوردار باشد و بتواند عدم توافق بر سر برنامه، تاکتیک ها و سازمان را در یک ژورنال بحث که به طور ویژه برای این منظور منتشر می شود، ابراز نماید».^۳

ب) مفهوم سانترالیزم دمکراتیک

«سانترالیزم دموکراتیک» در وهله نخست یعنی ترکیب سانترالیزم (تمرکز) و دموکراسی (مشارکت) در درون

اتخاذ شده وامی دارد، و در واقع رهبری «متمرکز» یک اقلیت، به بهای نقض «دموکراسی» اکثریت، غالب است. به همین دلیل، برخی مفاهیم مانند رهبری یا سازماندهی افقی در برابر رهبر یا سازماندهی عمودی (که در اصل از مفاهیم بورژوازی و بی ارتباط با سنن و ادبیات مارکسیستی هستند) به عنوان بدیل معرفی شده اند. مفاهیمی که تنها مسأله را گنگ تر و غامض تر می کنند.

الف) چگونگی پیدایش مکانیزم «مرکزیت دموکراتیک»

امروزه، بسیاری به اشتباه بر این باورند که مکانیزم «سانترالیزم دموکراتیک» به وسیله «لنین» و بلشویک ها ابداع شده است. اما بکارگیری این شیوه از کار، در اصل به خود «مارکس» و «انگلس» بازمی گردد^۱ و بعدها در سال ۱۹۰۵ در قطعنامه منشویک ها، و نه بلشویک ها، مطرح گردید. در قطعنامه منشویک ها در رابطه با «سانترالیزم دموکراتیک» آمده است:

«سوسیال دموکراسی باید خودش را بر اساس "سانترالیزم دموکراتیک" سازماندهی کند. تمام اعضای حزب باید در انتخابات نهادهای حزبی شرکت داشته باشند. تمامی نهادهای حزبی برای مدت [معینی] انتخاب می شوند و در فواصل معین و یا در هر لحظه بنا به درخواست سازمانی که آن ها را انتخاب کرده است، مشمول عزل بوده و در مقابل اعمال خود پاسخگو هستند [...] در مورد اعمالی که می تواند بر روی کل سازمان تأثیر گذارد [یعنی کنگره ها، سازماندهی مجدد]، باید به وسیله کلیه اعضا تشکیلات تصمیم گرفته شود. چنان چه تصمیمات سازمان های رده پایین تر [مانند شاخه های حزب] در تضاد با سازمان های بالاتر [مانند کنگره حزب] قرار گیرد، نباید به اجرا در آید».^۲

http://marxistleftreview.org/index.php?option=com_content&view=article&id=85:lenin-vs-qlenismq&catid=42:number-5-summer-2013&Itemid=81#_ednref78

³ V.I. Lenin, "Report of the C.C. of the R.S.D.L.P. to the Brussels Conference and Instructions to the C.C. Delegation" (1914):

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1914/jun/30.htm>

¹ مثلاً نگاه کنید به «مقررات اتحادیه کمونیست ها در سال ۱۸۴۷»، مندرج در نشریه میلیتانت، شماره ۵۸، صفحات ۵۳-۵۶

² Ernest Mandel, "Power and Money: A Marxist Theory of Bureaucracy", Verso: 1992, pp. 114-115

Sandra Blodworth, "Lenin v.s. Leninism", Marxist Left review, No.5, Summer 2013:



دارد و آن تمرکز بخشیدن به تجربیات، نظرات پیشرو و نتایجی است که از پراتیک روزانه اعضا حاصل می شود. تجربه هر یک از کادرهای حزب از سازماندهی در درون جامعه، نسبی و محدود است؛ به همین خاطر برای این که این تجربیات انفرادی و محدود در سطح جمعی به حساب بیایند و کادرهای حزب بتوانند به اشتراک نظر برسند، وجود حداکثر دموکراسی در درون تشکیلات حزبی امری ضروری می شود. به این ترتیب، تجربیات پراکنده اعضا و آن آگاهی سوسیالیستی که اعضا از خلال فعالیت های خاص خود به دست می آورند، تمرکز می یابد، از «پایین» به «بالا»، یعنی به حزب، انتقال پیدا می کند و در جهت مبارزه مؤثر استفاده می شود. این تجربیات باید از کانال مباحثات آزاد و فضای دموکراتیک رد شود تا بتواند در صورت لزوم دیدگاه هایی را که حزب از «بالا» مطرح می کند و ضعف ها و ناهخوانی های احتمالی آن با واقعیات موجود را به چالش بگیرد و دقیق تر کند. با در نظر داشتن این جنبه از سانترالیزم دموکراتیک، حتی چکیده و خلاصه دیدگاه ها و تجربیات اعضا می تواند و باید به بخشی از برنامه حزب تبدیل شود.

این جنبه بالا از «سانترالیزم دموکراتیک» است که سبب می شود تا گرایش های درون حزبی (در قالب گرایش یا جناح) بتوانند برای چالش های سیاسی و نظری با یکدیگر به وجود بیایند^۱ و تا حد ممکن با متقاعد نمودن یکدیگر سبب بروز نظرات نوین یا پختگی سایر نظرات گردند. این جنبه بالا، پایه عینی وجود گرایش و جناح در درون حزب است. بدون دموکراسی و برخورد آزاد عقاید، حزب به هیچ طریقی قادر نیست سیاست هایی را که واقعاً پاسخگوی نیازهای طبقه کارگر و مناسب شرایط مشخص باشد، فرموله کند.

به همین ترتیب وقتی ما از «وحدت عمل» صحبت می

^۳ نگاه کنید به: مازیار رازی، «حزب»، «مسأله سانترالیزم دموکراتیک» و حق «گرایش»، نشریه میلیتانت، شماره ۵۳

Maziar Razi, "Vanguard party" (June 2010): <http://marxist.cloudaccess.net/party/49-party.html>

یک تشکیلات انقلابی. «لئون تروتسکی» در توضیح پاره ای از ابهامات که بر سر ترکیب این دو اصطلاح به وجود آمده بود، نوشت: «ترکیب این دو مفهوم، یعنی دموکراسی و مرکزیت ابدأ متناقض نیست، حزب باید به دقت مراقب باشد که نه تنها مرزهایش همیشه به طور اکید، مشخص باشد، بلکه مراقب این هم باشد که تمام کسانی که پا در داخل این محدوده می گذارند، از حق واقعی تعیین جهت سیاست حزب برخوردار باشند. آزادی انتقاد و مبارزه فکری محتوای فسخ ناشدنی دموکراسی حزبی است. این نظریه کنونی که بلشویزم وجود جناح ها را تحمل نمی کند، اسطوره ای از عصر زوال است. در واقع تاریخ بلشویزم، تاریخ مبارزه جناح هاست»^۱

رابطه بین این دموکراسی و تمرکز، یک رابطه ثابت نیست و خود تابع شرایط مشخص است. «دموکراسی و سانترالیزم، به هیچ روی خود را در نسبتی ثابت نمی یابند. همه چیز به شرایط مشخص، موقعیت سیاسی کشور، توامندی حزب و تجربه آن، سطح عمومی اعضا، اتوریته ای که رهبری به دست آورده است، بستگی دارد. پیش از یک کنفرانس، یعنی زمانی که مشکل، فرموله کردن یک خط سیاسی برای دوره آتی است، دموکراسی بر سانترالیزم غلبه می کند. هنگامی که مشکل به عمل سیاسی برمی گردد، سانترالیزم است که دموکراسی را تحت تبعیت خود درمی آورد. دموکراسی مجدداً زمانی حق خود را بیان می کند که حزب نیاز پیدا می کند تا با دیده ای انتقادی به ارزیابی فعالیت هایش بپردازد. تعادل بین دموکراسی و سانترالیزم، خود را در مبارزه واقعی برپا می کند، لحظاتی نقض می شود، و سپس دوباره خود را برقرار می کند»^۲

سانترالیزم دموکراتیک، یک اصطلاح یا مفهوم «مدیریتی» و «اداری» نیست، و فقط نمی تواند در «آزادی درونی» و «وحدت عمل» (که در بالا اشاره شد) خلاصه شود. «سانترالیزم دموکراتیک» در یک حزب پیشتاز، یک جنبه فوق العاده مهم و حیاتی دیگری هم

^۱ لئون تروتسکی، «انقلابی که به آن خیانت شد»، نشر کارگری سوسیالیستی، صفحات ۱۱۳-۱۱۴

^۲ لئون تروتسکی، «درباره سانترالیزم دموکراتیک و رژیم» (۱۹۳۷)، نشریه میلیتانت، شماره ۵۸، صفحه ۴۷





مثال های ساده و مرتبط با شرایط جامعه در کتاب ها و بولتن ها و نشریات منتشر شده.

(ج) بررسی و افشاگری روزمره سیاست های بورژوازی و امپریالیسم، و ارائه نتایج و راهکارهایی انقلابی.

(د) ایجاد کمیته ها و فراکسیون های تبلیغی- ترویجی که قادر به بسیج و سازماندهی بخش وسیع تری از اقلیت تحت ستم باشد.

در حوزه آموزشی دو جنبه باید مورد توجه قرار گیرد:

(اول) آموزش نباید صرفاً آکادمیک و کلاسی باشد، بلکه باید شکل عملی به خود بگیرد. به گفته «لنین»:

«بدون کار و بدون مبارزه، شناخت کتابی از کمونیسم به واسطه کتب و آثار کمونیستی مطلقاً هیچ ارزشی ندارد، زیرا که در این حالت، همان تفکیک قدیمی میان تئوری و پراتیک، همان شکاف قدیمی که منفرترین خصلت جامعه کهن بورژوازی بوده است، ادامه خواهد یافت» («وظایف اتحادیه های جوانان»، سومین کنگره سراسری اتحادیه جوانان کمونیست روسیه، ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰)^۱ کسانی که تنها کوهی از کتب و آثار مارکسیستی را به ذهن می سپارند، هرگز قادر به تجزیه و تحلیل انقلابی و مارکسیستی نیستند. یادگیری مارکسیسم به مانند یک علم آکادمیک، مانند داشتن «مغزی» بزرگ بر روی «بدنی» نحیف و کوچک است.

(دوم) حزب باید در حالی که مبارزه و آموزش طبقه کارگر را به پیش می برد، خود نیز از آن آموزش ببیند. حزب پیشتر کارگری به مثابه مغز طبقه کارگر است، بنابراین این مغز را نباید راکد و غیر فعال باقی گذاشت، چرا که در این غیر این صورت، از پیشرفت باز می ایستد و به دگماتیسم و عقاید محفل و فرقه ای بی ارتباط با جنبش می انجامد.

۷- «استقلال» حزب و «وحدت» طبقه کارگر

¹ V. I. Lenin, "The Tasks of the Youth Leagues" (1920):

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1920/oct/02.htm>

کنیم، یعنی این بار با اتکا به برنامه ای که تکامل پیدا کرده و دقیق تر شده است، از «بالا» به «پایین»، یعنی به جامعه، می رویم و مجدداً مواضع خود را در عمل آزمون می کنیم.

پس به گفته دیگر، اگر «سانترالیزم دموکراتیک» در حزب پیشتر انقلابی وجود نداشته باشد، نمی توان نتایج دقیقی را که برای عمل انقلابی ضرورت دارد، از درون جنبش و فعالیت پراتیک به دست آورد؛ نه صحیح ترین تصمیم جمعی اتخاذ می شود و نه حتی در صورت اتخاذ، اجرای آن الزامی می گردد؛ دیدگاه ها و تجربیات اعضا که حاصل پراتیک آن هست، در برنامه حزب منعکس نمی شود و صرفاً هر آن چه از «بالا» گفته می شود، حتی در صورت عدم انطباق آن با واقعیات روزمره مبارزه، باید بی چون و چرا انجام شود. «سانترالیزم دموکراتیک» در یک حزب پیشتر به ما کمک می کند که با یک روش انتقادی در هر مرحله از حرکت، به درجه کارایی برنامه و خطوط سیاسی حزب پی ببریم

۶- وظایف آموزشی حزب

سیستم سرمایه داری علاوه بر دستگاه سرکوبگر دولتی که در اختیار دارد و از آن طریق طبقات تحت ستم را ارباب و کنترل می کند، سعی می نماید با بکارگیری ابزارهای نیرومند تبلیغاتی به توجیه وضعیت موجود بپردازد. در برخورد قاطع با نظرات انحرافی مبلغین و مدافعین نظم موجود است که آموزش های حزبی اهمیت حیاتی خود را نشان می دهد. مواردی که در زمینه آموزش کادرهای حزبی باید مد نظر گرفته شود، به ترتیب زیر هستند:

(الف) تربیت نمودن کادرها و رهبران انقلابی ای که در سنت مارکسیزم انقلابی بار آمده و قادر به تجزیه و تحلیل و ارزیابی مسائل جنبش کارگری هستند. کادرها باید در هر سه پایه اصلی سازنده مارکسیزم- یعنی اقتصاد، فلسفه و سیاست- آموزش ببینند و قادر باشند که این حوزه ها را به یک دیگر مرتبط کنند، و نه آن که مطابق با سنت آکادمیک بورژوازی، به طور مشخص فقط در یک حیطه خود را «متخصص» سازند، به طوری که عملاً تصویر کلی را از دست بدهند.

(ب) ساده سازی مباحث کمونیستی از طریق استفاده از





تر خصلت طبقاتی این "جامعه" را افشا کنند»^۱.

۸- مفهوم شورا و رابطه اش با حزب

شوراها گونه ای از اشکال خودگردانی هستند که در دوران بحران انقلابی یا در هنگام اعتلای انقلاب شکل می گیرند و در دوران گذار (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا)، جانشین اشکال کهن حکومتی خواهند شد.

تروتسکی به عنوان یکی از رهبران اصلی شورای کارگران «سن پترزبورگ» در سال ۱۹۰۵ با استناد به تجربیات گرانبهای خود، مشخصات شوراها در آن مقطع را چنین توصیف کرد:

«شورا به عنوان پاسخ به یک نیاز عینی، نیازی که از روند رویدادها زاده شده بود، به وجود آمد. سازمانی که با وجود نداشتن هیچ گونه سنتی، دارای چنان اقتداری گردید که می توانست بلافاصله، بدون داشتن تقریباً هیچ گونه ابزار تشکیلاتی، صدها هزار نفر از توده های پراکنده را درگیر مبارزه کند؛ سازمانی که جریانات مختلف درون جنبش کارگری را متحد ساخت؛ سازمانی مبتکر و خود-کنترل کننده بود؛ و مهمتر از همه، سازمانی که قادر بود در عرض ۲۴ ساعت از زیر زمین بیرون آورده شود»^۲

شوراها در دوران انتقال، ناقوس مرگ دموکراسی بورژوایی را به صدا در می آورند و عالی ترین نوع دموکراسی مستقیم توده های استثمار شونده هستند، یعنی دموکراسی کارگری را جایگزین آن می کنند. بدون این نقطه آغازگاه انتقال به سوسیالیسم امکان ناپذیر خواهد بود.

شوراها در فردای انقلاب به ارگان های بازسازی جامعه نوین تبدیل خواهند شد. آن ها هم ارگان های تصمیم

حزب طبقه کارگر، بر خلاف احزاب به اصطلاح «کمونیست» و «کارگری» موجود، از پایین و به وسیله خود پیشروان کارگری و روشنفکران انقلابی بنیان گذاشته می شود. بستر شکل گیری این حزب، در خود طبقه است. در همین راستا، کمونیست ها برای انسجام و وحدت طبقه کارگر باید به مسائل زیر توجه کنند:

الف) باید از هر گونه تفرقه و اختلاف در صفوف طبقه کارگر بر مبنای اختلافات نژادی، ملی، جنسیتی، متخصص و غیر متخصص، شاغل و بیکار و غیره جلوگیری کرد.

ب) نباید خود را جدا از طبقه کارگر به حساب آورد. حزب باید همگام با طبقه در کلیه مبارزات آن شرکت کند و عقاید رفرمیستی و شعارهایی را که به انشقاق در طبقه کارگر می انجامد، از طریق مطالبات انتقالی و تاکتیک های مناسب، خنثی کند و یا به شعارهای ضد سرمایه داری ارتقا دهد.

پ) حزب باید در جهت به رسمیت شناساندن خود از سوی توده های کارگر و برقراری ارتباط با آن ها به هر طریق ممکن، با حفظ استقلال و موجودیت طبقاتی اش، به تثبیت موقعیت حزبی بپردازد.

ت) باید از «دموکراسی کارگری» به عنوان یک بدیل و جانشین بر نوع «بورژوایی» آن، تأکید کرد. بدون تشدید مبارزه طبقاتی و افشای دموکراسی بورژوایی نمی توان فراگیر شدن آزادی ها و حقوق دمکراتیک را متصور شد. تنها با اعمال کامل دموکراسی کارگری و پیوند دادن هر گام از پیشرفت آن با مطالبات دمکراتیک است که می توان به پیروزی رسید.

ث) باید استقلال طبقاتی حزب پیشتر انقلابی را در تمام شرایط حفظ کند. لنین در این رابطه می نویسد: «هرچه لحظه انقلابی [...] نزدیک تر می شود، حزب پرولتاریا باید اکیدتر از استقلال طبقاتی خود را حفظ کند و اجازه ندهد که خواست های طبقاتی اش در اصطلاحات عام دمکراتیک غرق شود. هر چه نمایندگان به اصطلاح جامعه، بیش تر و قاطعانه تر با آن چه که مدعی اند خواست های تمامی مردم است، به جلو می آیند، سوسیال دموکرات ها [کمونیست ها] نیز بایستی هرچه بی رحمانه

^۱ و.ا. لنین، «استبداد و پرولتاریا» (۱۹۰۵):

<http://www.k-en.com/ken23/Estebdad-proletaria.pdf>

^۲ Leon Trotsky, "1905", Chap 8: <http://www.marxists.org/archive/trotsky/1907/1905/ch08.htm>





در خود جای می دهند، بنابراین می توانند در خود دارای گرایش های بوروکرات پرور، انحلال طلب، اقتدارگرا و غیره باشند. از این رو، کادرهای فعال حزب انقلابی در درون شوراها باید ضمن ترویج مواضع انقلابی و رادیکال خود، با تمام قوا با این گرایش های انحرافی مبارزه کنند، آن ها را منزوی و افشا نمایند و مسیر مبارزه را برای اقدامات رادیکال شوراها هموار سازند

ج- به اعتقاد ما، و برخلاف دیدگاه بسیاری از سازمان های «تروتسکیستی»، پس از سرنگونی نظام بورژوازی و تسخیر قدرت به دست پرولتاریا، نقش رهبری حزب باید در طی پروسه ای به شوراها واگذار شود. در این دوره، حزب پیشتاز انقلابی دیگر ماهیتش را به مثابه یک نهاد رهبری کننده از دست می دهد (چرا که رسالت تاریخی خود را عملاً به انجام رسانده) و بیشتر به یک سازمان تبلیغی- آموزشی تبدیل می شود. با مستحکم شدن نظام شورایی و طی نمودن پروسه انتقال تجربیات و نظرات حزبی به شوراها، دیگر لزومی به وجود حزب پیشتاز انقلابی نیست.

یعنی حزب پیشتاز انقلابی می تواند و باید به تدریج، و بسته به شرایط موجود، زمینه های انحلال خود را در قالب شوراها، به عنوان عالی ترین شکل دموکراسی مستقیم، فراهم کنند.^۱

۹- بین الملل انقلابی کارگری

تاریخ مبارزه انقلابی طبقه کارگر بارها اثبات کرده است که این مبارزه، خصلتی بین المللی دارد و مستلزم تلاش هایی در سطح جهانی است. واضح است که رهایی توده های کارگر از استثمار نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی، وجود چشم اندازی بین المللی از مبارزه و سازمان را ضروری می کند که به سنت های فکری ناسیونالیستی محدود نباشد. این حقیقت تاریخی از دوره

^۱ نگاه کنید به بحث: «چرا پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، باید چشم انداز انحلال "حزب پیشتاز انقلابی" اعلام گردد؟»، بخش اول و دوم:

<http://militaant.com/?p=295>

<http://militaant.com/?p=298>

گیری و هم اجرایی در کشور خواهند شد. شوراها هم-چنین به مثابه مجامع رهبری کننده، امر تولید را به عنوان مجموعه ای همگون به زیر نظارت مستقیم کل کارگران در می آورند. در چنین شرایطی، هر گونه تنظیم مقررات عمومی دیگر امری جنبی نیست که به دست تعدادی متخصص طراحی گردد، بلکه از مداخله مشترک و مستقیم همگان بیرون می آید. بنابراین در سازماندهی شورایی، جدایی بین سیاست، که منحصر به متخصصان بورژوا بوده، و اقتصاد، که ثمره کار مزدی کارگران است، از بین می رود. در نتیجه در چنین جامعه یکپارچه ای، تولیدکنندگان، اقتصاد و سیاست را در هم می آمیزد، و بین تنظیم مقررات عمومی و کار عملی تولیدی، وحدت به وجود می آورد.

بر خلاف شورا که می تواند در دوران بحران انقلابی شکل بگیرد، حزب پیشتاز انقلابی، به عنوان یک سازمان پیکارگر باید در دوره های پیشا-انقلابی شکل بگیرد تا بخش پیشروی طبقه کارگر را برای تسخیر قدرت آماده و مسلح کند. نکاتی کلیدی که می تواند در مورد رابطه میان حزب پیشتاز با شوراها وجود داشته باشد، عبارتند از:

الف- باید این مسأله را در نظر داشت که از طرفی همه قدرت حزب به تنهایی برای مقابله با نظام سرمایه داری کافی نخواهد بود، چرا که سرمایه داری یک نیروی مادی اجتماعی ست و جایگزینی آن بایستی به دست یک نیروی مادی اجتماعی که خود را درون شوراها متشکل کرده است، صورت گیرد. از طرف دیگر، شوراها نیز به خودی خود قادر نیستند بورژوازی را به زیر بکشند، چرا که اولاً از گرایش های مختلف کارگری تشکیل شده اند و ثانیاً برای این که گرایشات مختلف داخل شورا به یک انسجام و همگرایی برسند و تصمیمات مشترکشان را به اجرا در آورند، نیاز به زمان بسیار زیادی است؛ در حالی که در دوران سرنوشت ساز انقلاب، پرولتاریا باید هر چه زودتر قدرت را به دست بگیرد. هر گونه کوتاهی در کسب قدرت به دست پرولتاریا باعث ایجاد خلأ قدرت می شود که آن نیز به سرعت می تواند از سوی بورژوازی پُر گردد. به همین دلیل نقش حزب پیشتاز انقلابی و رابطه آن با شوراها بسیار تعیین کننده است.

ب- شوراها از آن جایی که بخش وسیعی از پرولتاریا را





فعالیت های فاشیستی، نژادپرستانه و گرایش های ارتجاعی و واپس‌گرا رو به گسترش بوده اند.

درس هایی که از سرتاسر تاریخ و به بهای شکست های خونین بسیاری کسب شده اند، نشان می دهند که دوره های بحران سرمایه داری، به تنهایی برای ایجاد و حفظ دستاوردهای انقلابی در جنبش پرولتری کافی نیستند. تعمیق بحران سرمایه داری در حوزه های مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، تنها می تواند به بلوغ شرایط عینی مبارزه انقلابی طبقه کارگر یاری رساند. در اهمیت این عامل کوچکترین تردیدی نیست، اما این موضوع به تنهایی برای دست یافتن به جهش هایی روبه- جلو در مبارزه انقلابی کفایت نمی کند. مبارزه علیه سرمایه داری تنها زمانی می تواند موفقیت‌آمیز باشد که شرایط ذهنی انقلاب به موازات بلوغ شرایط عینی انقلاب پیش برود. پیشرفت در شرایط ذهنی انقلاب، نمی تواند محصول مستقیم و بلاواسطه شورش های خودانگیخته در جنبش های توده ای باشد. ارتقای سطح آگاهی انقلابی و سازمان طبقه کارگر تنها می تواند محصول فعالیت سازمانی مصمم، جدی و بابرنامه در درون طبقه کارگر و بر پایه بخش پیش‌تاز این طبقه باشد. برای تقویت عوامل مثبت و خنثی نمودن عوامل منفی در این مسیر، باید شرایط فعلی را از این زاویه نیز مورد بررسی قرار دهیم.

در این جا باید توجه داشت که:

الف) سازمان بین المللی، به معنای وحدت، بدون یک شکل مشخص و متشکل از تماس های سست و پراکنده میان کمونیست ها، یا بدتر از آن چیزی شبیه به شبکه هایی که در دوره اخیر باب روز شده اند، نیست. در حال حاضر در سطح جامعه گرایش عمومی به سوی ایجاد اتحادهای مجازی از طریق شبکه های اجتماعی، که عملاً جایگزین تلاش حقیقی در راستای سازماندهی می شود، یکی از انحرافات عمده ای است که به هیچ وجه نباید نادیده گرفته شود. چنین رویکردهای نادرستی بیشتر یک حوزه سرگرمی اجتماعی ایجاد می کنند که در آن افراد غیر سازمان‌یافته، برخی روشنفکران، و کسانی که فاقد چشم انداز سازمان‌دهی در درون طبقه و یا مخالف آن هستند، وقت‌گذرانی می کنند. فراخوان های ساخت یک بین الملل از سوی عناصر خرده بورژوازی که به

مارکس و انگلس، به عنوان نخستین کسانی که قوانین مهم مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری را به طور علمی مورد تحلیل قرار دارند، آغاز گردیده و تاکنون تکامل یافته است. در شرایط کنونی که نظام سرمایه داری در یکی از عمیق ترین بحران های تاریخی خود- آن هم نه فقط در حوزه اقتصاد، که همین طور در حوزه های سیاست و ایدئولوژی- فرورفته است، جنبه بین المللی مبارزه انقلابی و تلاش برای ایجاد یک سازمان بین المللی با توجه به این جنبه، بیش از پیش اهمیت یافته است.

البته به دلیل ابهامات و کج‌فهمی هایی که همواره از گذشته تا به حال نسبت به این موضوع وجود داشته است، ناگزیر باید از همان ابتدا روشن کنیم که در این جا مقصود از سازمان بین المللی طبقه کارگر (یا انترناسیونال کارگری)، سازمان انقلاب سوسیالیستی است برای پایان دادن به نظام سرمایه داری در سطح جهانی، یا به بیان دیگر، «حزب انقلاب جهانی».

در حال حاضر عموماً فضای مساعدتری برای توسعه شرایط ذهنی انقلاب، یعنی آگاهی انقلابی و سازمان طبقه کارگر، وجود دارد. به دنبال سقوط اتحاد شوروی، گروه های وابسته به سرمایه های کلان و حکومت های بورژوازی، موفق به ایجاد جوی نامساعد- به ویژه از نظر ایدئولوژیک- برای جنبش کارگری شدند. پیامدهای این عقب‌نشینی، هنوز به طور کامل محو نشده، اما با بروز بحران تا حدود زیادی کمرنگ شده است. چرا که حملات این نظام بورژوازی سرپا بحران‌زده علیه ابتدایی ترین حقوق اجتماعی طبقه کارگر، به ایجاد خشم و نفرت توده های کارگر نسبت به نظم موجود انجامیده و تا حدود زیادی آن جو خصمانه و تبلیغات ایدئولوژیک ضد مارکسیستی دیروز را خنثی کرده است. امروز این یک حقیقت روشن و غیرقابل انکار است که بحران سیاسی- اقتصادی- اجتماعی نظام سرمایه داری جهانی، به خیزش ها و طغیان هایی انفجاری منجر شده و این امر خود به تعبیراتی جدی در روحیه طبقاتی در سطح جهان- چه از نقطه‌نظر بورژوازی و چه پرولتاریا- انجامیده است. روشن است که این پروسه تاریخی، بورژوازی را از ترس انقلاب های نوین، به سمت واکنش تمام‌وکمال می کشاند و به همین دلیل است که در بسیاری از کشورها،



و) وحدت باید اصولی باشد، و از همان ابتدا باید رویکرد شفاف نسبت به اختلافات مفروض باشد. اختلافات نباید پنهان شوند. باید از شتابزدگی و اجبار پرهیز کرد.

در شرایط فعلی ایران، تلاش تمامی روشنفکران مارکسیست انقلابی و پیشروان سوسیالیست کارگری برای ایجاد نطفه های اولیه بین الملل انقلابی کارگر، به چند دلیل کاملاً حائز اهمیت است^۱:

الف) تلاش برای تدارک و ایجاد بنیان های اولیه حزب طبقه کارگر، بدون اتکا به تلاش های بین المللی ناممکن است. به عبارت دیگر این وظیفه، که سال هاست بدون دستاورد چندانی همچنان بر دوش مارکسیست های انقلابی سنگینی می کند، ناگزیر باید به موازات تلاش برای یافتن متحدین بین المللی طبقه کارگر و ایجاد پایه های تشکیلات بین المللی انقلابی کارگری- همان طور که به اختصار در بالا اشاره شد- صورت بگیرد. اعتصابات کارگری گسترده و جدی در آینده نه چندان دور، بدون اتکا به متحدین بین المللی و همبستگی از سوی آن ها، به راحتی از سوی رژیم درهم خواهند شکست. برای روشن شدن اهمیت این امر، در این جا به ذکر نمونه هایی اکتفا می کنیم: چندی پیش، دولت «حزب عدالت و توسعه» در ترکیه حق اعتصاب در صنایع هواپیمایی را ممنوع اعلام کرد. کارگران صنایع هواپیمایی در مخالفت با این ممنوعیت وارد عمل شدند و موفق گردیدند که صدها پرواز را لغو و متوقف کنند. این اقدام که تنها طی یک روز صورت گرفت، تکلیف را مشخص کرد و هشدار لازم را به دولت داد. در روز آکسیون، اتحادیه های اروپایی اعلام کردند که «چنان چه هواپیماهای ترکیه با شکستن اعتصاب در کشورهای ما فرود بیایند، ما اجازه بازگشت را به آن ها نخواهیم داد». این یک نمونه کوچک از لزوم همبستگی کارگری در سطح جهانی، به ویژه در دوره آتی ایران است.

ب) به دلیل سرکوب های سیستماتیک حاکمیت در طول سه دهه گذشته، جنبش کارگری در موارد متعددی یا به سوی رفرمیسم و ماماشات چرخش کرده و یا نتوانسته

طور مداوم در انواع پروژه های اجتماعی پرسه می زنند، چیزی نیست که حتی نیاز به اعتنا داشته باشد. سازمان بین المللی به معنای حزب جهانی طبقه کارگر است و این دقیقاً همان چیزی است که باید ساخته شود.

ب) امروز چیزی به نام سازمان بین المللی طبقه کارگر وجود ندارد و کسانی که ادعای نمایندگی «بین الملل چهارم» یا ساختن «بین الملل پنجم» را دارند، فاقد توان لازم برای تغییر این حقیقت هستند. برای آن که نمونه مثبتی از تاریخ به دست بدهیم، می توانیم تجربه کمینترن را به یاد بیاوریم که در تب و تاب انقلاب اکتبر در دوره لنین شکل گرفت. این تجربه هنوز هم خطوط مسیر ساختن یک بین الملل کارگری را نشان می دهد.

ج) سازمان بین المللی انقلابی طبقه کارگر، تنها می تواند از طریق وحدت عناصر همفکری ایجاد گردد که برای ساختن آن تلاش می کنند و این تلاش را مصممانه پی می گیرند. میزان دوری یا نزدیکی سیاسی این عناصر، عواملی هستند که قطعاً باید در مقیاس مارکسیزم انقلابی به آن ها وزن و اهمیت بخشید.

د) واضح است که حزب جهانی طبقه کارگر نمی تواند به یکباره محقق شود. اما، بر اساس توافق بر سر موضوعات اساسی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی، ایجاد یک گرایش بین المللی برای حرکت به سوی این هدف، ممکن و ضروری است. تشکیل هسته انقلابی بین المللی، هدفی است که باید به سوی ایجاد و سازماندهی چنین گرایشی نشانه برود.

ه) این تصور که می توان در همان بدایت امر، سازمان های برادر یا خواهر تماماً مشابه را در حوزه بین المللی پیدا کرد، نادرست است و به اتلاف وقت می انجامد. اگر بستری برای وحدت بر سر موضوعات بنیادی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی وجود داشته باشد، در آن صورت اختلافات بر سر موضوعات تاریخی- تئوریک حاشیه ای (مانند مثلاً ماهیت طبقاتی شوروی) نباید از حرکت مشترک جلوگیری کند. البته بحث و تبادل نظر در مورد این موضوعات باید تداوم پیدا کند تا به تعمیق درک و فهم مارکسیستی منجر شود.

^۱ نگاه کنید به مطلب «در دفاع از گرایش بین المللی احیای مارکسیستی»، نوشته کیوان نوفرستی، مندرج در نشریه میلیتانت، شماره ۵۷.



در تبعید، و بین آن‌ها و سایر پیشروان کارگری در درون جنبش کارگری داخل، و همچنین انتقال دوسویه تجربیات و درس‌ها میان آن‌ها، فراهم شود. و ثانیاً نیروهای مارکسیست جوان نیز تاحدّ ممکن برای دور نشدن از فضای سیاسی-اجتماعی داخل ایران و برای پرهیز از خُرده کاری یا انفعال، در چارچوب مارکسیزم انقلابی آموزش نظری و عملی ببینند. چرا که شرایط ایران به اندازه‌ای وخیم و بحرانی است که هر لحظه امکان بروز تحولات انقلابی و ایجاد زمینه بازگشت این نیروها به کشور وجود دارد. چنانچه نیروهای جوان مارکسیست در طی این دوره خود را به لحاظ نظری و عملی نساخته باشند، در چنین حالتی هرگز نمی‌توانند نقش یک کادر انقلابی و سازمانده را ایفا کنند. سازمان‌هایی که هر یک به لحاظ نظری و عملی دنباله‌روی سنن مارکسیزم انقلابی هستند، چنانچه به عنوان متحدین بین المللی جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران در راستای ایجاد یک بین الملل کارگری در ارتباط با یک دیگر قرار گیرند، قادرند به شکل هدفمند و برنامه‌ریزی شده این وظیفه را انجام دهند. بنابراین این وظیفه نیز، اگر قرار باشد به شکل سیستماتیک و متوالی صورت بگیرد، هم-چون موارد دیگر به تلاش‌ها و مبارزات بین المللی پیوند خورده است.

د) در طول یک سال گذشته به موازات تشدید جنگ سرد بین رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم جهانی، ما شاهد دو رویکرد در درون جامعه و نیروهای مختلف سیاسی-اجتماعی نسبت به مسأله جنگ بوده ایم؛ نخست رویکرد دفاع از جمهوری اسلامی و قرار گرفتن در این جبهه در صورت بروز جنگ؛ و دوم دفاع از حمله نظامی امریکا. موضع گیری اول تاحدّی گسترده بوده است که حتی گروهی از «تروتسکیست»‌های سابق، طیف وسیعی از پاسفیسست‌ها و رادیکال‌های خرده بورژوا را که سراسیمه به برگزاری کمپین‌های «جنگ را متوقف سازید» و «دفاع از ایران» پرداخته بودند، تا به بهانه خطر جنگ سازش‌طلبانه را ترویج و تبلیغ کنند، دربر می‌گرفت. اما رویکرد دوم، یعنی دفاع از جبهه امپریالیسم، که به طور کلی در خارج از کشور پایگاه وسیعی در اختیار داشت، شامل برخی سلطنت‌طلبان و دیگر نیروهای راست و افراطی می‌شد. با این حال در تمامی این سال‌ها مناقشه، خطّ اصولی مارکسیست‌های

است تجربیات و سنن انقلابی گذشته خود را (مثلاً تجربه شوراهای در اوایل انقلاب ۵۷) به نسل‌های جدید منتقل کند، به همین دلیل بی‌شک برای رشد و تقویت خود و کسب آمادگی برای دوره‌های پیش‌رو، به تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان و سازمان‌های کارگری انقلابی که در عمل ساخته شده‌اند، نیاز پیدا خواهد کرد؛ این موضوع بدون ارتباط با متحدین واقعی جنبش کارگری ایران در سطح جهانی امکان‌ناپذیر است. از خلال پروسه تدارک برای پی‌ریزی بین الملل انقلابی است که می‌توان میان تشکل‌های کارگری انقلابی کشورهای مختلف و جنبش کارگری در داخل ایران، ارتباط ایجاد کرد، آن‌هم نه صرفاً برای فراهم کردن امکان انتقال تجربیات و درس‌های مبارزاتی آن‌ها به بدنه جنبش کارگری ایران، بلکه همین‌طور برای ایجاد زمینه پشتیبانی عملی از جنبش کارگری داخل- از طریق برگزاری آکسیون‌های اعتراضی، راه‌اندازی کمپین‌های دفاعی در حمایت از فعالین کارگری زندانی، اعمال فشار به واسطه نهادهایی همچون سازمان جهانی کار و سایر نهادهایی که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل عضویت در آن‌ها، ملزم به رعایت تعهدات خود است، جمع‌آوری کمک‌های مالی و غیره.

ج) شرایط خفقان و سرکوب، و افزایش موج دستگیری و صدور احکام حبس‌های طولانی مدت برای فعالین کارگری و مارکسیست، منجر به خروج و در واقع تبعید ناخواسته بسیاری از این فعالین شده است. این موضوع دو پیامد منفی به دنبال داشته است: اول، بسیاری از پیشروان کارگری که به دلیل سال‌ها تلاش‌های مبارزاتی خود در داخل، از تجربیات ارزشمند و پیوندهای زیادی در درون جنبش کارگری برخوردار هستند، در عمل پس از خروج از کشور، پیوندهای خود با جنبش کارگری و امکان انتقال تجربیات و درس‌های گذشته را از دست می‌دهند. دوم، بسیاری از فعالین مارکسیست، به ویژه از نسل جوان، پس از خروج از کشور، یا منفعل می‌شوند و یا به دلیل فضای حاکم بر اپوزیسیون چپ خارج از کشور، در عمل به خُرده کاری روی می‌آورند.

در چنین شرایطی، این امر اهمیت حیاتی دارد که اولاً زمینه برای ایجاد و حفظ ارتباط بین پیشروان کارگری





یادداشتی خطاب به ناصر پایدار از فعالین گرایش موسوم به «جنبش لغو کار مزدی»

علیرضا بیانی

دوست گرامی جناب ناصر پایدار؛ چندین سال است که شاهد انتشار مجموعه مطالب تکراری شما با امضای شخص خودتان یا با امضای «فعالین جنبش لغو کار مزدی»، هستم. آخرین مورد، مطلبی بود تحت عنوان «مارکس ستیزی مارکسیستی» که طی آن بسیار حکیمانه به امر مارکس شناسی پرداخته بودید.

زمانی که شخصاً با دیدگاه های شما آشنایی پیدا کردم، شما را دارای درجه بالایی از سرگردانی دیدم که متأسفانه با سماجت فراوان سعی به انتقال این سرگردانی به کل جنبش طبقه کارگر داشتید و هنوز هم دارید.

به شخصه مدعی هستم که از میان مباحثات طولانی و ادیبانه شما، هیچ گونه راه کار عملی نه برای جنبش کارگری و نه فعالین کارگری، قابل استخراج نیست؛ سهل است که یک سرگردانی روشنفکرانه را از فرط تکرار تحت عنوان «جنبش لغو کار مزدی» نظرمند کرده اید و با این خیال که مشغول نظریه پردازی هستید، نشان داده اید که نه به جنبش کارگری مرتبط هستید و نه به مسائل آن.

نظر به این که به قدر کافی این موضوعات بارها تکرار شده را تکرار کرده اید، اکنون وقت آن رسیده است که بر سر یک رشته مفاهیم به طور رو در رو و زنده به بحث و چالش نظری بپردازیم.

در نتیجه به این وسیله از شما دعوت می کنم تا در یک سلسله مناظرات رادیویی به بحث بر سر مفاهیمی نظیر «جنبش لغو کار مزدی»، حزب انقلابی و تشکلات مورد نظر شما، مفهوم سوسیالیزم و ... بپردازیم تا به این ترتیب بتوانیم مواضع کنکرت و قابل دفاع یکدیگر را بشناسیم و به نقد و قضاوت پیشروان کارگری بگذاریم.

بدیهی است به نقد و بحث گذاشتن مواضع یک دیگر علاوه بر تأمین هدف شما از انتشار مجموعه نوشته هایتان، می تواند این مزیت را داشته باشد که نقایص و یا

انقلابی، دفاع از یک «جبهه سوم» و تدارک نظری- عملی برای آن بوده است. این جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی از تمامی سازمان های چپ یا مترقی جهان خواهد خواست که با حمایت از آن ها، این جبهه را به یک آلترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. مارکسیست ها به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشانده و ارتجاعی، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده اند بخواهند که سلاح های خود را به سوی افسران نشان نشان بگیرند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی های خود به سلاح مجهز سازند، مهارت های نظامی را در سطحی بالا به توده ها تعلیم دهند و جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند.

این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صدا البته یک مطالبه دشوار و غیرمعمول است (هرچند ارزش و اهمیت آن به مراتب بالاتر از صدور فراخوان ها و بیانیه های «محکومیت امپریالیسم» بر روی کاغذ است). تنها در راستای همین خطوط و ضمن تدارک برای ایجاد تشکیلات انقلابی بین المللی است که می توان برای ایجاد جبهه سوم آماده شود. چرا که فقط متحدین انقلابی قادر هستند در شرایط بروز جنگ احتمالی از طریق بسیج کردن نیروهای خود در سطح کشور، و دست زدن به اعتصاب های عمومی و مختل کردن سیستم، نیروی متخاصم کشور خود را تا حد زیادی وادار به عقب نشینی کنند.¹

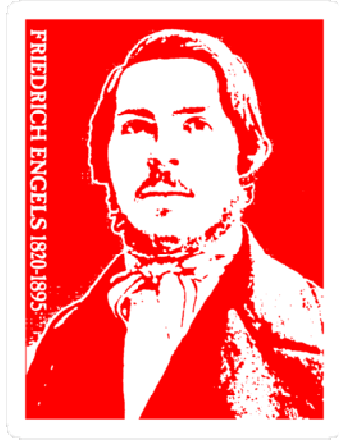
¹ در این مورد نگاه کنید به: «مارکسیست های انقلابی و مسأله جنگ»، نشر میلیتانت، شماره ۴:

<http://militaant.com/?p=1861>



مباحث نظری

یک حزب کارگری



فردریش انگلس

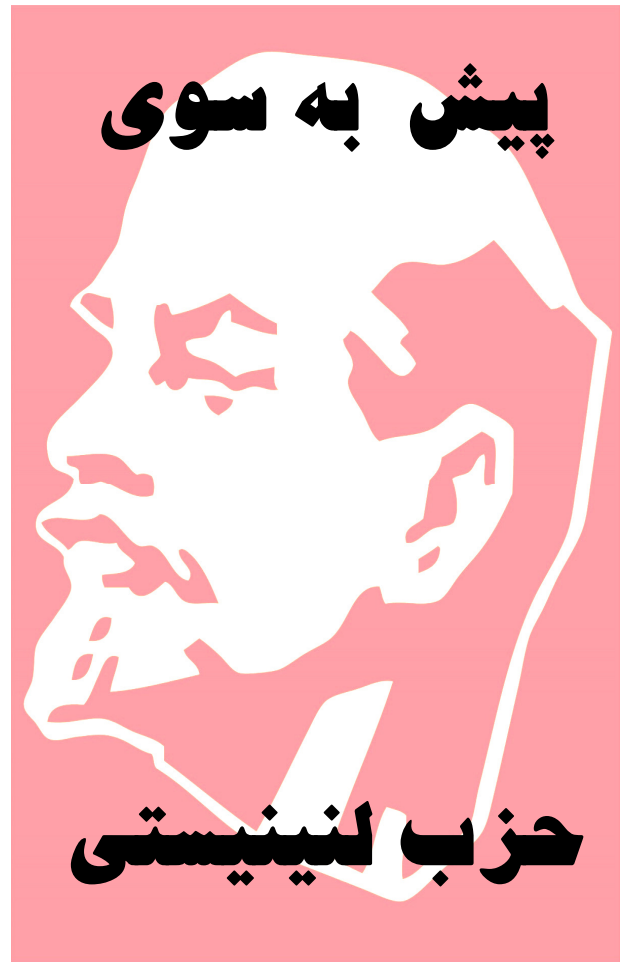
چه قدر دوستان و علاقه‌مندان ما هشدار دادند که: «از سیاست های حزبی دور بمانید.» و تا حدی که قضیه مربوط به سیاست های حزبی کنونی انگلستان می شود، کاملاً حق با آن ها بوده است. یک حزب کارگری اجازه ندارد که نه از ویگ ها و نه از توری ها*، نه از محافظه کاران و نه از لیبرال ها، طرف داری کند و حتی اجازه ندارد که به مفهوم حزبی امروزی، رادیکال هم باشد. محافظه کاران، لیبرال ها، رادیکال ها، همه این ها مدافع منافع طبقات حاکمه می باشند و نظریات گروه های مختلفی از مالکین زمین، سرمایه داران و تاجر کوچک بر آن ها مستولی است. اگر آن ها نمایندگی طبقه کارگر را به عهده بگیرند، به طور مسلم، به غلط و به نحو بدی آن ها را نمایندگی خواهند کرد. طبقه کارگر چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی دارای منافع خاص خود می باشد. تاریخچه اتحادیه های کارگری و جنبش تقلیل ساعات کار، نشان دهنده آن است که چگونه کارگران برای این منافع خاص طبقه خویش کوشش می کنند و چه چیزهایی را مصالح اجتماعی خود تلقی می نمایند. ولی مصالح سیاسی خویش را تقریباً به طور کامل به دست توری ها، ویگ ها، و رادیکال ها یعنی وابستگان به طبقه بالا می سپارند. از تقریباً یک ربع قرن پیش، طبقه کارگر انگلیس فقط به این قناعت کرده است که به

نقاط قابل دفاع- اگر داشته باشد- با محک نقد و بحث مورد سنجش قرار بگیرد. صحت یا عدم صحت این نظریات را که در یک گفتگوی زنده و رو در رو صورت می گیرد، به کاربرد آن ها در جنبش، در زمان آینده و مخاطبین واکذار خواهیم کرد. امیدوارم با پاسخ مثبت به این دعوت نشان دهید که تا چه میزان علاقه و جدیت در دفاع از نظرات تاکنونی خود دارید. با توافق شما بر سر این پیشنهاد، وارد مرحله تدارک موارد فنی میز گرد رادیویی خواهیم شد.

با احترام،

علیرضا بیانی

ardeshir.poorsani@gmail.com



اصطلاح دنباله رُوی «حزب بزرگ لیبرال» باشد.

چنین روش سیاسی ای برزنده طبقه کارگری- که بهترین تشکیلات را در اروپا دارا می باشد- نیست. در سایر کشورها، کارگران به مراتب فعال تر بوده اند. آلمان از ده سال پیش دارای یک حزب کارگری می باشد. سوسیال دموکرات ها- که در رایشتاک ده کرسی دارند- با رشد خود، بیسمارک را به حدی دچار وحشت کرده اند که او مجبور شده است به ننگین ترین اقدامات ظالمانه- که ما در مقاله دیگری در باره آن گزارش دادیم- دست بزنند. اما علی‌رغم بیسمارک، حزب کارگر آلمان مرتباً پیشرفت می کند. از جمله، همین هفته قبل در انتخابات انجمن شهر مانهایم (شهری در جنوب غربی آلمان) شانزده کرسی به دست آورد و یک نماینده به مجلس ایالتی ساکسن فرستاد. در بلژیک، هلند و ایتالیا، به نمونه آلمان تاسی جسته اند و در هر یک از این کشورها یک حزب کارگری وجود دارد. گرچه آراء انتخاباتی این کشورها به قدری بالاست که در حال حاضر شناسی برای اعزام نمایندگانی به هیئت های مقننه موجود نمی باشد. در فرانسه، در وضعیت کنونی، جریان ساختمان حزب کارگر به شدت ادامه دارد و اخیراً در چندین انتخابات محلی، حائز اکثریت شده است و در انتخابات عمومی اکتبر آینده نیز بدون شک تعدادی کرسی به دست خواهد آورد. حتی در آمریکا نیز که انتقال افراد از طبقه کارگر به طبقه کشاورزان، تجار و یا سرمایه داران هنوز نسبتاً به سادگی صورت می گیرد، کارگران لازم می دانند که در یک حزب مستقل متشکل گردند. در همه جا کارگران برای به دست آوردن قدرت سیاسی و برای نمایندگی طبقه خود در هیأت های مقننه مبارزه می کنند. در همه جا، به جز بریتانیای کبیر. با وجود این در انگلستان، آگاهی هرگز به اندازه امروز که احزاب قدیمی محکوم به زوال شده و شعارهای قدیمی بی معنی گشته و وسایل جهان شمول قدیمی تأثیرات خود را از دست داده اند، اشاعه نیافته است. مردان خردمند تمام طبقات، شروع به درک این مطلب کرده اند که راه جدیدی باید طی شود و این راه فقط می تواند در جهت دموکراسی باشد. البته در انگلستان که طبقه کارگر صنعتی و کشاورزی، اکثریت عظیم خلق را تشکیل می دهد، دموکراسی چیزی جز حکومت طبقه کارگر نیست.

بگذارید طبقه کارگر خود را برای وظایفی که در انتظار اوست آماده سازد، آماده برای حکومت بر امپراتوری بزرگ بریتانیا. بگذارید آن ها با مسئولیتی که اضطراراً به عهده شان خواهد بود، آشنا شوند و بهترین راه برای این امر قدرتی است که در اختیار دارند، یعنی این که اکثریت واقعی ای را که در هر شهر بزرگ امپراتوری سلطنتی دارا می باشند، برای آن مورد استفاده قرار دهند که افرادی را از میان صفوف خود به مجلس بفرستند. با حق انتخاباتی که در حال حاضر برای اولیاء خانواده ها وجود دارد، به سهولت می توان چهل یا پنجاه کارگر را به مجلس- که نیاز میرمی به چنین خون حیات بخش تازه ای دارد- فرستاد. تنها وجود همین تعداد کارگران در پارلمان، کافیت که تبدیل تدریجی لایحه ارضی ایرلند به یک غول ارضی ایرلند را- منظور تشابه کلمات بیل (لایحه) و بول (غول) در زبان انگلیسی است - همان طور که در حال حاضر جریان دارد، غیرممکن سازد، یعنی آن که نگذارد به صورت یک قانون جبران خسارت برای مالک ایرلندی در آید و هم چنین غیر ممکن خواهد شد که با مطالبات مربوط به تقسیم جدید کرسی های پارلمان، مجازات شدید رشوه دادن های انتخاباتی، تأمین مخارج انتخابات به وسیله دولت، همان طور که همه جا در خارج از انگلستان مرسوم است، و غیره غیره، مخالفت گردد.

از این گذشته، به جز حزب کارگر، هیچ حزب دموکرات واقعی ای نمی تواند در انگلستان وجود داشته باشد. افراد آگاه طبقات دیگر- که ضمناً تعدادشان به هیچ وجه به آن اندازه که می خواهند به ما به قبولانند، زیاد نیست- می توانند به این حزب ملحق شوند و بعد از آن که شواهدی برای صداقت خود ارائه دادند، آن وقت حتی می توانند نماینده آن ها در پارلمان بشوند. این در همه جا مصداق دارد، مثلاً در آلمان نمایندگان کارگران، در تمام موارد کارگر واقعی نیستند. اما هیچ حزب دموکراتیکی نمی تواند در انگلستان یا هر جای دیگر، چنان چه یک حزب کارگری موجود نباشد و خصلت طبقاتی قاطع نداشته باشد، به موفقیت های مؤثری نایل آید. تخطی از این امر نتیجه ای جز گروه گرایی و حقه بازی در بر نخواهد داشت.

این موضوع در مورد انگلستان حتی بیش از خارج



<http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/works/1881/engels-hezbe-kargari.pdf>

توضیحات:

* انگلس در مقاله ای زیر عنوان «موقعیت احزاب سیاسی» (۱۹ دسامبر ۱۸۴۲) توضیح می دهد که در انگلستان تنها سه حزب مهم وجود دارد: آریستوکراسی زمین دار، آریستوکراسی پولدار و دموکراسی رادیکال. اولی، حزب توری (Tory) ماهیتاً و بنا به توسعه تاریخی، یک حزب تماماً قرون وسطایی، ارتجاعی و مربوط به نجیب زادگان گذشته است که رابطه دوستانه ای با مکتب «تاریخی» حقوق در آلمان دارد و ستون فقران دولت مسیحی را شکل می دهد.

هسته دومین حزب، ویگ ها (Whigs) شامل تجار و پیشه وران (مانوفاکتورها) می شود که اکثریت آن ها را به اصطلاح طبقه متوسط تشکیل می دهد. به گفته انگلس، این طبقه متوسط، یعنی افرادی که از درآمد مناسب برخوردارند، اما بیش از اندازه ثروتمند نیستند، تنها در مقایسه با نجیب زادگان ثروتمند و سرمایه داران، طبقه متوسط محسوب می شوند؛ موضع آن نسبت به کارگران، همان موضع یک آریستوکراسی (اشرافیت) است. و مردم در کشوری مانند انگلستان که حیات آن بر پایه صنعت و در نتیجه توده عظیمی از کارگران قرار دارد، بیش از مثلاً آلمان از این امر آگاه هستند. چرا که در آلمان طبقه متوسط از صاحبان صنایع دستی و دهقانان تشکیل می شود و چنین طبقه گسترده ای از کارگران ناشناخته است.

انگلس در ادامه می گوید که اصول دموکراسی رادیکال چارتریسم روزانه هر چه بیش تر و بیش تر در طبقه کارگر رسوخ می کند و طبقه کارگر به طور فزاینده ای این اصول را به مثابه بیان آگاهی جمعی خود می شناسد. اما این حزب، در دوره کنونی (یعنی زمان نگارش مطلب) تنها در پروسه شکل گیری قرار دارد و بنابراین نمی تواند با قدرت تمام عمل کند (میلیتانت)

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1842/12/19.htm>

مصادق دارد. متأسفانه از زمان از هم پاشیده شدن اولین حزب کارگری در تاریخ - یعنی حزب چارتریسست ها- رادیکال ها به اندازه کافی حقه بازی کرده اند. البته چارتریسست ها با ناکامی مواجه شدند و موفقیتی کسب نکردند. ولی آیا واقعاً چنین است؟ از شش ماده چارت (منشور) خلق، دو ماده آن- یعنی حق رأی مخفی و سرشماری ای که بر اساس وضع مالی افراد نباشد- اکنون در این کشور به صورت قانون در آمده اند و ماده سوم، یعنی حق رأی عمومی- به صورت حق رأی برای اولیاء خانواده ها- لااقل تا حدودی تحقق پذیرفته است و ماده چهارم، یعنی برابری حوزه های انتخاباتی به عنوان یکی از رفرم هایی که دولت کنونی وعده آن را داده است، در شرف اجراست. به این ترتیب، از هم پاشیده شدن جنبش چارتریسستی با تحقق نیمی از برنامه آن توأم بود. وقتی صرفاً خاطره تشکیلات سیاسی قبلی طبقه کارگر، توانسته است موجب این رفرم های سیاسی و علاوه بر آن یک ردیف رفرم های اجتماعی بشود، پس در این صورت اگر یک حزب کارگری سیاسی واقعی وجود داشته باشد -که چهل یا پنجاه نماینده در مجلس داشته باشد- آن وقت چه تأثیراتی باقی خواهد گذاشت؟ ما در دنیایی زندگی می کنیم که در آن هر کس باید زندگی خودش را اداره کند، ولی طبقه کارگر انگلیس به طبقات مالکین، سرمایه داران و خرده فروشان و وابستگان آن ها، یعنی وکلای دادگستری، روزنامه نویسان و غیره، اجازه می دهد که نماینده منافع او باشند. اگر رفرم های متضمن منافع کارگران-فقط با این کندی و فقط با این وضع فلاکت بار- قطره قطره به وجود می آیند، جای تعجبی وجود ندارد. کارگران انگلستان فقط باید بخواهند- و آن وقت است که قدرت آن را خواهند داشت- که هر رفرم سیاسی و اجتماعی ای را که وضع آن ها ایجاب می کند، به مورد اجرا در آورند. پس چرا این کوشش به عمل نمی آید؟

منبع: مجموعه آثار «مارکس - انگلس» از متن آلمانی، «یک حزب کارگری» انگلس، جلد نوزدهم، صفحات ۲۷۷-۲۷۹.

ترجمه: ناصر



اقدام حمایت نمود. این که تروتسکی تماماً در مورد جنبه دیگری از این سلب مالکیت نوشته بود، چندان درک نگردید: قرار دادن صنعت نفت تحت مدیریت کارگران به دست دولت مکزیک.

در آوریل ۱۹۴۶، ژوزف هنسن، منشی سابق لئون تروتسکی، با ناتالیا تروتسکی ملاقات نمود. او هم چنین با دوستان تروتسکی تماس گرفت. در میان آن ها، یک نفر بود که روی مسأله سلب مالکیت مطالعه کرده بود. این دوست از گفتگویی با تروتسکی در مورد منحصر به فرد بودن مدیریت یک صنعت پس از سلب مالکیت در یک کشور سرمایه داری صحبت کرد؛ گفتگویی که تمام بعد از ظهر به طول انجامیده بود.

تروتسکی قول داد تا به طور کامل تر روی این موضوع فکر کند. قریب به سه روز بعد، منشی فرانسوی تروتسکی طی تماسی تلفنی گفت که تروتسکی مقاله ای کوتاه نوشته است.

این مقاله قابل توجه، هرگز در جایی منتشر نگردیده بود. رفیق هنسن، نوشته را بررسی کرد. نوشته مزبور که به زبان فرانسوی و با ماشین تحریر درج گردیده بود، فاقد تاریخ و امضا بود، اما ضمایم و تصحیحات نگارشی با جوهر، نشان می داد که دست نوشته متعلق به تروتسکی است. سبک، و بیش از هر چیز، روش تحلیل و نتایج انقلابی، بدون شک متعلق به تروتسکی بود. رفیق هنسن، بلافاصله نسخه ای از آن را تایپ کرد و به ناتالیا داد. ناتالیا، از اعتبار مقاله مطمئن بود. تاریخ احتمالی نگارش، می تواند مه یا ژوئن ۱۹۳۸ تعیین شود.

سردبیران، بین الملل چهارم، نیویورک.

در کشورهای عقب مانده به لحاظ صنعتی، سرمایه خارجی نقش بسزایی ایفا می کند. به دلیل ضعف بورژوازی ملی در قیاس با پرولتاریای ملی، این امر به ایجاد و خلق شرایط ویژه قدرت دولتی می انجامد. دولت بین سرمایه خارجی و داخلی، بین بورژوازی ضعیف ملی و پرولتاریای نسبتاً نیرومند، تغییر جهت می دهد. همین موضوع، به دولت خصلتی بناپارتی^(۱)، که خصلتی



تاریخ نگارش: مه یا ژوئن ۱۹۳۸.

منبع: بین الملل چهارم [نیویورک]، جلد ۷، شماره ۸، اوت ۱۹۴۶، صص. ۲۳۹، ۲۴۲.

ترجمه به انگلیسی: دونکن فرگوسن

ترجمه از انگلیسی به فارسی: آرمان پویان

در سال ۱۹۳۸، زمانی که دولت کاردیناس در مکزیک، مالکیت صنعت نفت را از امپریالیست های انگلیسی-آمریکایی سلب نمود، روزنامه ای هم چون نیویورک دیلی نیوز، این اقدام را به نفوذ لئون تروتسکی، که طی آن دوره در تبعید به سر می برد، نسبت داد. البته این گفته نادرست بود.

تروتسکی توافق کرده بود- توافقی که با وسواس بسیار رعایت می کرد- تا در عوض پناهندگی، در سیاست مکزیک دخالت نکند. به همین جهت او مجبور شد تا خود را به بیان کلی موضع اش در قبال سلب مالکیت، محدود کند. او ضمن توضیح دیدگاه های خود در مقاله ای به تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۳۸- منتشر شده در سوشالیست اپیل (میلیتانت کنونی) در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۳۸- از این



انقلابی کارگران است.

شرکت در پارلمان های بورژوایی، دیگر نمی تواند نتایج مثبت و مهمی به بار آورد؛ حتی تحت شرایط مشخص، می تواند به یأس نمایندگان کارگری هم منجر شود. لیکن این استدلال، به انقلابیون دلیلی کافی در حمایت از آنتی پارلمانتاریسم نمی دهد.

البته این درست نیست که سیاست شرکت کارگران در مدیریت صنعت ملی شده را با شرکت سوسیالیست ها در یک دولت بورژوایی (که ما آن را **منیستریالیسم** ^(۳) نامیدیم)، یکسان بگیریم. تمامی اعضای دولت، به واسطه پیوندهایی به یک دیگر وابسته هستند. حزبی که در دولت معرفی گردیده، سخنگوی تمام و کمال سیاست دولت، به مثابه یک کل است. شرکت در مدیریت بخش معینی از صنعت، فرصت های مغتنمی را در اختیار اپوزیسیون سیاسی قرار می دهد. در مواردی که نمایندگان کارگران در حیطه مدیریت در اقلیت قرار دارند، هر فرصتی را برای اعلام و انتشار پیشنهادهای خود، که از سوی اکثریت رد شده است، دارند تا این پیشنهادات را به آگاهی کارگران و غیره برسانند.

شرکت اتحادیه های کارگری در مدیریت صنعت ملی شده، می تواند با شرکت سوسیالیست ها در **دولت های محلی** مقایسه شود، که در آن سوسیالیست ها گاهی از یک اکثریت برخوردار و وادار می شوند تا یک اقتصاد مهم محلی را هدایت کنند، در حالی که بورژوازی هم چنان بر دولت تسلط دارد و قوانین مالکیت بورژوایی نیز ادامه پیدا می کند. رفرمیست ها در فرمانداری به طور انفعالی خود را با رژیم بورژوایی وفق می دهند. انقلابیون در این حیطه هر آن چه که بتوانند برای منافع کارگران انجام می دهند و هم زمان، در هر گام به کارگران می آموزند که سیاست محلی، بدون غلبه بر قدرت دولتی ناتوان است.

مطمئناً تفاوت در این است که در قلمروی دولت محلی، کارگران از طریق انتخابات دمکراتیک، مناصبی را به دست می آورند، در حالی که در حیطه صنعت ملی شده، دولت خود از آن ها برای تصدی پست های معینی دعوت می کند. اما این تفاوت، یک خصوصیت تماماً صوری

متمایزکننده است، می بخشد. دولت، به اصطلاح، خود را مافوق طبقات قرار می دهد. در واقع، دولت می تواند یا از طریق تبدیل خود به ابزار سرمایه داری خارجی و نگاه داشتن پرولتاریا در زنجیرهای یک دیکتاتوری پلیسی حکومت کند، و یا از طریق مانور دادن در برابر پرولتاریا و حتی اعطای امتیازاتی به آن، یعنی به دست آوردن امکان یک رهایی قطعی از سرمایه داران خارجی. سیاست فعلی [دولت مکزیکی- مترجم اصلی] در مرحله دوم قرار دارد؛ بزرگ ترین پیروزی آن، سلب مالکیت از خطوط راه آهن و صنایع نفت است. ^(۲)

این ابزارها تماماً در قلمروی سرمایه داری دولتی قرار دارد. با این وجود، در یک کشور نیمه فئودالی، سرمایه داری دولتی خود را تحت فشار شدید سرمایه خارجی خصوصی می بیند، و قادر نیست تا خود را بدون حمایت فعالانه کارگران حفظ کند. به همین خاطر، بدون آن که اجازه دهد قدرت واقعی از دستانش خارج شود، تلاش می کند تا سهم عمده ای از مسئولیت ادامه تولید در شاخه های ملی شده صنعت را بر گرده سازمان های کارگری بیاندازد.

سیاست حزب کارگران در این مورد چگونه باید باشد؟ این ادعا که مسیر سوسیالیسم نه از خلال انقلاب پرولتاری، که طی ملی سازی شاخه های مختلف صنعتی به وسیله بورژوازی و انتقال آن ها به دست سازمان های کارگری صورت می پذیرد، مسلماً اشتباهی فحیح، و فریبی آشکار خواهد بود. اما مسأله این نیست. دولت بورژوایی خود از درون ملی سازی حرکت کرده و وادار شده است که از کارگران برای شرکت در مدیریت صنعت ملی شده درخواست کند. البته هرکسی می تواند با ذکر این حقیقت که شرکت کردن اتحادیه های کارگری در مدیریت کمپانی های سرمایه داری دولتی، به جز با قدرت گیری پرولتاریا به نتایج سوسیالیستی نمی رسد، از این مسأله طفره برود. با این وجود، این گونه سیاست سلبی از سوی یک جناح انقلابی، از طرف توده ها درک نخواهد گردید و به تقویت مواضع اپورتونیستی منجر خواهد شد. برای مارکسیست ها، مسأله، ساختن سوسیالیسم با دستن بورژوازی نیست، بلکه استفاده از شرایط موجود، شرایطی که خود را در درون سرمایه داری دولتی آشکار می سازد، برای پیش برد جنبش





خواهد بود، ضروری است. البته این مسأله می باید به طور همیشگی با مسأله تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر پیوند بخورد.

شرکت های مختلف سرمایه داری، ملی یا خارجی، ناگزیر به توطئه با مراکز دولتی وارد خواهند شد تا مواعی را بر سر راه مدیریت کارگران در صنعت ملی شده قرار دهند. به عبارت دیگر، سازمان های کارگری، که در عرصه مدیریت شاخه های مختلف صنعت ملی شده قرار دارند، باید برای مبادله تجربیات خود به یک دیگر پیوندند، باید یک دیگر را به لحاظ اقتصادی مورد پشتیبانی قرار دهند، باید با نیروی مشترک خود روی دولت، روی شرایط اعتبار و غیره، کار کنند. البته این نوع دفتر مرکزی برای مدیریت شاخه های ملی شده صنعت به وسیله کارگران، می باید در تماس نزدیک با اتحادیه های کارگری باشد.

به عنوان جمع بندی، می توان گفت که این حوزه جدید کار، در دل خود هم فرصت های عظیم و هم خطرات بزرگی را به همراه دارد. خطرات، ریشه در این واقعیت دارد که سرمایه داری دولتی، از طریق مداخله اتحادیه های کارگری تحت کنترل، قادرست تا بر کارگران نظارت داشته باشد، با سببیت آن ها را استثمار کند، و مقاومت آنان را فلج نماید. امکانات انقلابی نیز ریشه در این واقعیت دارد که کارگران، با قرار دادن خود در مناصبی از شاخه هایی در صنعت که به طور استثنایی اهمیت دارند، می توانند رهبری حمله به تمامی نیروهای سرمایه و دولت بورژوازی را به دست گیرند. کدام یک از این امکانات پیروز خواهد شد؟ و در چه دوره ای از زمان؟ طبیعتاً پیش بینی این امر ناممکن است. این موضوع تماماً به مبارزه گرایش های مختلف در داخل طبقه کارگر، به تجربیات خود کارگران، و به موقعیت جهانی بستگی خواهد داشت. در هر مورد، استفاده از این شکل جدید فعالیت به نفع طبقه کارگر، و نه آریستوکراسی و بوروکراسی کارگری^(۵)، تنها یک شرط نیاز است: وجود یک حزب انقلابی مارکسیستی که همه اشکال فعالیت طبقه کارگر را به دقت مطالعه کند، هرگونه انحرافی را به نقد بکشد، کارگران را آموزش و سازمان دهد، از نفوذ در اتحادیه های کارگری برخوردار گردد، و نمایندگی انقلابی کارگران در صنعت ملی شده

دارد. در هر دو مورد، بورژوازی مجبور است تا فضای معینی را برای فعالیت به کارگران بدهد. کارگران از این موضوع بنا به منافع خودشان استفاده می کنند.

این ساده لوحی خواهد بود اگر کسی چشم خود را به روی خطرات ناشی از وضعیتی که در آن اتحادیه های کارگری نقشی کلیدی در صنعت ملی شده دارند، ببندد. اصل خطر، ارتباط مقامات بالای اتحادیه با ابزار سرمایه داری دولتی، تغییر از نمایندگان قانونی پرولتاریا به گروگان های دولت بورژوازی است. هرچند شاید این خطر بزرگی باشد، اما تنها قسمتی از یک خطر عمومی، یا به طور دقیق تر یک بیماری عمومی را تشکیل می دهد: یعنی انحطاط بورژوازی ابزارهای اتحادیه ای در دوران امپریالیسم، نه فقط در مراکز سابق متروپل، بلکه همچنین در کشورهای مستعمره.

رهبران اتحادیه های کارگری، در اکثریت قریب به اتفاق موارد، گماشتگان سیاسی بورژوازی و دولت آن هستند. در صنعت ملی شده، آن ها می توانند به کارگزاران اجرایی تبدیل شوند، که عملاً نیز شده اند. در مقابل چنین موردی، هیچ مسیری به جز مبارزه برای استقلال جنبش کارگری به طور اعم، و مبارزه برای ایجاد هسته های سخت انقلابی در دورن اتحادیه های کارگری به طور اخص وجود ندارد؛ هسته هایی که در آن واحد، ضمن تقویت وحدت جنبش اتحادیه ای، مستعد مبارزه برای یک سیاست طبقاتی و برای یک ترکیب انقلابی از گروه های رهبری کننده، هستند.

خطر دیگر نیز در این واقعیت نهفته است که بانک ها و سایر شرکت های سرمایه داری، که شاخه مفروضی از صنعت ملی شده از نقطه نظر اقتصادی بر آن تکیه دارد، احتمالاً از روش های خاص سابوتاژ برای ایجاد مواعی بر سر راه مدیریت کارگران استفاده کند تا آن را بی اعتبار سازد و به سوی فاجعه حرکت دهد. رهبران رفرمیست تلاش خواهند کرد تا از طریق سازشکاری های نوکرمآبانه با مطالبات تأمین کنندگان سرمایه دار خود، به ویژه بانک ها، این خطر را دفع کنند. بالعکس، رهبران انقلابی، از سابوتاژ بانک ها به این نتیجه خواهند رسید که سلب مالکیت از بانک ها و استقرار یک بانک ملی واحد، که در حکم مرکز حسابداری^(۴) کل اقتصاد





را تضمین نماید.

منبع:

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1938/xx/mexico03.htm>

توضیحات مترجم:

(۱) لویی بناپارت، سه سال پس از قدرت گیری، در تاریخ ۲ دسامبر ۱۸۵۱، به کودتایی بر ضد دولت خود دست زد و بدین ترتیب، یک دیکتاتوری نظامی جایگزین دولت سابق گشت. مارکس بلافاصله پس از این واقعه، جزوه مشهور «هجدهمین برومر لویی بناپارت» را به نگارش درآورد تا در آن نشان دهد «... که چگونه مبارزه طبقاتی در فرانسه، شرایط و مناسباتی را به وجود می آورد که به یک شخصیت مضحک، امکان بازی نقش یک قهرمان را می دهد.» (پیشگفتار مارکس بر چاپ دوم "هجدهمین برومر لویی بناپارت"، به تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۸۶۹)

در نوشته های مارکس و انگلس این اصطلاح به شکلی از حکومت در جامعه سرمایه داری اشاره دارد که در آن بخش اجرایی دولت، تحت حاکمیت یک نفر، بر همه بخش های دولت و بر جامعه قدرتی استبدادی و دیکتاتورمآبانه به دست می آورد. به همین جهت بناپارتنیسم برای توصیف دولتی استفاده می شود که در شرایط نبود امنیت و با مداخله نظامی، پلیسی و بوروکراسی دولتی برای استقرار نظم، تشکیل می گردد، و فرآورده موقعیتی است که در آن طبقه حاکم در جامعه سرمایه داری دیگر قادر نیست حاکمیت خود را از طریق ابزارهای قانونمند و پارلمانی حفظ کند؛ اما در عین حال طبقه کارگر نیز قادر نیست پیشوایی خود را بر کرسی بنشانند.

(۲) تروتسکی در بخش ۸ از کتاب «برنامه انتقالی» (مبحث سلب مالکیت از گروه های مجزای سرمایه داران) می گوید:

«برنامه سوسیالیستی سلب مالکیت، یعنی سرنگون ساختن سیاسی بورژوازی و منهدم کردن سلطه اقتصادی آن، در دوران انتقالی، نباید به هیچ وجه مانع از این شود

که در صورت مقتضی بودن شرایط، درخواست سلب مالکیت از چند شاخه اصلی صنعتی حیاتی برای موجودیت ملی و یا سلب مالکیت از طفیلی ترین بخش بورژوازی، پیش کشیده شود.»

(۳) منیسترالیسم (Ministerialism): «وزارات گرای»، یا «سوسیالیسم وزارتی» و نیز «میلرانیسم»؛ تاکتیک اپورتونیستی شرکت سوسیالیست ها در دولت های ارتجاعی بورژوایی. این اصطلاح در سال ۱۸۹۹ به مناسبت شرکت الکساندر میلران (Millerand)، سوسیالیست فرانسوی، در دولت بورژوایی والدگ-روسو، پدید آمد (برگرفته از توضیحات م. پورهرمزبان بر ترجمه کتاب «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم»)

(4) Accounting House

تروتسکی در بخش ۹ از کتاب برنامه انتقالی (مبحث سلب مالکیت از بانک های خصوصی و دولتی کردن سیستم اعتبارات) می نویسد:

«سلب مالکیت از بانک ها، هرگز به معنای مصادره سپرده های بانکی نیست. برعکس، بانک دولتی واحد قادر خواهد بود شرایطی به مراتب مناسب تر از بانک های خصوصی برای ودیعه گذاران کوچک ایجاد کند. به همین طریق، تنها بانک دولتی می تواند برای کشاورزان، کسبه و بازرگانان خرده پا شرایط مناسب، یعنی اعتبار ارزان، فراهم کند. اما بالاتر از همه، وضعی است که طبق آن کل اقتصاد - و بیش و پیش از همه چیز صنعت بزرگ و حمل و نقل - تحت رهبری یک هیأت مالی واحد، در خدمت منافع حیاتی کارگران و سایر زحمتکشان قرار خواهد گرفت. با وجود این، دولتی کردن بانک ها، تنها موقعی این نتایج مناسب را به بار خواهد آورد که قدرت دولت، خود، یکسره از دست استنمارگران درآید و در اختیار زحمتکشان قرار گیرد.»

(۵) عبارت آریستوکراسی یا اشرافیت کاری (Labor Aristocracy) اصطلاحاً به آن قشر از کارگران در عمدتاً کشورهای پیشرفته سرمایه داری اطلاق می شود که از "مافوق سود (Super Profit)" یا سودهای بسیار کلان انحصاری (که به تعبیر لنین مافوق آن سودی است





مابین ملت های "بزرگ" و صاحب امتیاز، که تمامی ملل دیگر تحت ستم آنان قرار دارند، تکمیل می شود. ته مانده های ثروت تاراج شده به دست [ملل] صاحب امتیاز از طریق این تعدی، به بخش های معین زیادی از خرده بورژوازی، و آریستوکراسی و بوروکراسی طبقه کارگر می رسد».

این بخش «نماینده اقلیت بسیار کوچکی از پرولتاریا و توده های کارگر است» که «پشتیبانی آن... از بورژوازی در مقابل توده های پرولتر» بنیان اجتماعی رفرمیسم می باشد.

بدین ترتیب، لنین، شالوده اجتماعی آریستوکراسی کارگری را در "ما فوق سود"هایی می دید که از خلال سرمایه گذاری امپریالیستی در آن چه که امروز کشورهای "جهان سوم" یا "کشورهای جنوب" نامیده می شود، ایجاد شده بود. او در پیشگفتار خود به تاریخ ۶ ژوئیه ۱۹۲۰ بر کتاب «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» می نویسد:

«بدیهی است که با یک چنین مافوق سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق آن سودی است که سرمایه داران از طریق بهره کشی از کارگران کشور "خود" به چنگ می آورند) می توان رهبران کارگران و اقشار فوقانی کارگران را که قشر آریستوکرات کارگری هستند، تطمیع نمود. و این سرمایه داران کشورهای "پیشرفته" هستند که آن ها را تطمیع می کنند و این عمل را به هزاران راه، مستقیم و غیر مستقیم، آشکار و پنهان، انجام می دهند».

لنین در ادامه می نویسد:

«این قشر کارگران بورژوا شده یا "آریستوکراسی کارگری" که از لحاظ شیوه زندگی، میزان دستمزد و به طور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا شده است، به عنوان مهم ترین تکیه گاه انترناسیونال دوم، و در دوره ما، تکیه گاه عمده اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی، خدمت می کند. آن ها گماشتگان واقعی بورژوازی در جنبش کارگری، و مباشرین کارگری طبقه سرمایه دار، مجریان واقعی رفرمیسم و شوونیسم هستند».

که سرمایه داران از طریق بهره کشی از کارگران کشور "خود" به چنگ می آورند (تطمیع می شوند و بدین ترتیب، چه به لحاظ سطح دستمزد و رفاه و چه سبک زندگی و ایدئولوژی، خرده بورژوا یا بورژوا می شوند.

فردریک انگلس، نخستین بار ایده "آریستوکراسی کارگری" را در تعدادی از نامه های خود به مارکس- از اواخر دهه ۱۸۵۰ تا اواخر دهه ۱۸۸۰- مطرح نمود. در واقع انگلس با محافظه کاری رو به رشد در بخش های سازمان یافته طبقه کارگر بریتانیا دست به گریبان بود. او استدلال کرد که کارگران بریتانیا، که خود قادر به ایجاد اتحادیه و تضمین ثبات شغلی بوده اند- مانند کارگران ماهر در صنایع آهن، فولاد و ساخت ماشین آلات، و عمده کارگران کارخانجات نساجی- یک لایه یا قشر ممتاز و "بورژوا شده" (Bourgeoisified) "از طبقه کارگر، یک "آریستوکراسی کارگری" را ایجاد کرده اند.

تسلط سرمایه بریتانیا بر اقتصاد جهانی- در واقع "انحصار" صنعتی و مالی آن- به کارفرمایان اصلی اجازه داد تا اقلیتی از کارگران را از دستمزدهای نسبتاً بالاتر و امنیت شغلی منتفع کنند. انگلس به این امتیازات نسبی، به خصوص در قیاس با توده کارگرانی که با درآمدهای پایین و در مشاغل بی ثبات به کار گرفته می شدند، به عنوان پایه مادی محافظه کاری در جنبش کارگری بریتانیا نگاه می کرد.

تنوری معاصر آریستوکراسی کارگری نیز ریشه در اثر لنین در مورد امپریالیسم و ظهور "سرمایه داری انحصاری" دارد. لنین هنگامی که مشاهده کرد رهبران بسیاری از احزاب سوسیالیستی اروپا در جنگ جهانی اول از دولت های سرمایه داری "خودشان" دفاع می کنند، بهت زده شد. پیروزی آن چه که او "اپورتونیسم" خطاب می کرد (اصطلاح او برای رفرمیسم)، لنین را کمی دچار سردرگمی نموده بود.

تا سال ۱۹۱۵، لنین کار بر روی توضیح خود پیرامون پیروزی اپورتونیسم در جنبش های سوسیالیستی و کارگری را آغاز کرده بود. او طی مقاله ای با عنوان "سقوط بین الملل دوم" چنین نوشت:

«دوره امپریالیسم، دوره ایست که در آن تقسیم جهان



مذهب در شوروی (بخش اول)

پال دیکسن

ترجمه: کیوان نوفرستی

مقاله زیر که نخستین بار در سال ۱۹۴۵ به رشته تحریر درآمده است، به ارزیابی و تحلیل رابطه میان دولت شوروی و کلیسای ارتودوکس روسیه می پردازد. نویسنده در این جا نشان می دهد که میان رویکرد لنین و بلشویک ها نسبت به مسأله مذهب و زیگزاگ های معمول سیاست استالینیستی پس از آن، یک مرزبندی روشن و مشخص و غیرقابل انکار وجود داشته است. آن چه در ادامه می خوانید، بخش نخست این مطلب است که در شماره بعدی تکمیل خواهد شد.

در شماره اخیر «اخبار بین المللی کارگری» ما به موضوع انحطاط بوروکراسی شوروی پرداختیم که خود را با رشد عظیم ناسیونالیسم در شوروی به تصویر کشیده است. البته مسیر این انحطاط استالینیستی را می توان با مطالعه تقریباً تمامی جنبه های حیات شوروی دنبال کرد. این انحطاط، به خصوص در روابط بوروکراسی با کلیسای ارتودوکس روسیه آشکار و نمایان می شود.

رویکرد بلشویک ها نسبت به کلیسای ارتودوکس از دو جنبه مقید بود: اول، بنیان ماتریالیستی که اساس مارکسیسم را شکل می دهد، و دوم، نقشی که این کلیسا در روسیه تزاری ایفا کرد. کلیسای ارتودوکس نه فقط یکی از بزرگ ترین صاحبان زمین- با مالکیت ۷.۵ میلیون جریب^۱ زمین و درآمد سالانه ۱۵۰ میلیون روبل- ، بلکه ابزاری حاضر و آماده در دستان تزاریسم بوده است. با رشد جنبش انقلابی تا اواخر قرن نوزدهم، روحانیت روسیه درخواست کرد که اجازه همکاری او با پلیس مخفی تزار برای تعقیب و دستگیری انقلابیون صادر شود. عناصر بسیاری در این بودند که نقش کوچکی در این اقدامات داشتند.

پس از قتل عام کارگران سن پترزبورگ به دست سربازان تزار در روز یکشنبه سیاه (ژانویه ۱۹۰۵)، «شورای مقدس»^۲ (هیئت گرداننده کلیسا) ضمن صدور بیانیه ای، به تقبیح «افراد مسموم الفکر»ی پرداخت که «بی هیچ ندامتی، با قساوت در قلب ها و نفیرین بر لبانشان، دیگران را به مرگ بی ثمر کشاندند». شورا اعلام کرد که «دشمنان ما، در صدد هستند که بنیان های ایمان ارتودوکس و قدرت مطلقه تزار ما را متزلزل سازند... از خدا بترسید، تزار را محترم شمارید... مطیع هر قدرتی باشید که خداوند مقدر فرموده است... بنا به مشیت خداوند، با عرق جبین زحمت بکشید».

پس از انقلاب اکتبر، در ژانویه ۱۹۱۸، اسقف اعظم کلیسای ارتودوکس، «تیخون»^۳، پیامی به مؤمنین فرستاد و طی آن بلشویک ها را به عنوان «هیولاهای نژاد بشر» تقبیح و هر کسی را که از انقلاب پشتیبانی می کرد، تکفیر نمود.



لنین نوشته بود «مذهب، افیون توده هاست. این سخن حکیمانه مارکس، ستون فقرات کل جهان بینی مارکسیزم را در مورد مسأله دین تشکیل می دهد. مارکسیزم، تمام ادیان و کلیساها و تمام تشکیلات مذهبی را همواره به عنوان ارگان های ارتجاع بورژوازی- که می خواهند از استثمار دفاع کرده و طبقه کارگر را تحقیر و منحرف نمایند- تلقی می کند» (رویکرد حزب کارگران نسبت به

² Holy Synod

³ Tikhon

¹ هر جریب (Acre) تقریباً ۴ هزار متر مربع یا چهل درصد یک هکتار است.





مذهب، مه ۱۹۰۹).

مصادره، ولی ساختمان های کلیسا جهت استفاده روحانیون عودت داده شد. کلیسا همچنان از آزادی عبادت، اجتماع، گردهمایی و تبلیغات برخوردار بود. اما از سوی دیگر حزب کمونیست نیز با راه اندازی «انجمن آتئیست های رزمنده»^۱ و ژورنال آن به نام «آتئیست»، دست به تبلیغات ضد مذهبی نیرومندی زد.

در طول سال های جنگ داخلی، اکثر روحانیون روسیه از سفیدها حمایت کردند، اما مقاومت آن ها در برابر رژیم شوروی در اوایل دهه ۱۹۲۰ در هم شکسته شد. در سال ۱۹۲۱، حکومت شوروی به منظور تهیه منابع مالی لازم برای خرید مواد غذایی از خارج و غلبه بر قحطی، فرمان مصادره طلا، نقره و سنگ های قیمتی متعلق به کلیسا را صادر کرد. اسقف اعظم، روحانیون را به مقاومت فراخواند و طی مبارزه شدیدی که رخ داد، ۴۵ کشیش اعدام و ۲۵۰ نفر به حبس های بلندمدت محکوم شدند. تا این زمان دیگر مشخص بود که حکومت شوروی برای ماندن آمده است؛ بنابراین بخشی از روحانیت با عجله تلاش کرد تا صلح خود با حکومت را به بهترین شکلی که می توانست، اعلام کند. این بخش در سال ۱۹۲۲ به اصطلاح «کلیسای نوگرا»^۲ را ایجاد کرد که سرمایه داری را یک «گناه مهلک» می نامید. پیامد این امر، ایجاد شکاف در درون کلیسا بود. از این زمان به بعد حتی اکثریت روحانیون که با «کلیسای نوساز» مخالف بودند، در ظاهر امر دولت شوروی را تأیید می کردند.

این وضعیت، تا پیش از عروج بوروکراسی استالینیستی و پیروزی آن بر اپوزیسیون چپ بلشویک-لنینیست وجود داشت. کلیسا به فعالیت خود در اتحاد شوروی ادامه داد، اما توده ها- به خصوص در شهرها- از آن روی برگردانده بودند. حمایت از کلیسا در بین جوانان بسیار ناچیز بود؛ در واقع پایگاه اصلی کلیسا در بین توده های عقب مانده تر، به خصوص نسل های قدیمی تر دهقانان قرار داشت. دستگاه روحانیت به کمک نذورات جمع آوری شده از حامیان خود سرپا بود و پیوند آن با حیات جامعه شوروی تقریباً به طور کامل قطع گشته بود.

اما لنین در همان مقاله به روشنی عنوان کرد که بلشویک ها انتظار محو فوری مذهب را، حتی پس از تسخیر قدرت، ندارند. انگلس، که لنین به او نیز ارجاع می دهد، تقریباً چهل سال پیش از این در «آنتی دورینگ» نوشته بود:

«هرگاه این عمل [انقلاب اجتماعی] تماماً صورت بگیرد، هرگاه جامعه با تملیک بر کل ابزار تولید و استفاده از آن بر پایه یک برنامه، خود و کلیه اعضایش را از اسارتی که هم اکنون در قید آن اند، از اسارت ابزار تولیدی که خود آن ها تولید کرده اند، ولی در برابرشان همچون نیروی مقتدر بیگانه ای صف آرایی می کند، نجات دهد، هر گاه انسان دیگر نه فقط تعقل، بلکه تحکم نیز کند، تازه آن زمان است که آخرین نیروی بیگانه ای نیز که اکنون در مذهب منعکس می شود، ناپدید خواهد شد و همراه با آن، خود بازتاب مذهبی نیز از بین می رود، آن هم به این دلیل ساده که دیگری چیزی برای بازتاب شدن وجود ندارد.»

تنها در یک جامعه تماماً سوسیالیستی است که می توان انتظار محو کامل مذهب را داشت، چرا که تنها در این زمان بنیان اجتماعی مذهب- ترس توده های مردم به دلیل فروماندگی آن ها در برابری نیروهای تولید- دیگر وجود نخواهد داشت. در این بین، حزب کمونیست اتحاد شوروی مطابق با برنامه خود در سال ۱۹۱۹ اعلام کرد:

« [حزب تلاش دارد تا] قطع پیوندهای میان طبقات استثمارگر و سازمان های مبلغ مذهبی را تضمین کند، در رهایی واقعی توده های کارگر از پیش دآوری های مذهبی همکاری نماید، و دست به مبسوط ترین تبلیغات روشنگری علمی و ضد مفاهیم مذهبی بزند. در عین حال ما باید با احتیاط تمام از هر آن چه که بتواند احساسات مؤمنان را جریحه دار سازد، دوری کنیم؛ چرا که چنین روشی تنها می تواند به تقویت تعصبات مذهبی منجر شود.»

دولت شوروی با داشتن چنین هدفی در پیش روی خود، فرمان به جدایی کلیسا از دولت داد و نظام آموزشی را از کل نفوذ کلیسا رها ساخت. حق تبلیغات مذهبی و ضد مذهبی به تمامی شهروندان اعطا شد. دارایی کلیسا

¹ Society of Militant Atheists

² Living Church (Живая Церковь)



زمامداری استالین، در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۳۲ از «برنامه پنج ساله آنتیسم» خبر داد. به این ترتیب گفته شد که تا اول ماه مه ۱۹۳۷، «حتی یک عبادتگاه هم نبایستی در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی باقی بماند و مفهوم خدا، به عنوان مفهومی بازمانده از قرون وسطی و ابزاری برای ستم بر توده های کارگر، باید از اتحاد شوروی رخت بربندد»!

۴۲

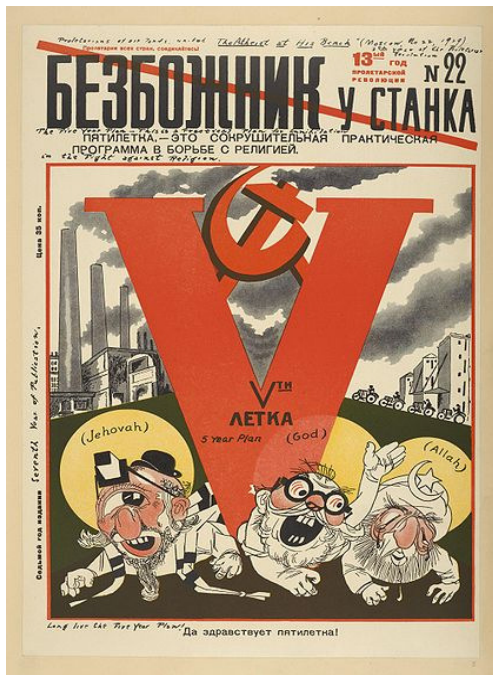
کشیش ها حق رأی دادن در انتخابات شوراها یا انتخاب شدن در سازمان های شورایی را نداشتند. برای کارگران آگاه شوروی، کلیسا در حکم عتیقه ای بود مربوط به گذشته که به دلیل تأثیر استانداردهای رو به شد مادی و فرهنگی توده ها محکوم به زوال تدریجی است.

چنان چه انزوای دولت شوروی به وسیله انقلاب جهانی در هم می شکست و از رشد بوروکراسی استالینیستی جلوگیری می شد، این مسیر تکامل ادامه می یافت. در آن صورت ما می توانستیم شاهد تحقق پیشگویی های جسورانه «الفبای کمونیزم»- جزوه ای که از سوی حزب کمونیست اتحاد شوروی در دوره لنین و تروتسکی نوشته شده بود- باشیم:

«گذار از جامعه ای که کار سرمایه داری را تمام می کند، به سوی جامعه ای که به کل از تمامی بقایای تقسیم کار و تخصم طبقاتی آزاد است، مرگ طبیعی تمامی مذاهب و خرافات را به ارمغان خواهد آورد».

مسیر واقعی رویدادهای تحت حاکمیت استالینیزم شدیداً عکس این بوده است. این خود اثبات قطعی ماهیت رژیم استالینیستی است و نشان می دهد که تا چه میزان سوسیالیزم را «در نهایت و به طور قطعی» ساخته است!

رویکرد بوروکراسی در قبال کلیسا از مسیر زیگزاگ های همیشگی و معمول سیاست استالینیستی عبور کرده است. در دوره سیاست مافوق چپ «اشتراکی کردن اجباری» و اجرای «برنامه های پنج ساله» در طی چهار سال، تلاشی برای انحلال کلیسا و نفوذ آن به دستور حکومت صورت گرفت. با آغاز این تلاش ها در سال ۱۹۲۹، کلیسا ها به اجبار بسته و کشیش ها در سرتاسر اتحاد شوروی دستگیر و تبعید شدند. زیارتگاه مشهور «باکره ایبریا»^۱ - که مؤمنان آن را «مقدس ترین» جایگاه در سرتاسر روسیه می دانستند- ویران شد. استالین و حکومت او برخلاف لنین و تروتسکی، کوچک ترین هراسی از تقویت تعصبات مذهبی از طریق جریحه دار ساختن احساسات مذهبی مردم نداشتند! به اعتقاد آن ها مذهب می توانست مانند کولاک با یک چرخش قلم منحل و نابود شود. «انجمن آنتیست های رزمنده» در دوره



جلد نشریه «آنتیست» (بزیوژنیک) در سال ۱۹۲۹: درهم شکستن خدایان یهودیت، اسلام و مسیحت در زیر فشار برنامه پنج ساله آنتیسم

اما با نهایت تأسف برای این «برنامه» استالینیستی، بوروکراسی طی دوره اعلام برنامه مذکور، عملاً مشغول تقویت بنیان اجتماعی مذهب در اتحاد شوروی بود، خصوصاً به دلیل مصائب و مشکلات فزاینده ای که سیاست اقتصادی فاجعه بار آن بر توده های مردم تحمیل می کرد. «قحطی بزرگ» در سال های ۱۹۳۲-۳۳ که طی آن میلیون ها نفر از مردم اتحاد شوروی جان باختند، نقش به مراتب بزرگ تری از تبلیغات مذهبی در تقویت جایگاه کلیسا میان توده ها ایفا کرد. «برنامه پنج ساله آنتیسم» هم درست مانند سایر «برنامه» های استالینیستی این دوره، پیش از اتمام زمانی که برای تحقق و تکمیل آن لازم بود، رسماً به فراموشی سپرده شد.

اکتبر ۱۹۴۵

¹ Iberian Virgin



انگلس دربارهٔ باکونین



مقدمه: متن زیر بخشی از نامهٔ انگلس به تئودور کونو*، مورخ ۲۴ ژانویهٔ ۱۸۷۲، است؛ انگلس بخش نسبتاً زیادی از این نامه را به افشای توطئه های باکونین در درون انترناسیونال اول و علیه شورای عمومی آن اختصاص داده است؛ با این حال در بخش اندک باقی مانده، توضیحی گویا از خطاهای تئوریک باکونین به دست داده شده که با توجه به موضوعیت آن در حاشیهٔ بحث های کنونی با برخی از دوستان و رفقای آنارشویست، به فارسی ترجمه گردیده است. تلاش می شود تا متن کامل این نامه به زودی ترجمه و در نشریهٔ میلیتانت منتشر شود. کیوان نوفرستی

[...] باکونین که تا سال ۱۸۶۸ به دسیسه کردن علیه انترناسیونال پرداخته بود، پس از شکست مفتضاحانه اش در کنفرانس صلح برن، به [انترناسیونال] پیوست و به یکباره از درون آن شروع به توطئه چینی علیه شورای عمومی نمود. باکونین تئوری عجیب و غریب خودش را دارد، ملغمه ای از پرودونیسیم و کمونیسیم؛ او سرمایه و از این رو تضاد طبقاتی میان سرمایه داران و مزدبگیران را که از درون تکامل اجتماعی برخاسته، منشأ اصلی شرارتی که باید ملغی شود در نظر نمی گیرد و نکتهٔ اصلی تئوری او هم در وهلهٔ نخست در همین حقیقت نهفته است. در عوض او دولت را منشأ اصلی شر در نظر می گیرد. تودهٔ عظیم کارگران سوسیال دموکرات این ایدهٔ ما را حمایت می کنند که قدرت دولتی چیزی بیش از سازمانی که طبقات حاکم، زمین داران و سرمایه داران برای خود و به منظور حفظ امتیازات اجتماعی شان تدارک دیده اند، نیست؛ با این حال باکونین اصرار دارد که این دولت است که سرمایه را خلق کرده، و سرمایه

دار تنها به لطف دولت سرمایه خود را در اختیار دارد. بنابراین دولت، شر اصلی است، پیش از هر چیز دولت است که باید نابود شود تا سپس سرمایه داری خود رهسپار جهنم شود. به عکس اعتقاد ما بر این است که: سرمایه و اختصاص کلیهٔ ابزار تولید به اقلیتی معدود را نابود کنید تا از این رهگذر دولت خود سقوط کند. این تفاوت، یک تفاوت ماهوی است. بدون یک انقلاب اجتماعی از پیش، الغای دولت بی معناست؛ الغای سرمایه، فی نفسه انقلاب اجتماعی است و شامل تغییر در کل روش تولید می شود. البته از آن جا که برای باکونین، دولت شر اصلی محسوب می شود، پس اصولاً کاری که بتواند به حفظ بقای دولت بیانجامد- خواه جمهوری باشد یا سلطنتی یا هر چیز دیگری- نباید صورت پذیرد. از همین روست که **کناره گیری کامل از کل سیاست** [نتیجه می شود]. ارتکاب به یک کنش سیاسی، و به خصوص شرکت جستن در انتخابات، در حکم خیانت به اصول خواهد بود. کاری که باید انجام داد، دست زدن به تبلیغات است و توهین به دولت و سازماندهی؛ هنگامی که تمامی کارگران، یعنی اکثریت، جلب شدند، باید مقامات را عزل، دولت را ملغی و تشکیلات انترناسیونال را جایگزین آن کرد. این عمل عظیم، که هزاره با آن آغاز می گردد، **انحلال اجتماعی** نامیده می شود.

همهٔ این ها شدیداً رادیکال به نظر می رسد، و آن قدر ساده است که می توان ظرف پنج دقیقه از بر کرد؛ به همین دلیل است که این تئوری باکونین به سرعت در اسپانیا و ایتالیا با اقبال [عمومی] دربین وکلای جوان، پزشکان و سایر افراد جزم گرا رو به رو شده است.

اما تودهٔ کارگران هرگز به خود اجازه نخواهند داد با این [ایده] اقتناع شود که امور عمومی کشورشان، اموری مربوط به آن ها نیست. آن ها ذاتاً سیاسی هستند و هر کس سعی کند به آن ها بقبولاند که باید سیاست را به حال خود رها کنند، نهایتاً در محمصه گیر خواهد افتاد. این موعظه که کارگران باید در تمامی شرایط از سیاست دوری کنند، به منزلهٔ راندن آن ها به سوی دستان روحانیون یا جمهوری خواهان بورژوا است.

حال که به گفتهٔ باکونین انترناسیونال قرار نیست برای مبارزهٔ سیاسی شکل بگیرد، بلکه برای این منظور باید به محض وقوع انحلال اجتماعی، یک باره جایگزین سازمان دولتی کهنه شود، پس این نتیجه به دنبال می آید



تاجر: بدیلی وجود نداشت

مایکل رابرتز

ترجمه: آرمان پویان

دوره زمامداری تاجر از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ به طول انجامید و در همین دوره بود که «تاجریسم» شکل می گیرد. تاجریسم، به عنوان نوعی نیروی ضد انقلابی از جانب سرمایه، وسیعاً از سوی طرفدارانش به دلیل نجات سرمایه داری بریتانیا یا دور کردن آن از بروز فاجعه، تحسین می شود. اما در واقع بحرانی که اقتصادهای اصلی سرمایه داری را تا اواخر دهه ۱۹۷۰ درنوردیده بود، منجر به یک تغییر عمومی وسیع در سطح استراتژی اقتصادی و تحمیل آن به سرمایه شد؛ و در این میان تاجریسم تنها یک شاخه از همین تغییر و تحول عمومی بود. اقتصادهای اصلی سرمایه داری، سقوط ممتد و شدید سوددهی سرمایه را از اواسط دهه ۱۹۶۰ به بعد، از سر گذرانده بودند. این موضوع، نتیجه «بازارهای کار منقبض»^(۱) بود. چرا که دیگر نه خبری از هجوم کار ارزان افراد بیکار پس از جنگ بود، نه افزایش سریع جمعیت نیروی کار در دوره «رونق زاد و ولد» پس از جنگ جهانی دوم^(۲). به علاوه سطح سرمایه گذاری در تکنولوژی نسبت به کار، رو به رشد بود که چندان از پس افزایش بهره وری کار برنیامد.

طبق محاسبات من، بین سال های ۱۹۶۳ و ۱۹۷۵، نرخ سود بریتانیا برای کل اقتصاد با ۲۸ درصد سقوط، از حدوداً ۲۶ به ۱۹ درصد رسید. نرخ استثمار ۲۰ درصد کاهش یافت، درحالی که ترکیب ارگانیک سرمایه (نسبت هزینه تجهیزات و تکنولوژی به هزینه کار) ۲۰ درصد افزایش یافت. با توجه به تئوری اقتصادی مارکسیستی، این یک دوره بحران کلاسیک برای سرمایه داری محسوب می شد (برای جزئیات بیشتر در این مورد، به کتاب من با عنوان «رکود بزرگ» مراجعه کنید).

که انترناسیونال باید تا حد امکان به ایده آل باکونینیستی از جامعه آتی نزدیک شود. در این جامعه، پیش از هر چیز **اتوریته** وجود نخواهد داشت؛ چرا که اتوریته = دولت = سرّ مطلق (این که افراد چه طور می خواهند دم آخر بدون داشتن یک اراده تصمیم گیرنده، یک رهبری متحدانه، کارخانه را بگردانند، خط راه آهن را راه بیندازند یا کشتی را هدایت کنند، مسأله ای است که به ما نمی گویند). اتوریته اکثریت بر اقلیت نیز متوقف می شود. همه افراد و اجتماعات خودمختار هستند؛ اما در مقابل این پرسش که چه طور ممکن است جامعه ای، گیریم متشکل از دو نفر، وجود داشته باشد، بدون آن که هر فرد از بخشی از خودمختاری اش [به نفع دیگری] صرف نظر کند، باکونین سکوت اختیار می کند. با این همه انترناسیونال باید مطابق با این الگو، بازسازماندهی شود. همه بخش ها، و در هر بخش همه افراد، خودمختار هستند. گور پدر **قطعنامه های پازل** که چنان اتوریته مخربی به شورای عمومی بخشید که حتی خودش را تضعیف می کرد!

حتی اگر این اتوریته به طور اختیاری اعطا شود، باز هم مطلقاً باید از آن جلوگیری کرد، **چرا که** [در هر حال] اتوریته است.

این ها نکات اصلی این شهادی بود که به اختصار بیان شد.

منبع:

http://www.marxists.org/archive/marx/works/1872/letters/72_01_24.htm

توضیحات:

* تئودور کونو (۱۸۴۷-۱۹۳۴): مهندس سوسیال دموکرات آلمانی که در اوایل دهه ۱۸۷۰ از کشور خود بیرون شد، در سازمان دهی یک بخش از انترناسیونال در میلان شرکت داشت و از خطّ شورای عمومی دفاع نمود. در کنگره لاهه (۱۸۷۲) او سرپرست کمیسیونی بود که تصمیم به اخراج باکونین از انترناسیونال اول گرفت. کونو بعدها به آمریکا مهاجرت کرد و در این جا با «روزنامه مردم نیویورک» همکاری نمود. به علاوه او سپس به یکی از بنیان گذاران سازمان «شوالیه های کار» تبدیل شد.



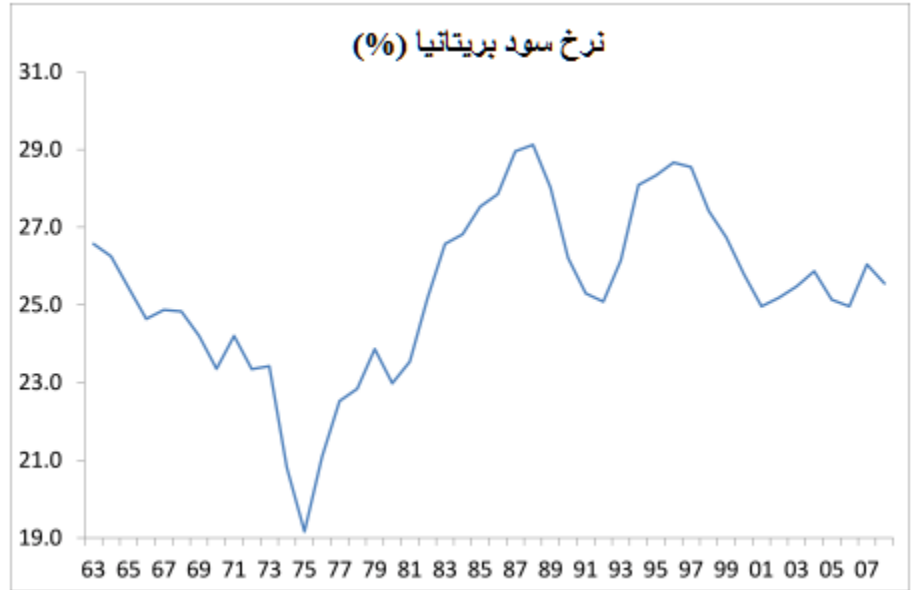
بردن توان کار، کاهش هزینه دولتی از طریق خصوصی سازی، و توسعه یک اقتصاد (رانتی) مبتنی بر خدمات مالی (موارد بریتانیا و ایالات متحده)، وظایف پیش رو بودند. این وظایف، مستلزم وجود رهبرانی بود که از پس آن بریبایند؛ تاچر یکی از آن ها بود، اما ریگان هم در نوع خودش چنین رهبری محسوب می شد.

اما آن چه اغلب فراموش می شود، این است که این ضد

انقلاب برای نجات اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری، پیش از تاچر یا ریگان آغاز شد. عصر نئولیبرالیسم، دست کم برای بریتانیا، از اواسط دهه ۱۹۷۰ آغاز گشت. داده ها هم این را تأیید می کنند. نرخ سود بریتانیا در سال ۱۹۷۵ به نقطه حداقل رسید و این همزمان بود با نقطه اوج نخستین رکود اقتصادی جهانی در سال ۱۹۷۴-۷۵.

حکوت حزب کارگر تحت زمامداری کالاهان، نخست وزیر، و هیلی، صدر اعظم، با آغاز مبارزه ای طولانی برای کاستن از هزینه های دولتی، پایین آوردن دستمزدها و کوچک سازی صنایع، تلاش کردند تا به بحرانی که بریتانیا را وادار به درخواست کمک از صندوق بین المللی پول در سال ۱۹۷۶ کرده بود، واکنش نشان دهند. کالاهان طی کنفرانسی در آن مقطع، بسیار رک و راست اعلام کرد که:

«معمولاً فکر می کردیم که شما می توانید با کاستن از مالیات و بالا بردن هزینه های دولتی، راه خروج از رکود را طی کنید و اشتغال را افزایش دهید. خیلی رک به شما می گویم که این گزینه دیگر وجود ندارد و تاجایی که حتی وجود داشت، از زمان جنگ به بعد فقط با تزییق مقدار بیشتری از تورم به اقتصاد جواب می داد، و در قدم بعدی با سطح بالاتری از بیکاری همراه می شد.» بنابراین اقتصاد کینزی نخست از طرف دولت حزب کارگر و نه تاچر طرد شد.



همین پدیده، در ایالات متحده، ژاپن و بخش های بسیاری از اروپا هم به چشم می خورد. بنابراین کاری باید صورت می گرفت. در این جا بود که خود تاچر اعلام کرد «بدیلی وجود ندارد»^(۳). یعنی تنها راه برون رفت، نابود کردن توان کار و انتقال توزیع ارزش ایجاد شده از سوی کارگران به سوی سرمایه بود، به بیان دیگر افزایش نرخ استنمار به عنوان عاملی برای خنثی کردن سقوط نرخ سود. به علاوه در بسیاری از اقتصادهای اصلی، نیاز بود که ارزش سرمایه و صنایع غیرمولد قدیمی از بین برود. در واقع به کارگیری تکنولوژی جدید و کار ارزان در سایر جاها به مراتب مولدتر و سودآورتر بود. هدف این بود که تولید بسیاری از صنایع سنگین و مانوفاکتور در اقتصادهای سرمایه داری بالغ، متوقف و به اقتصادهای آسیای شرقی و چین که از سوددهی به مراتب بیشتری برخوردار بودند، منتقل شود و این همان «جهانی سازی» بود.

این استراتژی مستلزم یک تکنولوژی جدید برپایه به اصطلاح بازارهای آزاد و گسست از «اقتصاد مختلط» کینزی بود؛ اقتصادی که در قالب آن حکومت ها درجه ای از رفاه و خدمات عمومی را عرضه، و در پروسه تولید سرمایه داری برای «کالای عمومی»، «مداخله» می کردند. اما تاچر این جمله منفور خود را گفت که «جامعه ای وجود ندارد». بالاتر از همه این ها، تحلیل

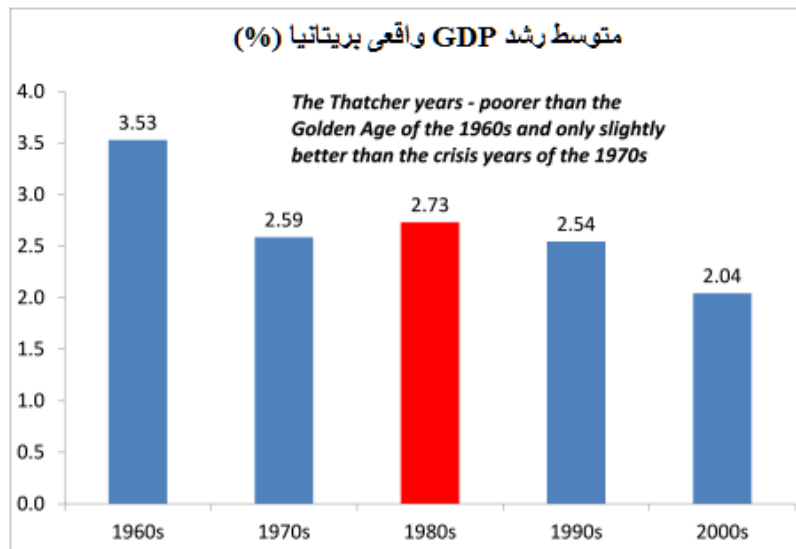


۱۹۹۷، رشد تولید ناخالص داخلی واقعی بریتانیا بهتر از سال های ۱۹۶۵ تا ۸۲- یعنی دوره افول نرخ سود- بود. اما رشد اقتصادی (و سوددهی) در هیچ جا حتی نزدیک به اندازه سال های ۱۹۴۶ و ۶۵ در بریتانیا و در تمامی اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری نبود.

«عصر طلایی» سرمایه داری در دهه ۱۹۶۰ بود و نه دهه ۱۹۸۰. به علاوه در دوره این «عصر طلایی»، نرخ های مالیات بر درآمد، تصاعدی بود (بالا ترین نرخ آن، ۹۹ درصد، در دوره آیزن هاور در اواخر دهه ۱۹۵۰ بود)؛ در بریتانیا کمک هزینه های دانشجویی برای تحصیلات عالی وجود داشت (بدون شهریه و وام)؛ حقوق مستمری با متوسط دستمزدها ارتباط داشت؛ بخش های مهم اقتصاد، مثل آب، انرژی، حمل و نقل و نیرو تحت کنترل دولت قرار داشتند (از جمله «بانک انگلیس») و بیکاری نسبتاً پایین بود. اما سال های زمامداری تاچر به هیچ وجه با این تصویر همخوانایی نداشت.

هم زمان تمرکز موج مقررات زدایی، از بخش مانوفاکتور به مالیه منتقل شد. همین موضوع لندن را به سرمایه مالی اروپا، اگر نه جهان، تبدیل کرد، هر چند بانکداری بریتانیا تقریباً محو شد، چرا که مهم ترین مؤسسات مالی در این شهر اکنون امریکایی یا اروپایی هستند.

بنابراین از ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۶، نرخ سود بریتانیا ۵۰ درصد صعود کرد و هر چند ترکیب ارگانیک سرمایه هم ۱۷ درصد بالا رفت (گرچه ایم مورد در دهه ۱۹۹۰ رخ داد)، نرخ استنثار کارگران به ۶۶ درصد جهش پیدا کرد! اگر فقط سال های زمامداری تاچر را در نظر بگیریم، باز هم همین داستان تکرار می شود: نرخ سود ۲۲ درصد صعود کرد، تکنولوژی و تجهیزات کارخانه ای تلف شد، به طوری که ترکیب ارگانیک ۳ درصد سقوط کرد، اما نرخ استنثار ۲۰ درصد بالا رفت. سال های تاچر برای کارگران مهلک بود، اما این پروسه از قبل، یعنی از دوره حزب کارگر آغاز شده و تا اواسط دهه ۱۹۹۰ ادامه یافته بود.



دو افسانه وجود دارد که حامیان سرمایه داری در مورد سال های زمامداری تاچر تکرار می کنند: نخست این است که رشد اقتصادی در دوره تاچر، نسبت به دوران پیش و پس از آن، به مراتب بهتر بود و همین مورد بریتانیا را قادر ساخت تا با سایر اقتصادهای سرمایه داری «برابری بکند». حتی به نظر می رسد که پال کروگمن هم در جدیدترین نوشته اش به طور ضمنی چنین ایده ای را پذیرفته است:

سال های زمامداری تاچر به مراتب ضعیف تر از «عصر طلایی» سرمایه داری در دهه ۱۹۶۰ و تنها قدری ناچیز بهتر از بحران سال های دهه ۱۹۷۰ بود

«گمان می کنم که تغییرات تاچر در مالیات ها، مقررات کار و غیره، به ایجاد اقتصاد انعطاف پذیرتری منجر شد و همین موضوع سال های خوب در دوره زمامداری بلر را ممکن کرد.»

به علاوه اگر بریتانیا شانس نمی آورد و منابع نفت و گاز دریای شمال را در اواخر دهه ۱۹۷۰ کشف نکرده و

بسیار خوب، درست است که بین سال های ۱۹۸۲ و



زامانداری خانم تاجر افزایش یافت و سپس اواخر این دوره سقوط کرد. حتی در سال های پایانی هم این مالیات ها به طور قابل توجهی بالاتر از زمانی بود که تاجر وارد عرصه شد. هزینه های عمومی نیز در هفت سال نخست او رشد داشت، ولی در سال های پایانی روند نزولی را طی کرد. مالیات های پایین تر، شعاری که به کرات از سوی دولت کنونی مطرح می شود، هرگز در دوره تاجر اجرایی نشد.

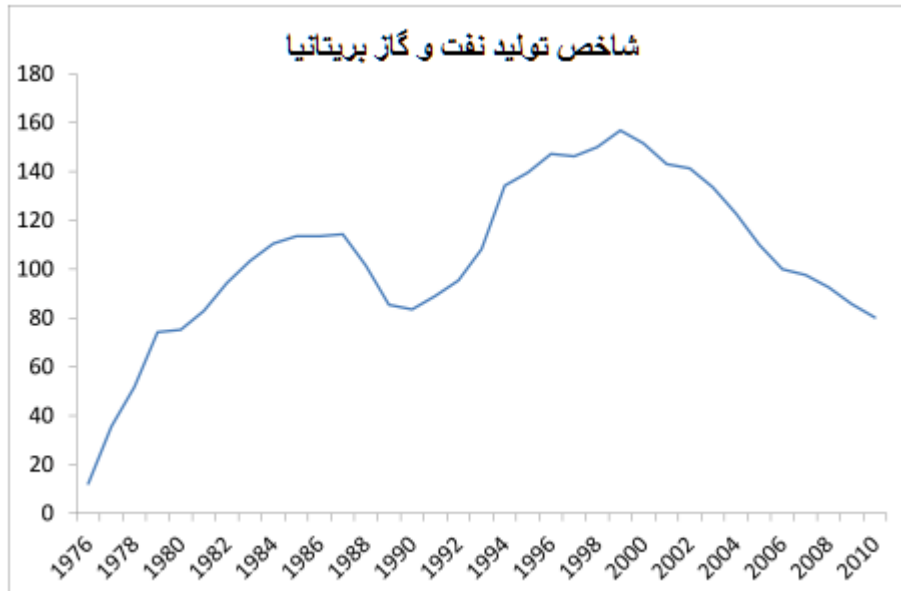
هرچند تاجر بلافاصله پس از روی کار آمدن، بالاترین نرخ مالیات بر درآمد شخصی را از ۸۳ به ۶۰ درصد تقلیل داد، نرخ مالیات پایه ای از ۳۳ درصد به تنها ۳۰ درصد کاهش یافت. در سال ۱۹۸۰، نرخ مالیات ۲۵ درصدی حذف و به این ترتیب نرخ ۳۰ درصدی به نرخ پایین تر مالیات تبدیل شد.

خانم تاجر کاهش مالیاتی سال ۱۹۷۹ را با تقریباً دو برابر کردن مالیات بر ارزش افزوده (از ۸ به ۱۵ درصد) جبران کرد. همان طور که یک تحلیلگر دست راستی می گوید: «تأثیر برنامه تاجر، افزایش قابل ملاحظه مالیات ستانی از تقریباً همه مالیات دهندگان بوده است».

نتیجه واقعی کاهش نرخ های مالیات بر درآمد برای

صاحبان بالاترین درآمدها، و همچنین لغو مالیات بر عواید سرمایه، پایین آوردن مالیات بر دارایی، ولی افزایش مالیات بر مصرف برای همه، نابرابری عظیم تر درآمد و ثروت بود. اما دلیل اصلی فقر فزاینده و سطوح مطلق نابرابری امروزی، که تنها ایالات متحده با آن برابری می کند، تلف کردن مشاغل امن با درآمد خوب در صنایع و جایگزین کردن آن با کارهای خدماتی غیرایمن با درآمد پایین تر بود. و البته درآمدها و ثروت نخبگان در بخش خدمات مالی نیز از افزایش عظیمی برخوردار شد. و همه ما می دانیم که این ها به چه مصیبتی ختم شد.

تحت کنترل درنیاورده بود، اقتصادش به مراتب بدتر عمل می کرد. رونق نفتی، درجه کوچکی بود که به بریتانیا اجازه «برابری کردن» با اقتصادهای ایالات متحده و آلمان را داد. این موضوع هم پیش از تاجر رخ داد، ولی دولت او بیشترین منفعت را از آن برد، چرا که بهای نفت شدیداً تا ۱۹۸۶ بالا رفت. رشد تولید مانوفاکتور در بریتانیا از ۱۹۷۳ تا ۹۳ ناچیز بود. و البته بخش انرژی، به عنوان بخشی شدیداً سرمایهبر، به ایجاد مشاغل اندک، و تنها سودهایی هنگفت، منجر شد. بخش اصلی اقتصاد به طور کلی ۴.۲ درصد از تولید ناخالص داخلی را در سال ۱۹۷۳ تشکیل می داد. رونق استخراج نفت دریای شمال در دهه ۱۹۸۰، این رقم را به ۶.۷ درصد افزایش داد.



افسانه دیگر، کنترل مخارج عمومی است. در این روزها که با «ریاضت اقتصادی» رو به رو هستیم، مضحک به نظر می رسد که سال های زمامداری تاجر شاهد بیشترین کاهش در مخارج دولتی یا مالیات ستانی، دست کم نسبت به تولید ناخالص داخلی، نبوده است. با این همه امروز برخی از استراتژیست های راست، تأسف این موضوع را می خورند. همان طور که جدول زیر نشان می دهد، مالیات ها نسبت به تولید ناخالص داخلی در بریتانیا عملاً به سرعت در هفت سال نخست دوره



گزارش های کارگری

جنبش کارگری ایران:

مسائل و چشم اندازهای مبارزه و همبستگی



متن پیش رو، سخنرانی ای است که در جریان شرکت علیرضا بیانی از طرف گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در سمینار کارگری گرایش مارکسیست انقلابی «اخگر» در فرانسه از سوی وی ایراده شده است. این سمینارها سالی یک بار ده ها تن از فعالان کارگری درگیر در اعتصابات کارگری و سازماندهی فعالان کارگری در کارخانه ها و محلات کار در سراسر فرانسه را برای ارزیابی وضعیت مبارزات کارگری علیه نظام سرمایه داری در فرانسه، گرد یک دیگر جمع می کند.

شرایط کنونی جنبش کارگری در ایران بیش از هر زمان دیگری ناموزون است. کارگران از یک سو متحمل سخت ترین فشارهای اقتصادی شده اند و دیگر توان تحمل این فشار را ندارند، و از سوی دیگر مبارزات و اعتراضات آن ها پراکنده و بدون انسجام با سایر مبارزات است. کارگران در ایران همزمان با انقلاب سال ۵۷ شوراهای کارگری کارخانجات و محلات را تجربه کردند و بلافاصله مورد سرکوب شدید قرار گرفتند و تاکنون هرگز نتوانسته اند به طور گسترده خود را در تشکلات کارگری دلخواهشان متشکل کنند. بلافاصله پس از انقلاب به این سو، اختناق و سرکوب سیستماتیک باعث شد که کارگران همه اعتماد به نفسی که در دوران انقلابی به دست آورده بودند، اعتماد به نفسی که طبقه کارگر را دارای هژمونی کامل در جامعه کرده بود، از

تاچر وظیفه خود را، یعنی نابود کردن شغل، درآمد و زندگی میلیون ها نفر از مردم بریتانیا به انجام رساند. تبدیلی وجود نداشت، اما تا جایی که به منافع سرمایه مربوط می شد.

مالیات ها و مخارج عمومی در دوره تاچر (نسبت به تولید ناخالص داخلی، به درصد)

سال مالی	مالیات ها	مخارج
78-79	33.1	42.5
79-80	33.5	42.4
80-81	35.5	45.1
81-82	38.0	46.7
82-83	38.2	46.5
83-84	37.7	46.0
84-85	38.2	46.0
85-86	37.4	43.8
86-87	37.0	42.9
87-88	36.8	41.0
88-89	36.1	38.6
89-90	35.4	38.0

توضیحات:

(۱) بازار کار منقبض (Tight Labour Market): در این حالت بازار کار، با مازاد تقاضای کار رو به رو است. به بیان دیگر تعداد مشاغل خالی و بدون متصدی، نسبت به تعداد افراد بیکار بالا است.

(۲) پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، با افزایش زاد و ولد در بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهای غربی، همراه بود. هرچند در مورد تعیین بازه دقیق این دوره (Baby Boom) اختلاف وجود دارد، اما به طور عمومی می توان آن را از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا بیش از یک دهه بعد دانست.

(3) There Is No Alternative (TINA)



نیاز خود را ندارند، در شرایطی که آن ها به طور پراکنده مبارزه می کنند و ابزار متحد شدن ندارند. و مهم تر از همه، در شرایطی که آن ها فاقد رهبری انقلابی می باشند، ایده اتحاد عمل کارگری به حول مطالبات مشترک بین فعالین و پیشروان کارگری می تواند اقدامی مؤثر جهت بازگرداندن اعتماد به نفس به کارگران باشد. از درون این اتحاد عمل ها، نطفه های جدیدی در جهت سازماندهی انقلابی شکل خواهد گرفت. روش مبارزه متحد آزمایش می شود، قدرت کارگری خود را بروز خواهد داد و موارد متعدد دیگری که هر کدام می تواند کمکی به پیشبرد قدم هایی به جلو برای کل طبقه کارگر باشد.

مثلاً من خود در ایران تجربه ای برای اتحاد عمل داشتم. عده ای از کمیته های کارگری و فعالین منفرد کارگری که هر کدام به طور جداگانه قادر نبودند فعالیت مؤثری پیرامون اهدافی که خود تعریف کرده بودند داشته باشند، به دور هم جمع شدیم و بر محور همان اهداف و مطالبات، فعالیت مشترکی سازمان دادیم. نام این اتحاد عمل را «شورای همکاری» گذاشتیم. برنامه های تجمعی تحت پوشش کوه نوردی یا مسافرت های جمعی و پیکنیک های خانوادگی ترتیب می دادیم و در آن جا به رد و بدل نظرات و تجربیات پیرامون مواردی که باید انجام دهیم، می پرداختیم. مثلاً در یک مورد که نزدیک اول ماه مه بود تصمیم گرفتیم که علی رغم همه فشارها و سرکوب ها تجمعی برگزار کنیم. پیشنهادهای مختلفی بر سر این تجمع ارائه شد؛ در نهایت تصمیم گرفتیم در مراسمی که به همین مناسبت از سوی نهاد دولتی کارگران به نام «خانه کارگر» برگزار می شد، شرکت کرده و با بدنه کارگران شرکت کننده در این مراسم به طور یک پارچه به شعارها و طرح مطالبات مهم و رادیکال کارگری پرداخته و کل ابتکار عمل را از دست مجریان این نهاد به نفع خود خارج کنیم. برای این منظور تدارکات نسبتاً کافی دیدم. کسانی این وظیفه را بر عهده گرفتند که در زمانی از قبل مشخص شده، شعارهای از پیش تعیین شده را سر دهند و بقیه به دور آن ها حلقه بزنیم و همان ها را تکرار کنیم. کسانی برای این تعیین شدند که در وسط این جمعیت شروع به سخنرانی های کوتاه و مؤثر کنند، اکثراً وظیفه داشتند پلاکاردها و

دست بدهند. همین موضوع پراکندگی کارگران را افزایش داده، مبارزات آن ها را به انسجام و وحدت نمی رساند. در عین حال اعتراضات کارگری در ایران هر بار بیشتر از قبل خصلت ضد سرمایه داری به خود می گیرد.



کارگران ایران هرچند به طور پراکنده و بدون ارتباط با یکدیگر، اما به هر رو وارد مبارزه علیه سرمایه داری می شوند. فشار مبارزات کارگران بر دولت سرمایه داری باعث می شود اختناق و فشار و سرکوب بیشتر شود، و هرچه سرکوب و اختناق بیشتر می شود، نیاز به سازماندهی انقلابی برای تقابل با آن بیشتر می گردد. مهم ترین وسیله غلبه بر سرکوب، سازماندهی انقلابی است. متأسفانه همین فشار و سرکوب باعث شده است که ورود انحرافات به درون جنبش کارگری افزایش پیدا کند.

گرایش های رفرمیستی و اکونومیستی خود را با شرایط موجود وفق داده اند. آن ها به زعم خود در حال مبارزه اند، اما مبارزه آن ها حتی قادر نیست خود آن ها را در مقابل سرکوب مصون بدارد، چه رسد به کل طبقه کارگر. متأسفانه بخش مهمی از پیشروان سنتی کارگری هرچه بیشتر سرکوب می شوند، بیشتر خود را علنی و قانون گرا می کنند. آن ها با قرار دادن خود در حلقه قانونی مبارزه، به جای آن که خود را از گزند سرکوب مصون نگاه دارند، در واقع در معرض آسان تر سرکوب کنندگان قرار داده اند. در نتیجه فعالیت آن ها به جای این که قادر باشد اعتماد به نفس را به کل طبقه کارگر منتقل کند، در واقع به کاهش اعتماد به نفس کارگران منجر می شود.

در شرایطی که کارگران اجازه تشکیل تشکلات مورد



خواهند بود نطفه های حزب انقلابی را همزمان در سطح بین المللی و در داخل ایران ببینند.

بدون یک اتکای بین المللی، یا هرگز حزب انقلابی در ایران ساخته نخواهد شد و یا اگر هم ساخته شود در مرزهای جغرافیایی محدود ایزوله و مستعد ورود انواع انحرافات خواهد شد. طبقه کارگر ایران بیش از هر زمان دیگری نیازمند رهبری انقلابی است. چنین چیزی ممکن نخواهد بود مگر آن که بحران رهبری در سطح جهانی از بین برود و این نیز ممکن نخواهد بود مگر آن که مارکسیست های انقلابی در سطح بین المللی گام های اولیه و اساسی در جهت حل بحران رهبری انقلابی بردارند.

پروژه احیای مارکسیزم ایده ای است برای همین منظور. در این پروژه می توان و باید امکان کاملاً برابر تبادل نظرات و تجربیات بین المللی را فراهم کرد. اگر مارکسیست های انقلابی بتوانند با اتکا به دموکراسی کارگری بر بحران درونی خود فائق گردند، قطعاً و یقیناً خواهند توانست بر بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر غلبه کنند. جنبش کارگری و فقدان رهبری انقلابی آن، وابسته به بحران گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر است. در این دوره شاخص اصلی انقلابی بودن یک گرایش مارکسیستی، نه به تعداد اعضا و نظم و انضباط و آکسیون های آن، بلکه مستقیماً وابسته به اقدامات، ایده ها و ابتکارات آن نسبت به رفع بحران رهبری انقلابی است. هر گرایشی که در این جهت اقدام عملی صورت ندهد به این معنی خواهد بود که یا اعتقادی به وجود این بحران ندارد و یا گرایش خود را مرکز حل این بحران فرض می کند و سایرین را به پیوستن به آن دعوت می کند. چنین رفتاری عمیقاً سکتاریستی و به دور از پرنسیپ های شناخته شده لنینیستی است و نهایتاً نه تنها کمکی به حل بحران رهبری نمی کند، بلکه آن را افزایش نیز می دهد.

پیش به سوی احیای مارکسیزم

پیش به سوی ساختن بین الملل انقلابی

علیرضا بیانی

۲۰۱۳/۰۴/۰۵

شعارهایی را که از قبل و با تدارکات امنیتی وارد محوطه کرده بودیم، در دست بگیرند؛ و سایر تقسیماتی که کرده بودیم همگی از سازماندهی در شرایط نسبتاً مخفی بود که در روز اول ماه مه اجرا کردیم. متأسفانه به دلیل تجربه بسیار کم فعالیت های حزبی و انقلابی فعالین چپ کارگری، افراد دارای تربیت تشکیلاتی منسجم و نظری نبوده و نیستند، در نتیجه انواع انحرافات و به خصوص انحرافات بوروکراتیک و حذف گرایانه به سادگی وارد تجمعات ما می شد و از درون به طور اساسی کارها را مختل می کرد. مثلاً همین مشکل باعث شده بود که در تقسیم کار برای اجرای مراسم اول ماه مه نتوانیم فرد صحیح را در جای صحیح قرار دهیم؛ در نتیجه کسانی که مسئولیت شعار دادن یا سخنرانی را با فشار بوروکراتیک برای خود قبضه کرده بودند، در موقع معین نه شعار دادند و نه سخنرانی کردند. به همین دلیل بار وظایف، اتوماتیک و بدون نقشه بر روی دوش افراد محدودی قرار می گرفت. در این وضعیت بودیم که در سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی، با آن که در سازماندهی اجرای مراسم با ما همراه نبود، اما در خود اجرای مراسم وارد کارزار شد و ابتدا ابتکار عمل را از دست ما، در دست خود گرفت و سپس با کمک هم، کل ابتکار عمل را از دست نهاد دولتی «خانه کارگر» بیرون کشیده و به نفع خود در دست گرفتیم. آن روز با این اتحاد عمل، علی رغم همه ضعف هایش، هم خود توانستیم اعتماد به نفس پیدا کنیم و هم این اعتماد به نفس را تا حدی به جنبش کارگری منتقل کردیم.

اما کارگران و پیشروان کارگری برای همین اقدام اتحاد عمل کارگری هم نیازمند تدارکاتی می باشند. از جمله و یکی از مهم ترین آن ها، حمایت های بین المللی از آنان می باشد. مبارزین کارگر وقتی مطمئن باشند که تنها نیستند و در سراسر جهان متحدینی دارند که از آن ها دفاع می کنند، بسیار شجاعانه تر وارد میدان مبارزه خواهند شد. حمایت های بین المللی بیش از هر چیز کمک مؤثری به نیروی انقلابی در ایران است برای فراهم کردن مقدمات اتحاد و همبستگی کارگری. و همچنین این کمک ها وسیله مرتبط شدن متحدین بین المللی با جنبش کارگری در ایران خواهد بود و در ادامه سیستماتیک آن، عناصر پیشرو کمونیست با شناخت از یکدیگر قادر



گزارشی از برگزاری سمینار «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه با کارگران بندر مرسین



توضیح: متن زیر گزارشی است که رفیق شجاع ابراهیمی، از فعالین «شبکه همبستگی کارگران ایران»، پس از شرکت در سمیناری که از سوی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه در همبستگی با کارگران اعتصابی بندر مرسین برگزار شده بود، تهیه و برای نشریه ارسال کرده است.

در روز ۲۵ مارس ۲۰۱۳ در شهر مرسین در محل تشکیلات کارگران بندر مرسین ترکیه از مهم‌ترین بنادر این کشور سمیناری جهت دفاع از کارگران اخراجی بندر و مابقی کارگران از سوی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران ترکیه» برگزار گشت که به چند بخش مختلف تقسیم می‌شد و حدود ۵ ساعت به طول انجامید.

ابتدا نماینده انجمن همبستگی کارگران با سخنرانی اولیه برای کارگران و معرفی انجمن در پاسداشت حقوق اولیه کارگران بندر کشتیرانی مرسین سخنانی ایراد کرد و سپس نمایندگان کارگران اخراجی و کارگران مشغول به کار، از فعالیت‌های صورت گرفته و نحوه اعتراضات آتی و همچنین نقش برادرانه و مسئولانه رفقای «انجمن همبستگی بین المللی» در زمان اعتصاب و اعتراض، سخنانی ایراد کردند و ادامه بحث بر سر ریا کاری‌های کارفرمایان ادامه داشت. این بخش با چند قطعه شعر و سرودهای کارگری از طرف یکی از زنان عضو انجمن پایان یافت.

در ادامه، رفقای انجمن فیلم اعتراضات کارگران بندر

لیورپول انگلستان در سال‌ها قبل را به نمایش گذاشتند و در حین فیلم رفقای انجمن همبستگی کارگران با توضیحات و تأکید بر نکاتی که با اتکا به آن‌ها کارگران بندر لیورپول در مقابل دولت و کارفرما پیروز شدند، آموزش‌هایی را به کارگران بندر مرسین انتقال دادند؛ تأکید اساسی بر حفظ وحدت و یکپارچگی کارگران بود، در بین جمع کارگران با دیدن فیلم اعتراض کارگران انگلیسی و شباهت صد در صد خواسته‌ها و مطالباتشان با کارگران ترک بسیار روحیه گرفتند و قرار شد از فردای آن روز اعتراضات از سر گرفته شود؛ رؤس کارها و اعتراضات آتی به پیشنهاد انجمن به بحث گذاشته شد و پس از چندین ساعت بحث و تبادل نظر رفقا تصمیم گرفتند همه کارگران اعم از باربران، ماشین‌چی‌ها، اخراجی‌ها، و زنان و پرسنل اداری، از این پس نه به طور محفلی، بلکه در کنار هم و با هم در اعتراضات شرکت کنند.

خواست‌های کارگران از این قرار:

بازگشت به کار پرسنل اخراجی و زنانی که به اجبار باز خرید شده بودند.

ادامه کار در سه شیفت کاری (در حال حاضر کارگران در دو شیفت ۱۲ ساعته مشغول به کار هستند).

پرداخت حق مرخصی‌های به تعویق افتاده کارگران و هزینه‌های حق مسکن که هر ماه کسر می‌شود، ولی هیچ‌گاه هم معلوم نمی‌شود که این مبالغ به کجا می‌رود و در کجا صرف می‌شود.

باز کردن دفاتر حسابرسی و توضیح این که چرا با وجود سودآوری و گمرکات بالا در این سال‌ها حقوق‌ها افزایش نداشته‌اند.

در پایان ضمن رأی‌گیری بر سر موضوعات، نمایندگان جدیدی انتخاب گشتند؛ لازم به ذکر است برخی از کارگران نیز بنا به درخواست خود به عضویت انجمن همبستگی کارگران درآمدند که با استقبال رفقای انجمن همبستگی روبرو شد.

شجاع ابراهیمی



پیش به سوی برگزاری متحدانه روز جهانی کارگر

بیانیه شماره ۷۴ کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

پیش به سوی برگزاری متحدانه روز جهانی کارگر

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد

جمهوری اسلامی با شدت بیش‌تری در بحران‌های داخلی و خارجی فرو می‌رود، او این را می‌داند و برای نجات و خرید فرصت‌های بیش‌تر، به تلاش و کوشش خود می‌افزاید، در مقابل بحران‌ها بیش‌تر فشار می‌آورد.

هسته مرکزی این نظام، بعد از آزمودن اصلاح طلبی طی ۱۵ سال گذشته، درک کرده است که حداقل فعلاً هیچ امکان نجاتی از این طریق وجود ندارد، یک لحظه کوتاه آمدن مساوی با فرو پاشی کل نظام است، او می‌داند که سرنوشتش از طریق حرکت‌های داخلی تعیین خواهد شد، راه نجات را در مقطع کنونی دادن باج و امتیاز بیش‌تر در سیاست خارجی، به جناح‌های مختلف سرمایه جهانی و کسب فرصت برای سرکوب بیش‌تر در سیاست داخلی می‌داند. داخل نیز طی ۳۵ سال مبارزه بی‌وقفه با اشکال گوناگون ثابت کرده است، هیچ‌گونه سازش و یا کوتاه آمدن را نمی‌پذیرد. جریان‌ات و گروه‌های مختلف طی دهه‌های گذشته وارد گود مبارزه شدند و ثابت کردند که به تنهایی توان مقابله با جمهوری اسلامی را ندارند، طبقه کارگر به طور دائمی، اما بی‌برنامه و پراکنده در حال نبرد بوده، اما هنوز با تمام قدرت و برنامه ریزی شده با جمهوری اسلامی گلاویز نشده است.

جمهوری اسلامی سرمایه داری می‌داند که طبقه کارگر با تمامی طبقات و گروه‌ها متفاوت است، این طبقه مبارزه‌اش مقطعی نیست، بنابراین شکست یا فریب خوردن برای طبقه کارگر دائمی نیست، با هیچ شکستی از دور مبارزه خارج نمی‌شود، به دلیل وجود تضاد میان کار و سرمایه، رفرم‌ها نیز در بلند و میان مدت پیروزی محسوب نمی‌شوند، آنچه برای کارگران قابل لمس و معنا دار است، پیروزی است، نه شکست.

چون طبقه کارگر ماهیت وجودی خود را از وجود جامعه طبقاتی و تضاد میان کار و سرمایه کسب می‌کند، تا زمانی که جامعه طبقاتی و طبقه سرمایه دار وجود دارد، وجود طبقه کارگر و به تبع آن مبارزه علیه سرمایه داری

و دولت‌های آن اجتناب ناپذیر است.

حاصل جنایات و استثمار جمهوری اسلامی چندین برابر بیشتر از دیگران حکومت‌های سرمایه داری است، تعیین حداقل دستمزد خود جنایت علیه کارگران است، و زمانی که پنج برابر کمتر از خط فقر تعیین می‌گردد، جنایت مضاعفی است که باعث فلاکت و فقر روز افزون می‌گردد، در همین حین وقتی تأثیر تشدید بحران‌های جهانی و داخلی و همچنین اثرات حذف یارانه‌ها و تحریم‌های اقتصادی را بر آن‌ها بیافزاییم، پی آمد وضعیت نا‌هنجاری است که با هیچ واژه و کلامی قابل بیان نیست.

زنان به خصوص زنان کارگر و سرپرست خانواده به خاطر وجود و حاکمیت قوانین و اندیشه‌های عقب مانده و ارتجاعی اسلامی چندین بار بیشتر دچار ستم هستند، به خاطر فشارهای اقتصادی، عدم امنیت شغلی و بیکاری‌های گسترده خانواده‌ها از هم می‌پاشند، کودکان خیابانی، کودکان کار، معتادان، تن فروشی و فروش اعضای بدن، انواع بیماری‌های مسری و سرطان بر اثر سوء تغذیه و توزیع مواد غذایی آلوده توسط باند‌های وابسته به دولت، ستم بر ملیت‌ها و اقوام، تخریب محیط زیست، از جمله تبدیل جنگل‌ها به بیابان و خشکاندن رودخانه‌ها و دریاچه‌ها مانند زاینده رود و دریاچه ارومیه، به طور تساعدی رو به افزایش است، همه این موارد به اضافه صدها مورد دیگر نتیجه حاکمیت جمهوری اسلامی سرمایه داری است، هرکسی بخواهد با سر چشمه و عاملین این جنایات مبارزه کند، مانند بسیاری از کارگران و فعالین سیاسی از جمله شاهرخ زمانی، محمد جراحی، پدارم نصرالهی، رسول بداعی، مهدی فراهی شانددیز، قنبری و هزاران نفر دیگر دستگیر، محاکمه و زندانی می‌شود.

در این راستا مبارزه کارگران و کمک بقیه طبقات و نیروهای انقلابی به کارگران که آزادی تمامی انسان‌ها را می‌تواند تضمین کند، در حیطه تسلط و موجودیت جمهوری اسلامی برای کسب مطالبات مختلف تنها و تنها با نابودی جمهوری اسلامی نتیجه اصولی و منطقی کسب خواهد کرد، در نتیجه این رژیم ضمن این‌که برای مقابله با تمامی اپوزیسیون آماده می‌شود، اما می‌داند، آخرین و قوی‌ترین حریف، طبقه کارگر است، که جز پیروزی چیز دیگری را نمی‌شناسد، پس بیش‌تر برای مقابله با کارگران آماده می‌شود.



ببرند، اما با توجه به شدت سرکوب سیستماتیک و طولانی مدت و نبود سازمان‌های توده‌ای و سیاسی نمی‌توان از نیروهای فعال داخلی انتظار معجزه داشت، نباید آن‌ها تمامی قدرت و هستی خود را در چنین وضعیتی بحرانی که هر لحظه ممکن است خیزش اعتراضات خود به خودی شروع شود، برای یک برنامه مصرف نمایند، بنابراین فعالیت نیروهای خارج از ایران در جهت تبدیل شدن به صدای داخل نقش پررنگی به خود می‌گیرد.

ما در این راستا از تمامی نیروهای فعال ایرانی و حامیان بین‌المللی آن‌ها می‌خواهیم، با هماهنگی بیش‌تری رساننده صدای طبقه کارگر ایران به طبقه جهانی کارگر باشند، این وظیفه را در دو جهت باید انجام داد: اول این‌که همه جانبه خود را برای افشای سرکوب‌های فعلی و مواردی که با نزدیک شدن به روز جهانی کارگر بیش‌تر اتفاق خواهند افتاد آماده نماییم، دوم در جهت افشای هر چه بیش‌تر جمهوری اسلامی و سرمایه‌داری در ایران و مشکلات مستمر و دائمی طبقه کارگر ایران تلاش کنیم، و این کارها را باید گسترده و متحدانه و با پرهیز از خرده کاری و پراکندگی انجام داد.

ما در کمیته حمایت از شاهرخ زمانی در راستای چنین وظیفه‌ای می‌خواهیم برای روز جهانی کارگر و انجام وظایف گفته شده آماده شویم، بنابراین از تمامی ایرانیان مستقر در ترکیه و دوستان ترکیه‌ای آن‌ها دعوت می‌کنیم، تا جهت برگزاری روز جهانی کارگر و رساندن پیام کارگران ایران متحدانه و گسترده اقدام به برنامه‌ریزی مشترک نماییم، در این راستا از تمامی دوستان و رفقا می‌خواهیم جهت هماهنگی با رفقای نام‌برده در زیر در تماس باشند، ضمناً از تمامی دوستان و رفقا می‌خواهیم وضعیت طبقه کارگر ایران را به دوستان ترک دقیق توضیح دهند، آن‌ها را نیز برای حمایت آماده کنند.

ما از این طریق می‌توانیم، حمایت‌های گسترده‌ای از فعالین داخل به عمل آوریم، فراموش نکنیم، بیش‌تر حوزه عمل ما در جهت کسب آزادی کارگران زندانی و زندانیان سیاسی قرار دارد، و در کنار این باید به افشای دیگر موارد سرکوب و مشکلات کارگران از جمله نبود حق تشکل و حق اعتصاب و بیکاری و اخراج و... بپردازیم.

اکنون جمهوری اسلامی مجبور شده به برنامه‌ریزی‌های کوتاه مدت دست بزند، او بیش‌تر از هر چیزی به فکر نتایج و حرکت‌های جانبی و حاشیه انتخابات ریاست جمهوری است تا حاصل خود انتخابات، در نتیجه برای جلوگیری از احتمالاتی که باعث می‌شوند اختیار عنان را از دست بدهد، برنامه‌ریزی می‌کند.

تعهد گرفتن از فعالین جنبش کارگری در سال ۱۳۹۱ که تا پایان انتخابات اعلام تجمع نکنند، چنگ و دندان نشان دادن با اعلام این که ۱/۵ میلیون نیروی سپاهی و بسیجی برای برگزاری انتخابات آماده شده‌اند و تهدید و بعضاً دستگیری فعالین کارگری و سیاسی و همچنین تهدید زندانیان سیاسی و خانواده آن‌ها و... نشان از برنامه افزایش سرکوب دارد.

جمهوری اسلامی دچار شکاف عمیق درونی است حتی در صورت تمایل نیز قادر نیست تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری از مواضع خود عقب بنشیند و تمامی توان و هستی خود را برای کنترل جامعه در انتخابات و جلوگیری از هرگونه اعتراض توده‌ای به کار خواهد گرفت. از طرفی برای جمهوری اسلامی تا انتخابات ریاست جمهوری در کوتاه مدت و به طور اکتیو یک فرصت مثبت، چند مناسب است که می‌توانند تحت شرایط مختلف به فرصت یا ضد فرصت تبدیل شوند، از جمله آماده شدن مردم برای سالگرد اعتراضات و کشته شدن معترضین خرداد ۱۳۸۸ و مراسم سالگرد مرگ خمینی همچنین یک ضد فرصت وجود دارد، فرصت مثبت او «مذاکرات آلمانی» است، که با طولانی کردن زمان نتایج آن و در نهایت دادن کم و بیش امتیازاتی پنهان و آشکار، آمادگی خود را برای سرکوب داخلی بیش‌تر می‌کند، و ضد فرصت قبل از انتخابات روز جهانی کارگر است، شکی نیست جمهوری اسلامی از هم اکنون برای جلوگیری از آن برنامه ریزی کرده و در حال اجرای مقدمات نقشه‌های خود است.

در چنین اوضاع پیچیده‌ای نیروهای فعال کارگری در داخل لازم است با دقت بیش‌تر و دور از چشم و گوش رژیم سازماندهی برنامه‌های خود را در دو جهت مقابله با طرح‌ها و نقشه‌های سرکوب‌گرانه رژیم و جهت برگزاری مراسم آگاه‌گرانه روز جهانی کارگر همراه با طرح مطالبات مشترک توده‌ها که از جهت عینی برای هر گونه اعتراض و پراتیک رادیکال آماده‌اند، پیش

بازگرداندن رضا شهابی را به زندان

محکوم می کنیم



جمهوری اسلامی سال ۱۳۹۲ را با ترس شروع کرده است، زمین زیر پایش سست است، هر لحظه ممکن است بشکافت و این نظام سرمایه داری و ضد انسانی را نابود کند، سران و عاملین این نظام در ترس و واهمه قرار دارند، هر روز که می گذرد بیشتر در خود می پیچند و بیشتر صدایشان می لرزد، در فضای پر وحشت و بحرانی خود، برای پنهان کردن ترس خویش دستگیری فعالین کارگری و سیاسی را افزایش داده اند، به سرعت محاکمات افزوده اند، هر روز بیشتر چنگ و دندان نشان می دهند، سلاح ها و نیروهای سرکوبگرشان را هر روز بیشتر به نمایش می گذارند، لحظه به لحظه سخنرانی های تهدید آمیزتری منتشر می کنند، تا شاید بتوانند با ایجاد فضای رعب و وحشت، التهاب و تپش انفجاری قلب نظام اسلامی را آرام تر کرده، انفجار و ایست آن را به زمانی دورتر موکول نمایند. تا شاید باز هم بتوانند از خطرات احتمالی روز جهانی کارگر و انتخابات پیش رو و دیگر مناسبات عبور کنند. تحت چنین شرایطی است که رضا شهابی به زندان برگردانده می شود، زندانیان و خانواده هایشان به اشکال مختلف تهدید می گردند، شریف ساعد پناه و مظفر صالح نیا محکوم به زندان می شوند،

ما از تمامی دوستان و رفقا می خواهیم در هر فرصت مناسب با نشریات و رسانه های دوستان و رفقای ترک مصاحبه کنند، پیام هایی در رابطه با مبارزات و وضعیت مردم از جمله کارگران ایران را برسانند و دست به افشاگری های لازم بزنند، ما به سمت آینده ای در حرکت هستیم که سرنوشت مردم منطقه هرچه پیش تر به هم گره می خورد.

ما در کمیته حمایت از شاهرخ زمانی در انتظار دریافت پیشنهادات و برنامه هایی در جهت برگزاری مراسم روز جهانی کارگر هستیم، برنامه های جمع بندی شده را نیز در بیانیه های بعدی و توسط هماهنگ کنندگان اعلام خواهیم کرد.

اسامی هماهنگ کنندگان، دوستان و رفقا عبارتند از :

- ۱- علی افشاری (در ترکیه)
- ۲- حسین حمیدی
- ۳- مرتضی شریفی
- ۴- شجاع ابراهیمی
- ۵- محمد اشرفی
- ۶- علیرضا بیانی
- ۷- اشرف عبودزاده بریهی (رویا)
- ۸- حمیدرضا کوهینی تفرشی
- ۹- ایده ترابی بابا اسکندری
- ۱۰- اندیشه ترابی بابا اسکندری
- ۱۱- الیاس ترابی بابا اسکندری

افزایش دستمزدها متناسب با تورم

حق تشکل، حق اعتصاب

لغو قراردادهای موقت

برقراری اشتغال دائم

پیش به سوی اتحاد بیشتر، برای فشار بیشتر!!!

پیش به سوی اعتراضات گسترده و متحدانه با شعار:

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

۱۳۹۲/۱/۲۱

www.chzamani.blogspot.com

freeshahrookh@gmail.com



بحث های فیس بوک

نقد میزگرد حمید تقوایی

علیرضا بیانی

در صفحه فیس بوک یکی از کادرهای حزب کمونیست کارگری به نام بهزاد بهزادیان، مصاحبه ای از حمید تقوایی، لیدر این حزب، با رادیو پیام کانادا به همراه یاداشتی به اشتراک گذاشته شده بود. او نوشته بود: «به نظر من حمید تقوایی جز معدود رهبران کمونیستی است که در جریان انقلابات اخیر توانسته است تیبینی مارکسیستی و واقعی از اوضاع ارائه دهد».

در ذیل این مصاحبه و یادداشت، بحث هایی رد و بدل شد که در این جا بخشی از آن ها را منعکس می کنیم.

به بهزاد بهزادیان:

شما نوشته اید: «علیرضا جان من از آن جا که شیوه برخورد شما را قبول ندارم، از پاسخ به شما خودداری می کنم».

اولاً من از شما پرسشی نکرده بودم و منتظر پاسخی از سوی شما نبودم. این قدر سیاسی هستم که متوجه باشم روش کار شما، فرقه ای است و اهل پاسخگویی نیستید، یا دست کم پاسختان سیاسی نخواهد بود. در واقع شما پاسخی به من دادید که کاملاً هم اشتباه کردید چون من پرسشی از شما نکرده بودم. من فقط در ذیل ویدیویی که از حمید تقوایی به اشتراک گذاشته و توضیحاتی در وصف آن داده بودید، خطاب به حمید تقوایی (و نه شما) از ایشان برای یک مناظره پیرامون مفهوم سوسیالیستی انقلاب دعوت کرده و قول داده بودم در صورت شرکت ایشان در این مناظره، ثابت کنم که ایشان درک مارکسیستی از این مفهوم ندارد. ثانیاً، جالب است با این که شما نمی خواستید پاسخی به من بدهید، در واقع در جواب، یا به جای جواب نوشته اید:

«به هر صورت اگر توجه کنید، بزرگترین مجموعه فعالین کمونیستی در ایران حداقل در دهه ۶۰ گرد نظرات شما جمع نشدند، بلکه این منصور حکمت و حمید

تعدادی از کارگران با وثیقه های سنگین به گروگان گرفته می شوند و ... تا از شرکت آن ها در مراسم روز جهانی کارگر و دیگر اعتراضات احتمالی جلوگیری کرده، همچنین در میان دیگر فعالین کارگری و سیاسی ایجاد ترس نمایند.

ما ضمن محکوم کردن بازگردانی رضا شهبانی به زندان، خواهان آزادی فوری وبدون قید و شرط رضا شهبانی و تمامی کارگران زندانی و زندانیان سیاسی هستیم.

همچنین از تمامی کارگران، تشکل های کارگری، زنان، معلمان، جوانان و مردم آزادیخواه و نهادهای مختلف داخلی و جهانی می خواهیم در روز جهانی کارگر به صورت متحدانه و گسترده خواستار آزادی رضا شهبانی، شاهرخ زمانی، محمد جراحی، پدram نصراللهی، مهدی فراهی شاندیز، رسول بداعی، عبدالرضا قنبری ... و زندانیان سیاسی شوند.

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

افزایش دستمزدها متناسب با تورم

حق تشکل، حق اعتصاب

لغو قراردادهای موقت

برقراری اشتغال دائم

پیش به سوی اتحاد بیشتر، برای فشار بیشتر!

پیش بسوی اعتراضات گسترده و متحدانه با شعار:

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

۱۳۹۲/۱/۲۷

www.chzamani.blogspot.com

freeshahrookh@gmail.com





تقوایی بودند که توانستند در حداقل یک دهه، بزرگترین اتحاد کمونیست ها را شکل بدهند».

شما توضیحاتی راجع به دهه ۶۰ و منصور حکمت و تقوایی دادید که ربطی به دعوت من برای مناظره نداشت. شما نشان دادید که چون پاسخ ندارید، وارد این گونه فرعیات می شوید. اما تا همین مقدار، من نیز توضیحاتی می دهم و نه برای شما یا متقاعد کردن شما، چون خوب می دانم شما نظرات فیکس شده خود را دارید و مطلقاً از آن صرف نظر نمی کنید تا زمانی که به سبک مرید و مرادی، پیشوای شما تغییراتی در آن تحت عنوان «درافزوده» بدهد، در آن صورت ناگهان تغییر نظر خواهید داد؛ بلکه این پاسخی رو به مخاطب عام است.

شما درست می گوید که بزرگترین مجموعه فعالین چپ در دهه ۶۰ گرد نظرات ما جمع نشدند، اما با این گفته کمی دچار دردرس می شوید و دست آخر ناچار می شود ترجیح دهید آن ها گرد منصور حکمت و حمید تقوایی هم جمع نشده باشند.

در این رابطه اولاً مدرکی در اختیار من قرار داده اید که در مناظره با حمید تقوایی به ایشان نشان دهم گرایش کمونیسم کارگری یک گرایش متعلق به چپ سنتی است. در همین مصاحبه ای که شما به اشتراک گذاشتید، حمید تقوایی اصرار دارد بگوید که «همه زمینه های گذشته چپ مانند زمینه هایی که مائوئیسم و ... را تشکیل می داد، از بین رفته و رجوع به آن ها در واقع رجوع به چپ سنتی است». در نتیجه به سادگی می توان متوجه شد آن مجموعه چپ دهه ۶۰ که گرد منصور حکمت جمع شد، با توجه به بنیادهای نظریشان، متعلق به چپ سنتی بود و طبیعی بود آن ها به گرد نظرات گرایش مارکسیزم انقلابی جمع نشوند. مخرج مشترک اساسی منصور حکمت و حمید تقوایی با آن مجموعه، گرایش مائوئیستی منصور حکمت و به خصوص حمید تقوایی با تجربه ای در حزب رنجبران بود. منتها منصور حکمت از خارج آمده و آشنا با نظرات این و آن بود و می توانست آن ها را به نام خود به کسانی از آن مجموعه معرفی کند که نه به نسبت منصور حکمت دارای مطالعه چندان بودند و نه تئوری می شناختند.

در آن مقطع سازمان کومله، بزرگترین گرایش مائوئیستی

ایران، هرچند به صورت منطقه ای و فقط در کردستان، بود. جنبش پرولتاریایی در این مناطق به دلیل محرومیت فراوان تحمیل شده از سوی نظام شاهنشاهی و عدم موجودیت پایه های مادی پرولتاریایی، مانند کارخانه های متعدد با تولید انبوه، یا وجود نداشت یا بسیار اندک و کوچک بود. حکومت کنونی نیز مانند رژیم شاه از وحشت میزان رادیکالیزم در منطقه کردستان هرگز تمایلی به گسترش کارخانه ها با تولید انبوه در این مناطق نداشت تا به حساب خود از متمرکز کردن کارگران در این مناطق جلوگیری کند. در نتیجه پایه اصلی جنبش در این مناطق پایه های دهقانی بود و درست به همین دلیل امکان رشد ایده های مائوئیستی که گرایشی با پایگاه طبقاتی دهقانی است کاملاً فراهم بود. در نتیجه سازمان کومله به عنوان بزرگترین تشکیلات سیاسی نظامی با گرایش مائوئیستی لقمه ای دهان گیر برای منصور حکمت به شمار می رفت و به همین سبب او گرایش خود را با این سازمان ادغام کرد.

این عمل منصور حکمت یا عملی فرمالیستی و فرصت طلبانه بوده است و یا حرکتی اصولی مبتنی بر اصول مارکسیزم انقلابی. برای تشخیص این موضوع باید به سراغ روش اتحاد گرایش ها بر مبنای اصول رفت.

روش اتحاد اصولی:

و جریان سیاسی که از نظر تشکیلاتی جدا از یکدیگر هستند، زمانی می توانند با یکدیگر متحد و یکی شوند که در اساسی ترین اصول دارای بیشترین اشتراکات باشند. مثلاً یک گرایش استالینیستی به سبب پایه های مشترک نظری با یک گرایش مائوئیستی، به سادگی شانس ادغام در یکدیگر را دارند. به همین دلیل می شد در گرایش های چریکی، ترکیبی از ایده های مائوئیستی و استالینیستی را به طور توأمان دید. منصور حکمت اگر در مقطع پیوستنش به سازمان کومله خود دارای گرایش مائوئیستی نبود، یا مطلقاً نمی توانست در چارچوب یک اتحاد اصولی و توافق بر سر اصول با آن متحد شود که در این صورت دست به عمل غیر مارکسیستی و در واقع فرقه ای زده است؛ و یا باید از یک حقه سیاسی با مفهوم بورژوازی آن استفاده کرده و علی‌رغم اختلاف خود در مبانی پایه ای، وارد یک جریان با مبانی نظری مائوئیستی شده باشد. ما با خوشبینی و با حسن نیت کامل





های نظری مشترک با پایه های تشکیل دهنده کومه توانست آن ها را به سوی خود جلب و با وعده هایی از کومه جدا کند. اما چیزی که این پایه ها را به کردستان و مبارزه در آن جا وصل کرده بود، مبارزه مسلحانه بود که نمی شد عمل مشابه را در «اروپای وعده داده شده» انجام داد. در نتیجه منصور حکمت ناچار بود این روش از مبارزه را نقد و به عنوان «درافروده» به انتهای گرایش خود بیافزاید.

مبارزه مسلحانه که پرچم کومه و مخرج مشترک منصور حکمت با این پرچم محسوب می شد، اکنون توسط منصور حکمت مورد نقد و مورد نفی قرار گرفته بود. اگر بخواهیم ترجمه سیاسی برای فرصت طلبی یا در این جا «اپورتونیزم» داشته باشیم، شاید بتوانیم این را بگوییم که گرد آمدن به زیر یک پرچم برای فرود آوردن همان پرچم، اپورتونیزم یا فرصت طلبی محسوب می شود. در نتیجه می توان گفت که اولاً آن بزرگترین مجموعه چپ گرد آمده به دور منصور حکمت، نه به حول نظرات منسجم، بلکه به روش فرصت طلبانه و فریب صورت گرفته است. به عبارت از این هم ساده تر، منصور حکمت توانسته بود بزرگترین مجموعه چپ دهه شصت را بفریبد و به دور خود جمع کند. بماند که این فریب را فقط گرایش هایی از چپ می خوردند که به تئوری مارکسیزم انقلابی به عنوان وسیله مصونیت آن ها در مقابل فریب مسلح نباشند. بنابراین منصور حکمت اگر چه بزرگترین مجموعه چپ را به گرد خود جمع کرده بود، اما این چپی غیر مارکسیستی و دقیقاً چپ سنتی بود.

شاید بتوان به منصور حکمت برای گردآوردن چپ سنتی به گرد خود تبریک گفت، اما نظر به این که قصد بررسی این موضوع در پروسه تکامل آن را داریم، در نتیجه لازم است ببینیم عاقبت آن چپ چه شد.

ما این را پذیرفتیم که بزرگترین مجموعه چپ به گرد منصور حکمت جمع شده بود و اگر این مبنای اعتباری برای وی محسوب شود، در این صورت باید بزرگترین ریزش چپ از گرد منصور حکمت برای ایشان بی اعتباری محسوب شود.

بزرگترین انشعابات تاریخ چپ ایران به سوی بورژوازی پس از انشعاب فدایی اکثریت، از همان حزبی صورت

فرض را بر اتخاذ روش اصولی و سیاسی و به دور از هرگونه حقه بازی های دیپلماتیک بورژوازی در پیوستن منصور حکمت و جریان تحت رهبری او (اتحاد مبارزان کمونیست) به کومه، قرار می دهیم، و نه قصدی و نه چاره دیگری به جز این داریم.

اما مشکل درست در همین جا است که در این صورت باید بپذیریم اتحادی بر مبنای توافق اصولی و برنامه ای با بزرگترین سازمان سیاسی با گرایش مائوئیستی، مستلزم پیروی هر دو سوی این اتحاد از همان اصول و مبنای مشترک است، در غیر این صورت نادیده گرفتن فرض بالا، برخلاف میل ما، به تلخی به ما تحمیل خواهد شد. حال اگر شجاعانه بپذیریم که مخرج مشترک بین گرایش های متحد شده همان پایه های نظری مائوئیستی است، نقد به مائوئیسم به عنوان گرایشی خارج از مدار کمونیستی را موقتاً کنار می گذاریم، اما نمی توانیم توضیحات منصور حکمت و خود حمید تقوایی را- حتی در همین ویدیویی که در ذیل آن این مطالب نوشته می شود- مبنی بر سنتی بودن این چپ، یعنی گرایش مائوئیستی را کنار بگذاریم. در نتیجه باید بپذیریم که افتخار گرد آمدن بزرگترین مجموعه چپ در دهه شصت به گرد منصور حکمت (و نمی دانم حمید تقوایی این وسط از کجا پیدایش شد و این مجموعه به گرد کدام «نظر» ایشان جمع شد!) در گرد آمدن چپ سنتی، که لزوماً چپ غیر مارکسیستی محسوب می شود، به دور منصور حکمت است. به عبارت دیگر، منصور حکمت توانست در دهه شصت به مرکز جاذبه چپ سنتی به مفهوم عام، و چپ غیر مارکسیستی به معنی اخص کلمه وارد شود. اما موضوع در همین جا خاتمه پیدا نمی کند، زیرا موضوع با باقی ماندن این چپ به گرد منصور حکمت و حمید تقوایی پایان نمی گیرد.

مارکسیست ها عادت دارند برای تحلیل از پدیده های پیرامون خود، آن ها را در یک فرایند و پروسه تکاملی مورد بررسی قرار دهند و نه به صورت انتزاعی و لحظه ای از یک فرایند. با اتکا به این متد باید دوباره به سراغ بزرگترین مجموعه چپ دهه شصت گرد آمده به دور منصور حکمت و حمید تقوایی آمد و سراغی از سرنوشت آن ها گرفت. منصور حکمت پس از ورود به جریان کومه و درست به دلیل برخورداری از پایه





جامعه، و حزب و شخصیت ها، و حزب و قدرت سیاسی» و نظایر آن می شد که به کلی رجوع به طبقه کارگر را دور زد و تصمیم به عبور از فراز سر این طبقه گرفته شد. در این مقطع که منصور حکمت از حمایت طبقه کارگر کاملاً مایوس شده بود، عرصه مبارزه طبقاتی را رها کرد، به آراء و رأی رجوع کرد و برایش هم مهم نبود رأی چه کسانی باشد. فقط به ۳ میلیون رأی نیاز داشت تا برود بر تخت قدرت بنشیند. بعد از او، این تعداد از سوی پیروان وی، از جمله حمید تقوایی، تا دویست هزار نفر هم کاهش پیدا کرد!

شرایط جدید باعث شد دیگر این حزب از مدار دفاع از منفعت کارگری خارج و به منفعت اقتشاری رجوع کند که در لحظه و هیجانات آنی عکس العمل های مورد دلخواه گرایش منصور حکمت را از خود نشان می دادند. این مقطعی بود که «نظریه هایی» مانند سکس آزاد به قصد قلقلک دادن بخشی از جامعه که تحت سرکوب سیستماتیک جمهوری اسلامی، مسائل طبیعی و بدیهی خود را زیر سؤال رفته می دیدند، باعث جلب توجه ایشان شد و اگر در همان مقطع پروژهای امپریالیستی نظیر آن چه در عراق عملی شد، در ایران هم عملی می گشت، و نهایتاً رژیم سرنگون می شد و «انتخابات آزاد» صورت می گرفت، این شانس وجود داشت که اقتشاری که با انگشت گذاردن بر این گونه مسائل جذابیت هایی را دریافت کرده و توجهی مبذول داشته بودند، در پای صندوق رأی به حزب منصور حکمت رأی دهند.

از آن مقطع به این سو این فرایند مدام با همین آهنگ پیش رفته و اکنون جنبش کارگری و حمایت از آن، جای خود را به کلی به «جنبش فرهنگی» که از آستین این حزب بیرون آمده و در تقویم این حزب ثبت شده، داد. هرگونه از این ابتکارات بیانگر دورتر و دو تر شدن گرایش مورد بحث از دخالت گری در جنبشی است که مدعی است بر اساس آن شکل گرفته و با نام آن، نام گذاری شده است.

منصور حکمت که توانسته بود به زیر پرچم کومله رفته و همان پرچم را به زیر بکشد، این سنت را برای حزبش باقی گذاشت که ایشان همواره به همین ترتیب وارد حوزه های دهان پر کن شده و پس از چندی، بنا بر شرایط آن را ادامه داده یا نیمه کاره رها کرده و بدون هیچ

گرفت که منصور حکمت ساخت. هر انشعابی از این حزب از سوی منصور حکمت و لیدرهای پس از آن انشعابی به سوی «دو خرداد» و کلاً «بورژوازی» توصیف شده است و نه انشعابی به گرایش دیگری از چپ؛ حتی اگر چپ سنتی باشد. اگر آن گرد آمدن مجموعه چپ افتخار و فضیلت برای منصور حکمت محسوب شود، اما متأسفانه این افتخار دوامی نیاورد و خیلی زود به از دست دادن افتخار تبدیل شد. هر مدالی بر شانه منصور حکمت به دلیل گردآوردن آن مجموعه چپ به حول خود، با ریزش دوباره آن ها، از شانه منصور حکمت ریزش کرد.

ازم به توضیح است که تحلیل مارکسیستی از این فرایند تنها در چگونگی روند مکانیکی رشد و افت این گرایش نیست، بلکه اصل تحلیل در این جا است که گرایش منصور حکمت نه یک گرایش مارکسیستی که گرایشی سانتریستی است و سانتریزم بر اساس تغییر شرایط و توازن قوا چرخش های ماهوی بسیار می کند و به این سبب دچار افت و خیز های بسیار می شود.

دهه شصت، دهه برخاسته از اعتلای انقلابی سال های ۵۷ است، دهه ای که توازن قوا به نفع طبقه کارگر بود و بورژوازی در تلاش برای چرخش توازن قوا به نفع خویش بود. در این شرایط سانتریزم ناچار می شود به مسائل کارگری، رجوع و مطالبات آن ها را عمده کند، زیرا می داند توازن قوا به نفع آن ها است و حرف زدن از منافع آن ها به نفع رشد خود منجر خواهد شد. بخشی از چپ شکست خورده در تحلیل های سنتی خود که عمدتاً از خمینی علیه امپریالیزم دفاع کرده بودند، به خصوص گرایش های مائوئیستی و استالینیستی، برای پنهان کردن این ضعف، نه به روش مارکسیستی نقد و انتقاد به خود، بلکه به روش دگرذیسی از این گرایش به آن گرایش، با نزدیک شدن به منصور حکمت، عمل کردند و در واقع این ضعف را به زیر فرش هل دادند. اما رشد گرایش سانتریستی تنها تا زمانی ادامه داشت که توازن قوا در جامعه به نفع طبقه کارگر بود، همین که توازن قوا به زیان این طبقه چرخش کرد، تمایل سانتریستی منصور حکمت نیز وی را وادار به چرخش به نفع اقتشار میانی و روی گردانی از طبقه کارگر کرد.

این مقطع شامل پیدایش نظریه هایی مانند «حزب و





و این از سرسختی و لجبازی خرده بورژوازی است که بخواهد همچنان وفای به عهد کند و برنامه پیشوای خود را دست نخورده باقی بگذارد، اما نتواند به حول آن متشکل شود. این تناقض تنها در چپ سنتی یافت می شود که یک برنامه مشترک نتواند یک انسجام تشکیلاتی به وجود آورد. برنامه ای که نتواند پیروان خود را به گرد خود جمع کند چگونه ممکن است یک طبقه را متحد کند! همین خصیصه بارز انواع طیف چپ سنتی است که کم-ترین اختلاف برنامه ای با هم نداشته و ندارند، اما هرکدام در یک سکت و تشکیلات جداگانه به گرد هم آمده اند. حزب کمونیست کارگری زمخت ترین تصویر از این وضعیت را ارائه کرده و از همین رو است که با زخیم ترین ریسمان ها همچنان به چپ سنتی متصل است.

حمید تقوایی می تواند این مطالب را بخواند و چنان چه دعوت مرا به میز گرد بپذیرد؛ بر اساس همین مسائل به آن ها واکنش نشان دهد و آن ها را رد کند. یکی از خصیصه های بارز چپ سنتی متواری بودن از چالش نظری است و حزب کمونیست کارگری بارها نشان داده از متواری ترین هاست. برای اثبات ادعای خود، شما را رجوع می دهم به برنامه های تلویزیونی و مطبوعاتی این گرایش. نشان دهید که حتی یک مورد دعوت به چالش نظری از گرایش های مدعی نقد این حزب و برنامه اش، در رسانه های این حزب سازمان داده شده است. یک حزب «مدرن» و انقلابی در به در به دنبال کشاندن مخالفان نظری خود به مباحثات و نقد و چالش نظری است. نشان دهید که حزب کمونیست کارگری و لیدر آن حتی یک بار چنین کرده باشند.

رادیو و تلویزیون این گرایش ها ترجیح می دهند ساعت ها برنامه خالی خود را با موزیک و منظره بگذرانند، اما ده دقیقه از آن را در اختیار به بحث گذاردن برنامه خود در حضور گرایش های مخالف خود نگذارند. اگر هنوز این علامت بارزی بر سنتی بودن یک گرایش چپ نیست، حمید تقوایی دعوت مرا به مناظره در **رادیو پیام کانادا** بپذیرد تا در آن جا نشان بدهم و ثابت کنم پایه های تئوریک و بنیاد های نظری این گرایش تا چه میزان سفت و سخت در بنیادهای چپ سنتی میخکوب شده است.

دوازدهم فروردین ۱۳۹۲

توضیحی به سراغ پروژه دیگری بروند. این روند برای حزب کمونیست کارگری، چنان چه به طور کامل مستحیل نشود تا آن جا ادامه خواهد یافت که مبارزه طبقاتی حاد شود و دوباره توازن قوا به نفع طبقه کارگر چرخش کند. در این مقطع و تنها با اولین خیزش های انقلابی، گرایش و حزب منصور حکمت با شتاب فروان چنان به حاشیه رانده شده که تو گویی هرگز از اول وجود نداشته است.

رخدادهای سال ۸۸ فقط یک سیگنال کوچک برای نشان دادن این پیام بود که همه ادعای حزب منصور حکمت برای رهبری جنبش های اعتراضی، با اولین خیزش مردمی چنان به حاشیه می رود که حتی قادر نباشد در مورد همان خیزش چیزی را به نیروی خود به درستی توضیح دهد. خیزش ۸۸، نقد پراتیکی حزب و ادعای حمید تقوایی و کمونیسم کارگری بود. اگر این حزب مانند رقبای خود (کورس مدرسی) خیزش را ارتجاعی و بورژوایی توصیف می کرد، همان قدر منزوی و دچار بحران می شد که ایشان شدند؛ و اگر آن را انقلاب توصیف می کرد، ضعف خود در به دست گرفتن رهبری آن را به نمایش می گذاشت و چرخش بیشتر خود به راست و پشت سر گرایش های بورژوایی را تسهیل می کرد. حمید تقوایی این دومی را برگزید.

این راز مبارزه طبقاتی است که در مقاطع حساس تاریخی در کسری از ثانیه انبوهی از این گرایش های چپ سنتی-سانترپستی را برای همیشه منزوی می کند. حزب منصور حکمت با برنامه دنیای بهتر نه تنها نتوانست انسجامی در تودها به گرد این برنامه به وجود آورد، بلکه حتی نتوانست با وجود برنامه مشترک، انسجامی در حزب خود به وجود آورد.

سنت به زیر کشیدن پرچمی که به زیر آن جمع شده است، اگر روزی دامن پرچم خودش را بگیرد و مقاومتی برای به زیر کشیدن آن صورت گیرد، به این منجر می شود که برنامه آن حزب به عنوان پرچم آن همچنان بالا بماند، اما هرگوشه آن در دست یک حزب و در یک گوشه و نه در یک انسجام حزبی. اگر روزی مجموعه بزرگی از چپ توانسته بود گرد برنامه منصور حکمت جمع شود، امروز آن برنامه بر سر جایش هست، اما گرد آمدگان به حول آن هر کدام در سوی منفعت خویش قرار گرفته اند.





بحث آزاد

درباره مذهب

شجاع ابراهیمی

حیوانات و آدم‌ها، نیاکان مشترکی دارند، و حیوانات با دادن گوشت خود به انسان، از زندگی او نگهداری و پشتیبانی می‌کنند. انسان اولیه که دلایل زندگی و مرگ را نمی‌دانست، گمان می‌کرد که اگر استخوان‌های حیوانی را نگاه دارد، می‌تواند به وسیله افسون‌های جادویی، دوباره آن حیوان را به زندگی برگرداند.

این پنداشت‌های غیرطبیعی و قضا و قدری درباره وجود یک نیای حیوانی و پشتیبان خاندان اولیه، که اعضای آن به طور لاینفکی با این حیوان پیوند داشتند و به طول کامل وابسته آن بودند، به نام **توتم پرستی** شناخته می‌شود. بعدها انسان‌ها غیر از حیوانات، درختان و گیاهان را هم به عنوان توتم، نیاکان و پشتیبان‌های خود انتخاب کردند. انسان‌ها تصور می‌کردند که برای پیروزی در شکارهای دسته جمعی، به کمک توتم نیاز دارند. آن‌ها خواسته‌های مختلف خود را از توتم مطالبه می‌کردند. رفته رفته این خواهش‌ها و التماس‌ها، شکل مناسبی را به خود گرفت که همان به اصطلاح **سحر یا جادوی شکارچیان** بود.

آنی میسم، یکی از رایج‌ترین و گسترده‌ترین شکل‌های دین بود. آنی میسم اعتقاد به وجود یک موجود «روحي» نامرئی و غیرمادی بود که قدرت‌های فوق‌طبیعی عظیمی داشت (اعتقاد به ارواح خیر و شر، شیاطین و خدایان و غیره). ریشه‌های آنی میسم در جهل و ناآگاهی انسان از منشأ پدیده‌های طبیعی و ترس آن از رویدادهای ناشناخته بود. به این ترتیب رعد و برق، طوفان، جنگل، رودخانه، همه و همه دارای روح تصور می‌شدند.

جادو اعتقادی بود به توانایی انسان در فراخواندن نیروهای فوق‌طبیعی. پرستش اشیا که شکل دیگری از دین بود، برای اشیاء واقعی و موجود- که مورد پرستش قرار می‌گرفتند و تصور می‌شد قادر به اثرگذاری روی افراد انسان هستند- قدرت‌های فوق‌طبیعی قائل می‌شد. مثلاً قبایل استرالیایی و بسیاری از مردم دیگر که از علل و دلایل تولد و مرگ آگاهی نداشتند، بر این باور بودند که حیات یک فرد در سنگ‌های ریز یا قطعات چوب نهفته است و اگر این سنگ‌ها یا چوب‌ها از میان بروند، او هم خواهد مرد (در اساطیر و افسانه‌های ایرانی، این همان «شیشه» عمر است)

در این مطلب تلاش می‌شود تا به شکل مختصر، روند شکل‌گیری مذهب در سیر تاریخ، ویژگی‌ها، خصوصیات و علل بقای آن از دیرباز تا جامعه سرمایه‌داری کنونی، و نهایتاً موضع کمونیست‌های انقلابی در قبال مسأله دین، توضیح داده شود.

نخستین پنداشت‌های دینی

تکامل فرایند کار، انسان را به یک ناظر هوشیار و کنجکاو طبیعت تبدیل کرد. ولی تکامل بدن، افزایش تجربه‌ها و شناخت انسان از طبیعت برای دست پیدا کردن به یک درک واقعی و درست از طبیعت و دنیای پیرامون انسان‌ها کافی نبود. انسان اولیه نمی‌توانست رابطه و ترتیب و توالی پدیده‌های طبیعی و تأثیر آن‌ها بر خودش را به خوبی درک کند و بفهمد. او سلاح کافی و مناسبی برای این کار نداشت و به طور مرتب از ضعف و درماندگی خودش آگاه می‌شد. در مواقع بروز فجایع و بلایای طبیعی (سیل، فوران آتشفشان‌ها، آتش‌سوزی جنگل‌ها، خشکسالی‌ها، قحطی‌ها و غیره)، همین درماندگی و فقدان شناخت قوانین طبیعت موجب می‌شد که انسان احساس کند نیروهایی فوق‌طبیعی و وحشتناکی بر همه پدیده‌های طبیعی حاکمیت دارند. مفاهیم دینی که به این ترتیب شکل می‌گرفت، یک مجموعه و معجونی تحریف‌شده و موهوم در ذهن انسان اولیه بود درباره نیروهایی که همگی در اصل کاملاً واقعی بودند و بر زندگی روزمره او فرمانروایی داشتند.

باستان‌شناسی ثابت کرده است که پیش‌تر از چهل تا پنجاه هزار سال قبل، هیچ‌گونه پنداشت دینی وجود نداشته است. از آن‌جا که انسان در برابر حملات حیوانات وحشی همیشه آسیب‌پذیر بود و اصل موجودیت خود او هم به رویدادهای غیر قابل پیش‌بینی شکار بستگی داشت، سرانجام در ذهن خود برای حیوانات وحشی قدرت‌های فوق‌طبیعی قائل شد. انسان فکر می‌کرد که





مختصراً به آن می پردازم:

طی هزاره های ششم تا چهارم پیش از میلاد، یک دگرگونی بسیار جدی در نیروهای مولد جامعه رخ داد و آن این بود که انسان ساختن ابزارهای فلزی را آغاز کرد (پیش از این ابزارها از سنگ و استخوان ساخته می شدند). مواد تازه و فلز برای ساختن ابزارها، نخستین بار در هزاره ششم پیش از میلاد در مناطق گوناگون آسیا، آفریقا و اروپا مورد استفاده قرار گرفت. انسان ذوب فلز را در هزاره چهارم پیش از میلاد در آفریقا، آسیای صغیر و هند آموخت. او یاد گرفت که چه طور آلیاژهای مس و قلع را تولید کند. انسان با استفاده از ابزارهای مسی، مفرغی و سرانجام آهنی توانست بر روی سنگ، چوب، استخوان و شاخ با مهارت بسیار کار کند و یاد گرفت که از فلزات، کج بیل باغبانی، داس و سایر ابزارهای را بسازد.

کاربرد گسترده ابزارهای فلزی تأثیر خارق العاده ای بر رشد و تکامل کشاورزی داشت (در این زمان کشاورزی در مصر، فلسطین، فلات ایران، تپه های کوهپایه ای عراق، بخش جنوی آسیای مرکزی و بعداً در آسیا، هند، چین، آسیای صغیر، بالکان، مناطق جنگی و استپ های جنگلی کمربندی اروپا، قفقاز و آفریقا یافت شد). البته در مناطق نسبتاً خشک، انسان مجبور شد که حفر آبراه ها و انتقال آب از رودخانه ها، ایجاد مخزن آب با حفر کردن در صخره ها، ساخت سد و خلاصه دانش آبیاری را هم بیامورد و این موضوع در کنار استفاده از ابزارهای فلزی، سطح زمین های زیر کشت و بارآوری کار و سطح محصول را افزایش داد و وابستگی کشاورزی به شرایط طبیعی رفته رفته کم تر شد.

در مناطقی که شرایط طبیعی برای کشاورزی چندان مساعد نبود، دامداری رشد و تکامل یافت. در هزاره های پنجم تا چهارم پیش از میلاد، بسیاری از قبایل نواحی مجاور منطقه حاره، گوسفند، الاغ، بز، خوک و انواع گوناگون بزکوهی را اهلی کرده بودند. دامداری از شکار مولدتر بود و قیابلی که از ابتدا همیشه با اتکا به شکار زندگی کرده بودند، رفته رفته به دامداری و گله داری روی آوردند.

از آن جا که انسان اولیه توانایی توضیح و تشریح علل مرگ را نداشت، رفته رفته ترسی خرافی و موهوم از مردگان در او راه یافت، به خصوص مردگانی که در زمان حیاتشان از آنان می ترسید. اجساد و حتی تصاویر مردگان دارای قدرت های فوق طبیعی تصور می شد و بعدها مفهوم فوق طبیعی «جهان دیگر» یا جهان «پس از مرگ» پدید آمد و رشد کرد.

به این ترتیب، پیدایش باورهای اولیه دینی انسان، نتیجه درماندگی کامل انسان در رویارویی با طبیعت و ترس او از پدیده های ناشناخته زندگی بود. باورهای دینی انسان به حفظ و تداوم درماندگی و ترس او کمک می کرد، چون این باورها خود مانعی در راه درک جهان از سوی او بود. پس در یک کلام همان طور که انگلس در آنتی دورینگ نوشت، «به روی هم رفته، تمام ادیان چیزی جز بازتاب خیالی نیروهای خارجی که بر زندگی روزانه انسان ها فرمانروایی می کنند، نیست. بازتابی که در آن نیروهای ناسوتی، چهره نیروهای لاهوتی به خود می گیرند. در اوایل تاریخ ابتدا، این نیروهای طبیعت هستند که بدین گونه منعکس می شوند»

تا به این جا مشخص است که در ابتدا، سطح پایین نیروهای مولده و ابزارهای کار که موجب شناخت بسیار ناچیز انسان از طبیعت و ترس او از نیروهای طبیعی می شد، موجب ایجاد شکل های اولیه مذهب شد. اما سوال این جاست که پس چرا با وجود پیشرفت های قابل ملاحظه و عظیم بشر در زمینه علم و افزایش شناخت انسان ها از جهان پیرامون خود، مذهب باز هم به بقای خود ادامه داد و هنوز هم به شکل قابل توجهی ادامه می دهد؟

مذهب و مالکیت خصوصی

در پاسه به پرسش بالا، اگر سیر تکامل تاریخ جوامع انسانی را از زمان کمون های اشتراکی اولیه تا به امروز، یعنی نظام سرمایه داری، با اتکا به ماتریالیسم تاریخی بررسی کنیم، در تحلیل نهایی به یک علت کلیدی می رسیم و آن شکل گیری مالکیت خصوصی است. مالکیت خصوصی از چه زمانی شکل گرفت و تأثیر آن بر مذهب چه بود؟ این موضوعی است که در این جا





اشتراکی اولیه پدید آمدند. و به این ترتیب دومین تقسیم اجتماعی کار میان کشاورزی و دامداری، و صنایع و حرف دستی (پیشه وری) روی داد.

افزایش عمومی بازده تولیدی کار طی اولین و دومین تقسیم اجتماعی کار به مرحله ای رسید که در آن اعضای جامعه نه تنها می توانستند نیازهای فوری خود را برآورده سازند، بلکه علاوه بر آن قادر بودند از فراورده ها مقداری بیش از نیازمندی های اساسی خود تولید کنند: در این جا محصول اضافی شکل گرفت. این تغییرات در تولید، موجب تغییرات متناسبی در ساختار اجتماعی جامعه شد و مالکیت خصوصی نیز به تدریج از همین جا پدیدار شد. خاندان و قبیله به گروه های کوچک تری تجزیه شدند، یعنی به خانواده های پدرسالاری که سرانجام به صورت واحدهای اقتصادی مستقلی درآمدند. خاندان دیگر یک هویت مستقل و واحد نبود. رابطه و پیوند میان خانواده ها، بیشتر اقتصادی بود تا پیوندهای خونی. جای خاندان همخون را باهمستان (community) یا اجتماعاتی گرفت که سرزمین مشترک داشتند و در همسایگی یک دیگر زندگی می کردند و هدف های اقتصادی مشترک، آن ها را بهم مربوط می کرد. با این حال، باهمستان مبتنی بر سرزمین و همجواری، خود بذرهای ویرانی اش را می پاشید. خانه هر خانواده، دارایی خصوصی آن شناخته می شد که برخلاف مالکیت عمومی بر زمین، تحت مالکیت خصوصی آن خانواده بود. در نتیجه گسترش این مالکیت خصوصی، تنها می توانست به زیان زمین های مشاع و مشترک تحقق پیدا کند. با پیدایش مالکیت خصوصی، دارایی های یک خانواده از نسلی به نسل بعدی منتقل می شد. باهمستان های مبتنی بر همجواری، مرحله گذار بین جامعه مبتنی بر مالکیت جمعی و جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی بودند.

وقتی انسان ها فقط می توانستند ضروریات میرم و اولیه زندگی خود را تولید کنند، استثمار انسان به دست انسان ناممکن بود. به همین دلیل برده هایی را که در طول جنگ ها به اسارات گرفته بودند، درجا می کشتند. گاهی اوقات حتی ممکن بود که یک خاندان، اسیر جنگی را به عضویت کامل جامعه دربیآورد. اما وقتی بازده تولیدی کار افزایش یافت وضعیتی ایجاد شد که اسرای جنگی هم

تخصص یافتن یک قبیله معین در یک عرصه معین از تولید، نخستین تقسیم اجتماعی کار در طول تاریخ بشر بود. قبایل گله دار و چوپان مدام درحال بالا بردن دانش خود در این زمینه و اصلاح مهارت های خود بودند و این عاملی بود که نتیجه اش افزایش بازده تولیدی کار و عواید بیشتر دامداری بود. قبایل کشاورز هم در حال بهسازی روش های کشت زمین بودند و از این رهگذر، محصول برداشتی خود را افزایش دادند. این تخصصی شدن فعالیتی که صرف کار تولیدی می شد، شرایط مساعد و مطلوب را برای رشد و تکامل بیشتر وسایل و ابزارهای تولیدی پدید آورد و همین عامل منجر به افزایش به مراتب بیشتر بازده تولیدی کار گردید. به علاوه قبایل کشاورز و دامدار با یک دیگر پیوند متقابل و دو جانبه ای پیدا کردند. قبایل کشاورز با استفاده از چهارپایان به عنوان حیوان بارکش و باربر آشنا شدند و به همین دلیل وسایل تازه ای را اختراع کردند. مثلاً خیش چوبی برای نخستین بار در هزاره سوم پیش از میلاد در بین النهرین و ایران پدید آمد. به این ترتیب، نخستین تقسیم اجتماعی کار، که تخصصی شدن نیروهای مولد جامعه موجبات آن را فراهم ساخته بود، رشد و تکامل فراتر این نیروها را موجب شد و بازده تولیدی کار را افزایش داد.

رشد و تکامل بیشتر نیروهای مولد، عمدتاً به کاربرد گسترده فلزات مختلف در ساختن ابزارها مربوط می شد. کارافزارهای آهنی که برای اولین بار در سده چهاردهم پیش از میلاد مورد استفاده قرار گرفت، موجب افزایش بسیار شدیدی در تولید کشاورزی گردید. کج بیللی که سابقاً تا آن حد عزیز بود، جای خود را به خیش چوبی با تیغه آهنی داد.

منتها نوب فلزات و کارکردن روی آن ها، کوزه گری و دیگر فعالیت های انسان، همگی نیازمند تجهیزات تخصصی بودند. این کارها مستلزم ساخت کوره آهنگری و دم و چرخ کوزه گری و غیره بود. گروهی از افراد که دارای مهارت ویژه ای در ساختن ابزارها و وسایل کار بودند، از میان بقیه افراد جامعه جدا شده و به این کارها پرداختند. نیروهای مولد رو به تکامل، تخصصی شدن بیشتر افراد در این زمینه ها را می طلبید. به این ترتیب پیشه وران و صنعت گران حرفه ای در بطن جامعه



درجات مختلف می توان در جوامع و دولت های برده داری باستان دید. انگلس می گوید «در مراحل تکامل بعدی، تمامی صفات طبیعی و اجتماعی خدایان متعدّد به یک خدای قادر مطلق منتقل می گردد که خود نیز فقط بازتاب انسان مجرد است. به این ترتیب یکتاپرستی به وجود آمد که تاریخاً آخرین محصول فلسفه عامیانه یونان متأخر بود»

توده های مردم برای ایستادگی در برابر نیروهای طبیعت نیز به همان اندازه ناتوان بودند که در زمینه مقاومت در برابر استثمارگران. این درماندگی و عجز برای ریشه دواندن ایدئولوژی طبقه حاکم، که در هر عصر ایدئولوژی غالب است، اهمیت و تأثیر بسیاری داشت. ولی در آن واحد عناصری از اعتراض هم در مقابل آن شکل می گرفت:

عامل نخست، افزایش شناخت اثباتی و عینی بود. نیروهای مولده رو به رشد و تکامل آن، راه را برای کشف بسیاری از قوانین طبیعت صاف می کرد. و عامل دوم، دشواری ها، فقر و تهیدستی یأس آور توده ها و محرومیت آن ها از هرگونه حقوق انسانی بود. به همین دلیل در بررسی تاریخ می بینیم که گاهی مذهب دیگری در میان توده های محروم، برای مخالفت با مذهب حاکم به وجود می آمد.

سرمایه داری و مذهب

و اما به نقش مذهب در زمان حال، یعنی سلطه نظام سرمایه داری و بورژوازی بپردازیم. در بالا توضیح داده شد که بشر اولیه، به علت درماندگی در برابری نیروهای طبیعی، به علت ترس از ناشناخته ها، آن ها را به نیروهایی فوق طبیعی تبدیل می کرد. هرچند امروزه با پیشرفت علوم، انسان به طور قابل توجهی به شناخت طبیعت و محیط پیرامون خود دست یافته، اما، آن «نیروهای طبیعی» ناشناخته دیروز، امروز جای خود را به «نیروهای اجتماعی» داده است. در سرمایه داری کنونی، پول، که اصولاً ساخته و پرداخته دست خود بشر است، تبدیل به نیرویی مستقل از اراده انسان شده و بر سازنده و خالق خود حکومت می کند. «به زودی در کنار نیروهای طبیعت، نیروهای اجتماعی نیز فعال می شوند.

در آن می توانستند بیش از آن چه برای رفع نیازهای فوری خود لازم داشتند، تولید کنند. برای همین کشتن اسرای جنگی متوقف شد، دیگر آن ها را نمی کشتند، بلکه به برده تبدیل می کردند.

به این ترتیب، با فروپاشی نظام اشتراکی اولیه، زمینه های شکل گیری برده داری از درون آن ایجاد شد و سه گروه پدیدار آمد: بردگان، که از همه حقوق مالکانه محروم بودند و خود دارایی دیگران محسوب می شدند. برده دار، که مالک وسایل تولید و برده ها بود و آن ها را استثمار می کرد. مردان آزاد، که دارایی های کوچک و خرد خود را در مالکیت داشتند.

با تقسیم جامعه به طبقات، و پیدایش مالکیت خصوصی که به زوال کمون های اشتراکی اولیه و پیدایش یک نظام اقتصادی-اجتماعی جدید به نام برده داری انجامید (و در اروپا بعدها به فئودالیسم و نهایتاً سرمایه داری رسید)، مذهب که خودش نتیجه ترس، عدم شناخت، جهل و ناتوانی انسان در برابر پدیده های طبیعی بود، خصلت و کارکرد دیگری هم پیدا کرد و این همان چیزی است که به زبان امروزی ایدئولوژی می نامیم: ایدئولوژی طبقه مسلط و استثمارگر برای توجیه ضرورت وجود خود. برای فریب و وادار ساختن جامعه به تبعیت از خود.

یکی از ویژگی های متمایزکننده ایدئولوژی دولت های برده داری باستانی (مثلاً در هند، یونان، مصر باستان و ...) سرشت دینی آن بود. در بسیاری از آموزه های دینی ما با توصیف جهنم به عنوان مجازات آسمانی عدم اطاعت از طبقات صاحب مالکیت و توصیف بهشت به عنوان پاداشی برای تحمل غم ها و رنج ها و محرومیت های زمینی رو به رو هستیم. روحانیون از وسایل گوناگونی برای باوراندن این موضوع به توده مردم استفاده می کردند که حکومت طبقات مالک، قدرتی است که از سوی خدا به آن ها اعطا شده است (در ایران پادشاه را ظل السلطان یا سایه خدا روی زمین می نامیدند). تداعی کردن پادشاه به عنوان فرمانروای یگانه زمین، موجب تصور یک پادشاه واحد برای خدایان در آموزه های دینی شد. این گذار تدریجی از دوره پلی‌تئیسیم (باور به خدایان متعدد) به سوی مونوتئیسیم (باور به خدای یکتا و یگانه) شد که شکل های مختلف آن را در



« عمیق ترین ریشه مذهب امروزه موقعیت های اجتماعی پامال شده توده کارگر و عجز ظاهراً کامل آن ها در مواجهه با نیروهای لجام گسیخته کاپیتالیسم است که هر روز و هر ساعت بر قشر کارگر ساده تحمیل می شود: وحشتناک ترین رنج و وحشیانه ترین عذاب، هزار بار شدیدتر از رنج هایی که حوادث غیرعادی ای چون جنگ، زلزله و غیره بر آن ها وارد می کند. "ترس خدا را آفرید." ترس از نیروهای لجام گسیخته کاپیتالیسم زیرا که توده مردم نمی توانند آینده آن را پیش بینی کنند- نیرویی که در هر گام در زندگی پرولتاریایی و مالکین کوچک، آن ها را تهدید به "تحمیل" می کند و این تحمیل به یکباره و غیرمترقبه است، تخریب تصادفی، نابودی، فقر، فحشا، مرگ در اثر گرسنگی است.» (لنین، نگرش حزب کارگر به دین، ۱۹۰۹)

موضع کمونیست های انقلابی در برابر مذهب

در نظر داشتن این ویژگی های مذهب است که رویکرد کمونیست های انقلابی را در قبال دین تعریف و مشخص می کند. در واقع هر کمونیست انقلابی باید موضوع را از این زاویه نگاه کند که اگر هدف نهایی ما، الغای نظام سرمایه داری و رهایی طبقه کارگر به دست خود این طبقه است، و اگر این طبقه کارگر خود به مذاهب مختلف آلوده است، پس آن وقت تکلیف چیست و باید چه رویکرد صحیحی اتخاذ کنیم؟

ما مارکسیست ها، بنا به قاعده ماتریالیست هستیم و مبارزه و ضدیت با دین و مذهب، الفبای این ماتریالیسم است. ولی همان طور که لنین گفت، «مارکسیسم ماتریالیسمی نیست که در الفبا درجا بزند» مارکسیسم فراتر می رود و می گوید که ما باید بدانیم که اولاً «چرا» ایمان مذهبی بین توده های زحمتکش رسوخ می کند و ثانیاً «چگونه» می توان با آن مقابله کرد. در واقع نقد و رویکرد ما نسبت به دین از زاویه ماتریالیسم دیالکتیکی صورت می گیرد، نه از منظر ماتریالیسم مکانیکی، یا لیبرال ها. ما «ریشه های» رسوخ مذهب را بررسی می کنیم و متناسب با آن برخورد می کنیم، ولی ماتریالیست های مکانیکی یا حتی لیبرال ها و غیره، صرفاً از زاویه روشنفکرانه و بدون رفتن به عمق این پدیده (بنابراین آن دسته از «چپ»هایی که تمام وقت به نقد اسلام می

نیروهایی که در برابر انسان ها همان قدر بیگانه و در آغاز همان قدر غیرقابل توضیح می باشند و انسان ها را با همان ضرورت ظاهراً طبیعی تحت اقتدار خود درمی آورند که قبلاً خود نیروهای طبیعت [این کار را می کردند ...] اقتصاد بورژوایی نه می تواند از بروز بحران ها به طور کلی جلوگیری کند و نه از سرمایه داران جداگانه در برابر ضرر، بدهکاری و ورشکستگی و نه این که کارگران در برابر بیکاری و فلاکت محافظت نماید. این هنوز حقیقی است که انسان تعقل می کند و خدا (یعنی سلطه بیگانه شیوه تولید سرمایه داری) تحکیم می نماید».

به علاوه خصلت مذهب، به عنوان ایدئولوژی طبقه صاحب مالکیت خصوصی، به عنوان ابزار تحمیل توده های مردم، هم چنان به بقای خود در جامعه سرمایه داری ادامه می دهد، آن هم با شدتی بیشتر. اگر تا دیروز بورژوازی نوپا مجبور بود در مبارزه علیه گنبدگی فنودالیسم به نقد دین روی بیاورد و به علم «خردورزی» بها بدهد (البته از زاویه بورژوایی، مثلاً همان ماتریالیسم مکانیکی فرانسوی و انگلیسی که مارکس و انگلس به نقد کشیده بودند)، امروز که دیگر تمام ظرفیت های متری خود را پر کرده و تماماً ارتجاعی و گنبدیده شده است، برای توجیه وضع موجود به همان «مذهب» پناه می برد.

بنابراین ترس انسان امروزی، نه از قوانین «طبیعی»، بلکه از قوانین «اجتماعی» سرمایه داری؛ و کاربرد «ایدئولوژیک» مذهب از سوی سرمایه داری به عنوان سوپاپ اطمینان، از دلایل بقای دین است.

عموماً این جمله به کرات از مارکس، در «نقد فلسفه حق هگل»، نقل می شود که، «مذهب، افیون توده هاست». ولی آن بخش از همین پاراگراف که کم تر مورد اشاره قرار می گیرد این است که: «فقر مذهب، ضمن آن که بیان فقر واقعی است، در عین حال اعتراض علیه فقر واقعی نیز می باشد. مذهب، آه و فغان مخلوق در تنگنا افتاده است، احساس به یک جهان بی احساس، همان طور که روح یک کیفیت بی روح است!» مذهب اوج از خود بیگانگی انسان است، و «آه و فغان مخلوق در تنگنا افتاده!» به طور خلاصه و به بیان لنین:





به علاوه، ما مارکسیست‌ها معتقدیم که پس از انقلاب سوسیالیستی به دست طبقه کارگر، ارتباط ارگان‌های مذهبی (مسجد، کلیسا و غیره) از دولت کارگری باید تماماً قطع بشود. هیچ بودجه‌ای به آن تخصیص پیدا نکند. مذهب باید از آموزش و پرورش بیرون برود؛ ولی هرگز نباید ممنوع شود یا با زور و جبر برانداخته شود (انگلس در «برنامه کموناردهای بلانکیست فراری» به نقد تعدادی از بلانکیست‌ها پرداخته بود که سعی داشتند در کمون‌چنین کاری انجام دهند). در واقع مذهب برای مارکسیست‌ها، برای حزب طبقه کارگر، به هیچ وجه امر خصوصی نیست، ولی تاجایی که به دولت کارگری آتی بازمی‌گردد، امری خصوصی تلقی می‌شود (در مقطع انقلاب ۱۹۱۷، حدوداً ۱۰ درصد از جمعیت امپراتوری روسیه سابق یا ۱۶ میلیون نفر، مسلمان بودند. اما سیاست انقلابی و صحیح بلشویک‌ها از ۱۹۱۷ تا اواسط دهه ۱۹۲۰ که عمیقاً با سیاست‌های استالین تقریباً از ۱۹۲۷ به بعد متفاوت بود، توانست بسیاری از کارگران مسلمان را به سوی حزب کمونیست و شوراهای جذب کند). در نتیجه، این‌ها خطوط اصلی موضع کمونیست‌های انقلابی نسبت به مسأله مذهب است.

منابع:

کتاب «زمینه تکامل اجتماعی»، نوشته ک. پیروپولسکی، ی. ا. زوبریتسکی، و. ل. کروپف:

http://www.jawananebedaar.nl/new_page_24.htm

«آنتی دورینگ»، نوشته انگلس، فصل سوم، بخش پنجم:

<http://dl.irpdf.com/ebooks/Part8/www.irpdf.com%284066%29.pdf>

بخشی از «مقدمه‌ای بر نقد فلسفه حق هگل»، نوشته مارکس:

<http://nashr.de/1/marx/m.m/0.pdf>

«نگرش حزب کارگر به دین»، نوشته لنین:

http://www.eshtarak.info/index.php?option=com_k2&view=item&id=735:vladimir-ilyich-lenin-the-attitude&Itemid=100

پردازند، منتها همین نقدشان هم به جای بررسی ریشه‌ای و مادی اسلام، نهایتاً به نقد رابطه محمد با زنان و نظایر این‌ها محدود می‌شود و چیزی بیش از این برای گفتن ندارند، فرسنگ‌ها از حتی لیبرال‌ها عقب‌تر هستند!

در همین جا متوجه می‌شویم که تبلیغات صرف آنتیستی و ضدّ خدا هرچند لازم، ولی به تنهایی کافی نیست. شما می‌توانید انبوهی از سرمایه‌داران را پیدا کنید که شدیداً ضدّ دین هستند. در مقابل کارگران زیادی را می‌بینید که مذهبی هستند. اگر قرار باشد ما ماتریالیسم را به تبلیغات ضدّ دین و آنتیستی صرف تقلیل بدهیم، پس لابد باید در کنار سرمایه‌داران «بی‌خدا» و «ضدّ دین» و در مقابل کارگران «مذهبی» و «باخدا» قرار بگیریم (شاهدیم که بسیاری از گروه‌های چپ، ضدّیت صرف با دین را به جای منافع طبقه کارگر قرار داده‌اند و در این حیطه حتی با سازمان‌های نژادپرست و اولتر-راست وارد اتحاد و کارزارهای مشترک می‌شوند!)

پس آموزش‌های ضدّ دین لازم است، ولی به شرطی که تابع یک هدف مشخص باشد: «گسترش مبارزات طبقاتی توده‌های مورد سوء استفاده قرار گرفته در برابر بهره‌کشان». برای ما مارکسیست‌ها، منافع طبقاتی مشترک طبقه کارگر یک اصل است، و همه چیز حول این منفعت می‌گردد و در واقع نسبت به آن تعیین می‌شود. ما باید ضمن شرکت در مبارزه طبقاتی آن‌ها با هدف تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر، ایجاد دولت کارگری و الغای روابط سرمایه‌داری، ناکارا بودن اندیشه مذهبی را در این مبارزه به آن‌ها نشان دهیم؛ به آن‌ها نشان بدهیم که ضدّیت کارگران با یک دیگر بر سر مذهب (کارگر شیعه در مقابل سنی، کارگر مسیحی در مقابل یهودی و الی آخر) نهایتاً به ضرر اتحاد طبقاتی و به سود سرمایه‌داری است. ما باید نشان دهیم که مذهب و مالکیت خصوصی دست در دست هم دارند، و تنها با الغای این مناسبت است که نهایتاً مذهب هم ملغاً خواهد شد. در این مبارزه، ما هرگز از آلودگی‌های مذهبی چشم پوشی نمی‌کنیم (برخلاف بسیاری از گروه‌های چپ در اروپا، که به درستی از حقوق کارگران مهاجر مسلمان دفاع می‌کنند، ولی به نادرستی چشم خود را روی انواع آلودگی‌های آن‌ها، از ختنه دختران و ازدواج با کودک ۹ ساله گرفته تا قتل‌های ناموسی و غیره، می‌بندند).



سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، علیرضا بیانی، سارا قاضی،

آرام نوبخت، آرمان پویان، کیوان نوفرستی، و

فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پست الکترونیکی:

contact@militaant.com

نشانی وب سایت:

www.militaant.com

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر روی وب سایت قرار می گیرد

رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!